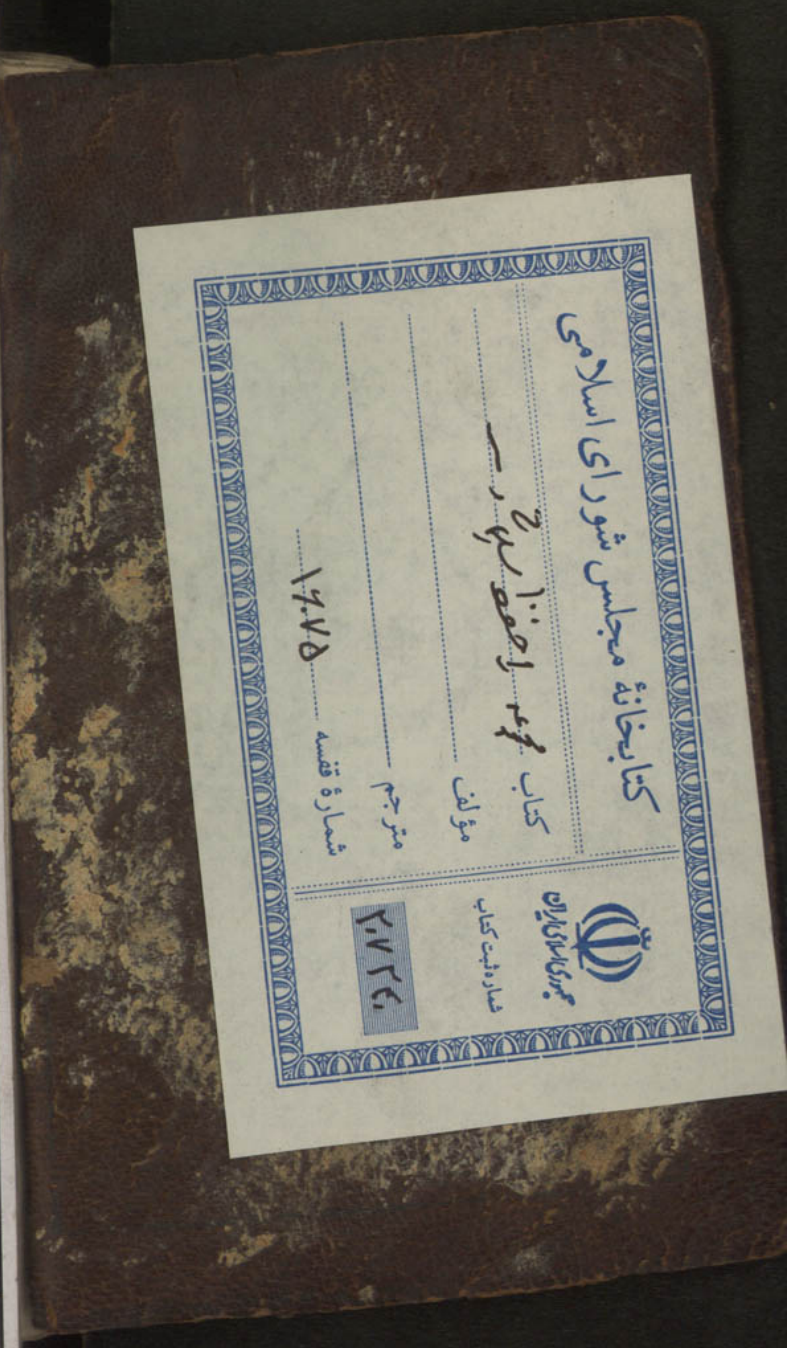


مخازنه  
تورای  
سی

۱



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: **مجموعه احوط**

مؤلف: \_\_\_\_\_

مترجم: \_\_\_\_\_

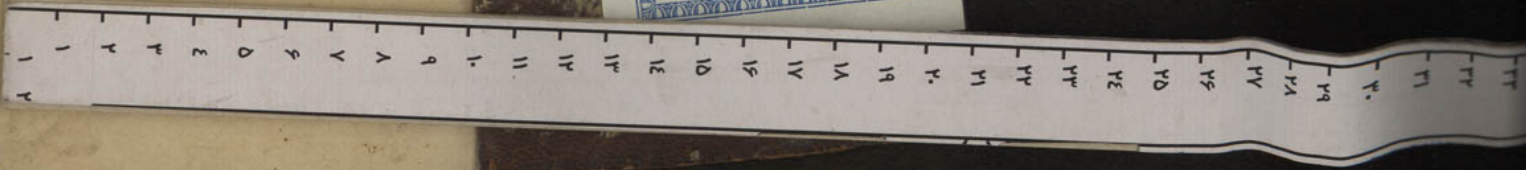
شماره قفسه: **۱۶۷۵**

جمهوری اسلامی ایران

مشارهت کتاب

**۲۷۲۴**

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 کتاب فهرست حفظ شیخ  
 مؤلف  
 مترجم  
 شماره قفسه ۱۶۷۵  
 شماره ثبت کتاب ۲۰۷۲۴  
 تهران ۱۳۵۷



مجموعه حفظ شیخ

۱۶۰۷۵  
 ۲۰۷۲۴



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الحمد لله الحمود في كل فعاله المعبود لجليل اجلا  
 الرجوب لعظيم نواله المرحوب لا ليم نكاله الصلوة  
 على محمد المبعوث لتبلغ اقواله المنعوت بامنحة من جميل  
 افعاله وعلى المنتجبين من ذريته واله المنتخبين لحفظ  
 الدين على منواله **وبعد** معروض مبداء معرفتك بكمال  
 نقص وبادانجی ابن محمد زمان محمد مؤمن الحسين الطاهر  
 که چون ابن حنبل كثير النقصين شرف صحبت و سعادت  
 خدمت نبيك ان ساهى مكان رفيع شان عالى بنیان و  
 نيت درست اعتقاد و فرشته ستمت صفاتى بنا  
 پاکيزه خصلت پسندیده اطوار على همجسین آثار  
 مرثله سلسله سادات و فضلاء حامی طوائف کستگار  
 وضعفاء مظهر توفیقات سخاى مصدر مبرات  
 و نهائى سخاى مدد دار و خسان منشأ انما خیر و  
 محب خاندان طيبين غلام يك ذك امين  
 عليهم صلوات الله اجمعين تدع روحه و روحه

شاه دوست دشمن گاه خاندان ظل الله بنحسب سما  
دفعت و معالی بدر سیه غرت و عوالم طالع حقیق  
دقاوق معانی عالیجا مقرب الخافانی **محمد بن ابی جبار انا**  
لازال کاسه محمودا و بحسن العاقبة مسعودا <sup>افراز</sup>  
شدم و نهایت التفات و حسان انجناب ممتاز کرد  
طبع شریف ملازمان ایشان را بر همه و تویح <sup>ضابطه</sup>  
ائمه اطهار و ادعیه اجابت آثار بنا بر عایت انتفاع  
ناسر راعب و امیل یافتم لاجرم بجهت بقای ذکر  
خیر از ذکر نیر خیر خواها و سر حلقه ضعیف <sup>پیشانی</sup>  
و آء بعضی از حق و احسان و قدری از شکر و متنا  
آن و لا شان بر همه ادعیه سر قدسیه که حواله <sup>در</sup>  
دینار شامل و مطالب الی و آخری را کافلسنت  
نموده هدیه باز یافتگان محفل فیض منزل آن عالیجاه  
کرد انیدم امید که بهرکت نام نای آن جناب پیرایه  
اشتهار و اعتبار پوشیده از توان انتفاع بان حظی <sup>کام</sup>  
و نصیبی و لای یوزکا خیر آثار آن عمده مقربان

بارگاه خلافت پناه غاید شود انه ولی التوفیق و بالاجابة  
حقیق **واقبل** از شرح معروض میدارد که این ادعیه را  
مجموعه ابرهیم بن علی بن حسن بن صالح کفعمی که صاحب  
مصباح مشهور است و از معتبرین علمای <sup>قرن</sup> تاجیه  
امامیه است در کتاب بلد الا مین ذکر کرده بدون  
و در سایر کتب ادعیه نیز متفرقه مذکور است و در  
غیر از کتاب سند ارجحیت بدین طریق بنظر رسید  
روایت کرد شیخ ابو علی حسن بن شیخ ابو جعفر محمد  
بن حسن بن علی طوسی از پدرش یعنی شیخ طوسی  
رضی الله عنهما از شیخ ابو عبد الله حسین بن  
عبد الله غضنیری از شیخ جلیل ابو محمد بن هرو  
بن موسی تلوع کبری از شیخ ابو علی محمد بن همام  
اسکافی از حسن بن کریم از بصیر از صهیب بن <sup>عباد</sup>  
بصهیب از پدرش از پدرش از ابو عبد الله خضر  
محمد از پدرش از پدرش از علی علیه السلام سند  
دیگر چند است که روایت کرد شیخ سعید

ضیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی حسینی گفت  
 که خوانده بخط شیخ صالح محمد بن احمد بن  
 محمد بن حسن بن محمد بن حسین بن مهرویه  
 که سندی و خبر داد مرا از او شیخ خطیب گفت  
 یافتم بخط احمد بن ابراهیم محمد بن ابان  
 که حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن عمرو بن  
 یونس یثربی گفت که خبر داد مرا محمد بن  
 ابراهیم بن اصبحی گفت که حدیث کرد مرا  
 ابوالخطیب بن سلیمان گفت خبر داد مرا  
 ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن ابی  
 طالب علیه السلام و بالجمله ما بنویس  
 که در کتاب بلد لا میز مذکور است ایرادی  
 نمایم و آن ادعیه سویك یا سو و دعا  
 بدی تفصیل

**دعاء ۱** برای محکناهان کبیره و پاک شدن  
 از آنها **دعاء ۲** بجهت محکناهان صغیر **دعاء ۳**  
 بجهت تحصیل توبه مقبوله از کفر و تحصیل ایمان خالص  
**دعاء ۴** بجهت برطرف شدن اندوهها **دعاء ۵**  
 بجهت رفع درویشی و تنگدستی **دعاء ۶** بجهت طلب  
 صبر در مصیبتها و برطرف شدن آنها **دعاء ۷**  
 بجهت دفع کید دشمنان و دشمنان **دعاء ۸**  
 بجهت دفع ضرر در زندگان و جانوران **دعاء ۹**  
 بجهت دفع ضرر جن و شیاطین **دعاء ۱۰** بجهت دفع  
 خوف سلاطین و طلب حوائج از ایشان و اینها  
 بنا بر بعضی نسخ منحل بدو دعا میشود **دعاء ۱۱**  
 بجهت استخاره **دعاء ۱۲** بجهت دفع بیماریها  
**دعاء ۱۳** بجهت رفع قحط و کرفالی **دعاء ۱۴**  
 بجهت کسی که از خانه بیرون رود برای حاجتی  
 یا سفری از خانه **دعاء ۱۵** بجهت قضاء  
**دعاء ۱۶** حوائج طلب خیر و برکت و فتح



و رعیت پریمین سلطنت طراوت عدالت کسیر سلیمان خستمت  
جیشید با ن کاه داود سیرت ملایک نسیاه آنکه کتوب  
هتیش خشم بره سوال حاجتمندان است و فتنه مطوش  
کوشین نیک فریاد داو خواهان از بیم تیغ قهرش دشمن دین  
و دولت را کجا یاری آنکه سر برار و از حرارت آتش  
عصبتش لغال فتنه تواند که در پیشه درو با نیر جای آنکه  
برارد برین تر بیتش نخل غررت و اعتبار علماء برین سا  
وید نه روی حسن اهدا مشرق درین وصلت بیا فقاوه  
خو آنکه ان مصطفوی بن ابی ذر و در میان حضرت موسی علیه  
السلام بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان  
الخاقان شاه سلیمان کجین موسی الضیفوی هایدگان  
مذاب الله طار و لسته کحفظ حدوده ایمان و حمله بن  
اقوی از کان دولت صاحب الزمان علیه صلوات الله  
الملاک الملقان که بدید شکر بخت این دولت روز فرزند  
و ستیاس موهبت این سلطنت میمون بر ذوق عاصه  
اهل سلام و کافه را با این حاضر و عام بمتابه ثابت

ولازم

ولازم کشته که اعای حق آن از خیر امکان بیرون و  
باستقاله و امتناع مقرر نشیت و آنچه در افتال انبیا  
اکل و اتم و اشمل و اعم است ستم اذ انفا س کشانید کا  
عقد مدعی و اقتباس از شکات نمایند کان طوقه  
است لهذا داعی دوام دولت ابد قرین محمد موسی  
الملاک بن بقرین دعای شریف مشهور بر مدعی ج  
صغیر که حد بر کواد این پادشاه دین پناه اعیان  
اضاعه و اعظم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در مقام  
شکر کرداری حضرت باری جل جلاله و سید اجل قائم علی بن  
موسی الطاهر و بن العالی الفاطمی رحمه الله در کتاب یاد  
نهج الدعوات اسرار فرموده ترجمه نمود که معانی الفاظ  
مشکک که آن از نقاب خفا روی کشور تا داعیان  
دوام دولت این دو زمان و کایت فشان و دیگر کان  
این آستان ملایک با سببان و شاکران حصول این  
نعمت عظیم و قدر شناسان این موهبت کبری ناستی  
بان امام کبری پیوده انور می رحمت و توجه بمعانی

Handwritten marginal notes in the left margin, including the word 'ولازم' at the top and various smaller script entries.

آن که شرط کمال معرفت اجابت دعاست در رمضان اجابت  
دعوات بان اشتغال و زهد و دولت این باستان ملک  
دولت را از جانب جناب پادشاه نایب و بعد از آن  
آزاد سلیمانی نامیده بعد ملاطفت و برکت ملازمت  
عالم جناب حارث معارف و معارف و اصفهان که کوفی  
نیویج و لاله فضل تحقیق بحر خاوندان و تدقیق محاسن  
مدار علوم زبانیه مهبط افواج حکم سبحانه مرکز طایفه  
علوم شریع و ائمه مکرر و احادیث و فرج کشف بهات کمال  
خلال عقده مسانن محیط کوه و کمال کوه محیط بهاء و بجا  
افتخار افاضل و مداره التاج علماء او و جامع مجامع  
فنون علوم ناظم لایزال و زینت اسوه المحققین قدوة  
المدققین افضل المتقدمین و المتأخرین اکمل المتبحرین  
العرفین الماهر الثمیر الباهر علامه العلماء ناظرة الفضلاء  
لا یزال الوصف المطری خصاصة و ان یکن بالغا و کل  
ما وصفها استادی و اشتاد الکلمة الکلایة افاضتینا  
افاض الله تعالى علی العالمه بحال لاله افادته و لا یسرهم

التروی

التروی من ریح تحقیق آیه بواقفان بارگاه علم شنبه  
و اکستاد کان آستان دولت از امکان عرصه داشت جا  
و اتق و امید صادق است که از عینت امام عالی مقام  
و مرتبت این پادشاه و پرورد سلیمان احتشام و ابروی  
شفاعت این بکانه آفاق و ایام منظور نظر کیمیا اثر کردید  
بر یورق قول محلی کرد از موضع رجاء الراجین و پیش از  
شروع در شرح ذکر منشأ و رویداد این از ان امام هدی  
نمایم ملخص آنچه این طاوس در کتاب هیچ در آن بار نقل  
نموده اینست که روایت کرده سید محمد کورچند واسطه  
از شیخ اعظم شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی علیه السلام و  
روایت نموده بخند واسطه از ابو الوصاح محمد بن عبدالله  
زید القاسمی که او گفته که پدرم بمن خبر داد که من شنیدم  
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که میفرمود که خطبش کرد  
بمعتنای آنحضرت و یاد آوردن آنها شکر و سپاس است و ترک  
آن نمودن که آن نعمت است پس بحکم و نابت قدم سازید  
بمعتنای خدا لا یسرکم و محالظت نماید الهای خود را

التروی

Handwritten marginal notes in the left margin of the right page, including names like 'عبدالله بن محمد' and 'محمد بن علی'.

Handwritten marginal notes in the right margin of the left page, including names like 'عبدالله بن محمد' and 'محمد بن علی'.





و در میان خود را دانستند از مضمون مکتوب آگاهی  
و از دینان مصلحتی برین باب اندیشید پس هر کس که  
صداخ کار خود را و تو را در آن می بینیم که خود را در  
سازی و بجز برای از بجهت اینکه از شر شیطان و این  
مذنبان شد علی الخصوص که گفتند که با شد تو را و  
ما را هم یکی پس حضرت عالی السلام بفرمود و شعر که پس  
مالک را بر سبیل مثل او فرمود که گفت ترجمت بحیثه  
ان ستغلبت رفاها فلیغلبک مغالب العالی  
یعنی کمان کرد بحیثه که غالب می تواند شد بر جملای خود  
پس البته غالب خواهد شد آن کس که غالب شوند عالمت  
نه او را و ضیال اطل کرده که او غالب می شود بعد از آن  
که حضرت عالی السلام آن جمعی که در خدمت او بودند از  
شیعیان و اهل بیت او پس فرمود که باید شاد باشه  
دلش که اول که کسی که از عر او می رسد خبر هر که می

مهدی در آن خواهد بود پس هر کس که از عر او می رسد  
داند تو را از کجا این را می گوئی آنگاه فرمود که چشم  
بند که موعی مرد در همین روز و الله که این سخن حق است  
همچنانکه این سخن که شما ناطق بآئید حق و بجزویم نیست  
و من خبرم هم نهاد که از کجا می گوید در انتهای اینکه  
قتلش بودم در نازگاه خود بغداد را که فایده شد  
از او را و من و بجزاب رفتم بود چشم های من که ناکاه  
ظاهر شد برای من جامع رسول خدا صلی الله علیه و آله  
در خاب من پس گفتم که در مخطبت او از دست و پوی  
المهدی و عرض فرمودم آنچه را که سر زده بود از و در حق  
اهل بیت او و این را که من از مخالف و برسان از بلیات  
او پس حضرت فرمود که باید دل خوش باشی که نکرده  
الله تعالی برای موعی بن مهدی بر تو راهی در انتهای اینکه  
او با من سخن می گفت دست مرا بگرفت و گفت که تحقیق  
هلاک کرد اینک الله تعالی دشمن تو را پس باید که شکر  
نیکو و لا یقرب الی الله تعالی محاربتی راوی کو قیل که



منشبت یا برای من قاصد است <sup>است</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله  
از جانب الله تعالی بفرستاد و فرمود که ای پسر  
ای برادر من جبرئیل چیست ثواب این دعا که گفت ای پسر  
ثواب این دعا را میداند که الله تعالی برای اینکه هر که  
بخواند این دعا را وقتیکه از منزل خود بیرون می آید در  
وقت صبح یا بچنانکه آید در وقت خفتن یا آخر مسافر از الله  
تعالی این عمل را بخواهد ای نیکو و این دعا مذکور است در توره  
و انجیل و زبور و فرقان و صحیفه را هم گفته اند که ای برادر من  
جبرئیل هر که بخواند این دعا را الله تعالی این ثواب را  
میل دهد گفت که آری و می بخشد او را الله تعالی بعد از  
هر حرفی درون آن جمله حور صان پس چون فارغ شود  
از خواندنش بنا میکند الله تعالی برای او خانه در بهشت  
و میدهد او را آن جمله ثواب بعد از حرف تورات و  
انجیل و زبور و فرقان عظیم گفته اند که تا بچنان ثواب را  
گفتند که بخواند این دعا را گفت که آری ای رسول الله  
قدم با آنکه هر که را این کتب را راستی بر پیغمبری که خدا

منشبت

منشبت یا برای من قاصد است <sup>است</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله  
از جانب الله تعالی بفرستاد و فرمود که ای پسر  
ای برادر من جبرئیل چیست ثواب این دعا که گفت ای پسر  
ثواب این دعا را میداند که الله تعالی برای اینکه هر که  
بخواند این دعا را وقتیکه از منزل خود بیرون می آید در  
وقت صبح یا بچنانکه آید در وقت خفتن یا آخر مسافر از الله  
تعالی این عمل را بخواهد ای نیکو و این دعا مذکور است در توره  
و انجیل و زبور و فرقان و صحیفه را هم گفته اند که ای برادر من  
جبرئیل هر که بخواند این دعا را الله تعالی این ثواب را  
میل دهد گفت که آری و می بخشد او را الله تعالی بعد از  
هر حرفی درون آن جمله حور صان پس چون فارغ شود  
از خواندنش بنا میکند الله تعالی برای او خانه در بهشت  
و میدهد او را آن جمله ثواب بعد از حرف تورات و  
انجیل و زبور و فرقان عظیم گفته اند که تا بچنان ثواب را  
گفتند که بخواند این دعا را گفت که آری ای رسول الله  
قدم با آنکه هر که را این کتب را راستی بر پیغمبری که خدا



چون و این را از روی کفر بگوید ایستاد از الله تعالی تا روز  
دمیده میشود در صورت و گفت جبرئیل علیه السلام که قسم  
بانگهی که بر آن نیکیت تو را برستی به پیغمبری که کسی که بنویسد  
این دعا در ظرفی پاکیزه بآب باران و در عقربان بعد از آن  
بنویسد آنرا بنویسد بقدریکه توانا خواند فوشیدن در آن  
باشد شفا میدهد و الله تعالی از هر دردی در بدن  
او و از هر بیماری که قسم که ای بر آدم جبرئیل این همه فضیلت  
و مرتبه برای ایند عاست و این همه ثواب میبخشد الله  
تعالی صاحب این دعا را گفت که قسم بانگهی که بر آن نیکیت  
تو را برستی به پیغمبری که هر که بخواند آنرا مردن مثل  
شهیدان باشد که قسم از کدام شهیدان آیا از شهیدان  
در یا یا شهیدان محشر گفت قسم بانگهی که فرستاده تو را  
براستی به پیغمبری که الله تعالی می نویسد برای او ثواب  
هفتصد هزار شهید از شهیدان محشر گفت ای بر آدم  
جبرئیل آیا میبخشد او را الله تعالی این همه ثواب گفت  
برای بیان زیادتی که قسم بانگهی که فرستاده تو را به

پیغمبری

پیغمبری که در شب که بخواند آن دعا در خواب یا بیدار  
میاورد و در او و نظر القیام میکند بسوی او و میبخشد  
او را تا می آید سوال میکند از حجاج دنیا و آخرت  
گفت ای بر آدم من جبرئیل نیامدم که مرا در خواب ایند دعا  
گفت که در شب که بخواند ایند دعا را دفع میکند الله تعالی  
از او شر شیاطین و مکر ایشان و قبول میکند عملها  
او را همچو کسی که پاکیزه میکند مال او را و برکت و اعمال  
سائر مؤمنین و مؤمنات را نیز قبول میکند گفت  
بر آدم جبرئیل نیامدم که مرا در خواب ایند دعا گفت ای  
رسول الله گفت برای من اسرافیل که بدستی که الله عز و  
جل گفته که قسم بغیبت و بزرگی خودم که کسی که ایمان آورده باشد  
بمن و راست گویند که باشد تو را ای رسول الله و راست  
شمرده باشد این دعا را بخشم او را بادشاهی بزرگ در  
آخرت و بدرستی که بنم الله که همیشه خوشبختی من و  
بر طرف و آخر نمیشود عطای من و اگر هشتاد تا بیست  
نهد از بندگان مؤمن خود بخشم که نمیکند این بخشش

چون که در آن روز که خداوند متعالی بندگان را محاسب کند  
کند کار بر ما می شود آن کار را که نشود پس میشود  
آنچه من خواسته ام بده هستی که من چون بنده بخشش  
کنم منبختیم او را بخشش که لا یوقله بینه من و بادشا  
من و تو انانی من باشد ای محمد و اگر بنده آن بندگان من  
بخواند از جمله اینست خالص و یقین درست هفتاد  
مرتبه بر هر اهل بلا در دنیا از جمله جماعتی که صاحب بر  
رجام و جنونند هر این پنج خات می دهد ایشان را از آن بلا  
و بیرون می آید آن بلاها را زنده نماید ایشان خوشا  
حال کسی که ایمان آورد بالله تعالی و تصدیق کند به  
پیغمبرش و تصدیق کند باین دعا و ثواب آن و  
وای تمام برای کسی که منکر شود این دعا را و کافران  
شود و ایمان نیاورد بآن ای پیغمبر خدا اگر بخواهید  
انسانی را بیدار و در طرفی بکافور و منکر و دشمن بد  
آرزو بیاورید آنرا بکفن زده فروری آورد الله تعالی  
بر او در قبر او صد هزار نوع نوری در می بارد و الله تعالی

از

از تو من منکر و نیکو و این دعا را از خداوند متعالی بخواه  
الله تعالی در قرآن هفتاد هزار فرشته که با هر فرشته  
طبع از نور باشد که میباشند آن نور را بر او بر میدارند  
او را و منبختند بسوی هشت و میگویند و را که الله تعالی  
امر کرده ما را باینکه مؤمنان باشیم تا روز قیامت  
فراخ می کند الله تعالی قبر او را چنانکه چشم کار کند  
و گشوده میشود برای او در روز هشت و میخوابد  
او را در قدر مثل عروس در درک سر او و بسبب هشت  
این دعا بر هر کیش و میگوید الله تعالی که بدهستی که  
من شرم دارم از بنده که مودده باشد این دعا بر کفن او  
که او را عذاب کند گفت چهره یک کدای محمد شنیدم من  
از الله تعالی می گفت که این دعا نوشته شده بدست  
من در سر پرده عرش بجز آنکه آفرینیم دنیا را به بنده  
هزار سال و هر که بخواند این دعا را بدست که  
آمیخته نباشد آن نیت است که در اول ماه رمضان  
می بخشد او را الله تعالی ثواب هشت قدر و می آید

تبارک

الله تعالی در هر آسمانی هفتاد هزار فرشته و در بیت  
القدس هفتاد هزار فرشته و در مشرق هفتاد  
هزار فرشته و در مغرب هفتاد هزار فرشته برای هر  
فرشته بیست هزار صد در هر روز بیست هزار دهان و  
در هر دهانی بیست هزار زبان که تسبیح میکنند الله  
تعالی را با لغتهای گوناگون و قلوب خود را میبخشند  
بکسی که دعا کند الله تعالی را باین دعا ای پسر خدا نبی  
هیچ بنده ای از بندهای من مگر آنکه این دعا را بخواند  
و هیچ بنده نیست که بخواند این دعا را مگر آنکه بنده  
میان خواننده این دعا و میان الله تعالی بغیر یک  
برده و بیخی اهدان الله تعالی هیچ حاجت مگر آنکه  
میدهد او را و هر که بخواند این دعا را بر میان کبیر  
الله تعالی نسوی او در وقت بیرون آمدن او از  
قبر او هفتاد هزار فرشته در دست هر فرشته  
علمی باشد از نور و هفتاد هزار عالم در دست هر  
عالمی و هر شتری که بخوابد که مشک آن از لولوی

در پشت

و پشت آن از زبرجد سفید و برای آن از لولوی  
سرخ و بر پشت هر شتری که باشد او نور برای  
هر قبه چهار صد در باشد و در هر روز چهار صد  
تخت و در هر تختی چهار صد فرش از سندس و استبرق  
بر هر فرشی چهار صد حوری باشد و چهار صد کنیز  
برای هر حوری و هر کنیز یک را چهار صد کیسو باشد  
از مشک خالص و بر هر کنیز یک عصا باشد از زبر  
سرخ و تسبیح میکنند الله تعالی را و تقدیس میکنند  
او را و میبخشند ثواب آنرا برای کسی که دعا میکند  
باین دعا و بعد از آن می آید او را هفتاد هزار فرشته  
با هر فرشته کاسه باشد از لولوی سفید در آن چهار  
ونگ از آتش میدانی باشد یکی آبی که در خون طعم  
و یکی شیری غیر متغیر و یکی شرابی که آشامنده  
آن از آن مخلوط شود و در دانه تلخ و ناکوارینا  
و یکی عسل صاف بغش و بر سر هر فرشته طبعی باشد  
و سندس که بر آن نوشته شده باشد لا اله الا



وخطه لا شريك له ودر زیر آن نوشته باشند که هده  
هدیه من الله تعالی الی فلان بن فلان المواظب  
علی قراءه هذا الذم این هدیه است از جانب الله  
تعالی نبوی بنده الله تعالی که مداومت کننده است  
بر قرابت این دعا و می آید خواننده این دعا با این جا  
بعضی صفت قیامت و خلافت همی نگاه میکنند بجا  
او و میگویند که کیست این کیست این از آن تعجب  
از قدر و منزلتی که می بینند خلافت با آن بنده  
و از آنچه می بینند خلافت که در دور آن بنده است  
از خود و علمان و کمینگان و خوانندگان این دعا  
بر ایشان میگویند و با شنیدن فرشتگان پیش او  
و قبول و می آیند می برید او را بر عرش الله تعالی  
پس ندای میکنند ندا کنند از جانب الله تعالی که ای  
بنده من داخل شو بهشت را بچسباید رسول الله  
هر بنده که دعا کند الله تعالی را با این دعا فرشتگان  
در عقب او آید پیش و بنده از صیاد میبوسند  
برای

او از حسنات و بر طرف می کنند تا از بسبب آنست که  
رسول الله صلی الله علیه و آله که بنیت هیچ بنده از  
امت من که بخواند این دعا او در ماه رمضان سه  
مرتبه یا یک مرتبه مگر آنکه حرام میسازد الله تعالی  
بدن او را بر آتش واجب میشود برای او بهشت  
چه قدر و منزلت این دعا نزد الله تعالی بزرگست  
و منزلتش بغایت بلند است و کسی که بخواند این  
دعا را موکل میکند الله عزوجل با او چندین فرشته  
که محافظت و نگاهداری میکنند او را از معاصی  
و تسبیح میکنند و عقدین میکنند الله تعالی را  
و محافظت میکنند او را از همه بلاها و میگویند  
برای او درهای بهشت را و میبندند درهای  
جهنم را و چندانکه زنده باشد پس او در امان  
و حفظ الله تعالی خواهد بود و در نزد مردمش  
مهمتر کرده الله تعالی برای او آنچه را که بیان کردم  
برای تو پس کلفت پیغمبر صلی الله علیه و آله

ای بر آدم جبرئیل مستغرق ملاحتی تو مرا باین دعا  
پس گفت جبرئیل ای محمد میا موزاید عالم مکر  
برای مؤمنی که شایسته و سزاوار آن باشد که  
سستی و کاهلی نکند در محافظت و یاد گرفتن آن  
و خوان فتم در آن و چون بخواند آنرا باید که بخواند  
به نیت خالص بیغش و چون بر خورد بندد باید که  
باشد بر طهارت برای اینکه دست نبرد آنرا  
مگر پاکیزگان گفت حضرت امام حسین علیه السلام که  
سفارش کرد بمن پدرم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب  
علیه السلام سفارش بسیاری باین دعا و محافظت آن  
و گفت مرا که ای پسر من بگو این دعا را بر کفن  
و گفت حسین بن علی علیه السلام و کرده آنچه فرموده بود  
مرا پدرم و این <sup>دعا</sup> سر مع الاجابه مخصوص ساخته  
الله تعالی بآن بندگان مقرب و خاص خود را و  
منع نکرده آنرا از اولیاء و اصفیاء خود و این  
دعا کجی است از کجهای الله تعالی و امید <sup>است</sup> عامر

بدهای

بدهای جوشن ای جانم ایفک ما که آنجا شدی <sup>فصل</sup>  
آن قسم میدهم تو را بالله تعالی که ندی این دعا را  
مگر مؤمنی دو ستار اهل بیت که سزاوار آن  
باشد و لایق بآن باشد و اگر بدی آنرا یکی که  
سزاوار آن باشد از جمعی که نمی شناسند حق آنرا  
و استغفار و توبه می کنند بآن پس از خدا  
میخاهد که محروم سازد تو را از ثواب آن دعا  
و این که نفع آنرا خرد کند برای تو و این سفارش  
منست بتو در هر روز و دعای معروف بجز جوشن  
خدای تعالی آنرا حزن و امان کند از آفتها و دنیا  
و آخرت برای کسب که میخواند آنرا و گفت پیغمبر  
صلی الله علیه و آله برای علی بن ابیطالب علیه السلام  
که ای علی یا زده این دعا را با اهل بیت خود و فرزند  
خود و ترغیب کن ایشان را باین دعا و وسیله  
جوی بدرگاه الله تعالی باشد تا او با اعتراف  
و اقرار <sup>است</sup> شکر الله تعالی و تحقیق حرام گردانند

بدهای

باعت خود این را که فاله هله آمل بشری اینکه  
مؤال عینکنا والله تعالی هیچ حاجتی مگر آنکه میدان  
آرزو باور کارگزاری و میکند و نکاه دار می میکند  
و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله کدای علی بختی و شینا  
مراجبه نیل علیتم ان جمله مرتبه امید ما آنچه قول ما  
ندارم که بیان کنیم و نمیتواند شمرد آمانی  
الله تعالی **اول الذیاء** الهی که من عدو و انت صنی  
علی سبقت عدو و تبه و تعدی طبعه بندت  
و از هفت سنیا حذره و ذاتی قول اول سموم  
و سدد تحوی صولتیب بهامیه و کمر تم عین  
عن جراسیه و اخمراک یسومین المکره و  
بجری عین ذی عار و مرادیه فنظرت الی الضعفی  
عن اخیالک العفارج و تجزی عین الانضمار  
عین قصد فی محاربتیه و وحدتی فی کثیر  
سن تازی و ارضادیه فی فیالم اعلم فیه  
و کرم فی الارضادیه فیله کازر دمی بقولک

تقریب

تقریب

تقریب

تقریب  
عن یات الجراج و  
فوق  
طاربتیه  
کثیره من کثیرین  
و ارضاد

و شاد

و شدت از دی بقره و فله لک فیها صوره  
حد لته یصلو حج عدوه و حسنه و اخلیت کیم  
علیه و تحت مناسک و الی من نکامیده البیه  
و ردون فی حجره و کمر تنهن علیه و کمر و برود  
حرارات غنطیه و قد عص علی انامیه و اذین  
مولیا فلا خفت سراهه فک الحمد یاریت من  
مقتدر لا یفعل و ذی اناره لا یعمل صل علی حجر  
وال الحمد واجعلنی لا یعمل من الشاکرین و  
لانک من التاکرین بعضی از فقرات اینها  
در محیفه کامله در دعای دفاع کید الاعداء مذکور  
المنی و اولی است بخذف حرف ندا و اله بکسر هه است  
بروزن فعال و صاحب قاموس و جمیع بکر آرا  
بمعنی مفعول یا بنسبه اند و جناب استاد می فرمایند  
خلیل الله طایب ثله یا مذموب اینست که از اینجور  
از اله بروزن بقره فعلی معنی است بیت پس  
مفعولی محیی الله جناب بقره استحق می آید پس اله

بقرت  
عدیه

علیه  
که کشف علیه و لم  
بجود

اخافت

لینا

تقریب

تقریب

تقریب

تقریب

تقریب

معنی اسم فاعل است معنی مستحق عبادت غیر خود بکر  
حاو دیگران مالو هیند معنی مستحق عبادت غیر خود  
بفتح حا و استلال نموده بران بظا هر عبادت دعا  
عرفه محضه کامله و الله کلام الوه و خالق کل مخلوق  
و حدیث فری در کافی دو کتاب تو حید در باب  
جماع التوحید که کان و کلا ادلا مر یوب و الها  
ادلا مالوه و عالم الا ادلا معلوم و سمیعاً ادلا  
مستحق و حدیث دیگر که و الا له یقتضی مالوه او  
بالجمله ازین مآخوذ است لفظ جلاله و اصلش  
الا له بوده همزه محذوف شده بجهت سختی و لا  
تعریف در لام کلام اذ قام شده و الف لام دران  
برای عهد خاریت معنی ان مستحق عبادت مشهور  
که خالق آسمان و زمین است پس لفظ جلاله نیز مشتق  
و صفت است مثل سایر صفات و علم نیست چنانچه  
بعضی بران زفته اند که در کرم عدد و خبر قیم است  
برای تکثیر و محال از مجموع و مبتدا است من زاده

در تفسیر

در تفسیر مثل کرم من قرین له کما ها احد و یفتح  
عین بنقطه و ضم دال و فتند به و ای معنی دشمن است  
و تذکره و نامت و افرا و تفسیر و جمع دران مستحق  
و کاه مشی و مجموع میباشند انصی بنون و صناد با نقطه  
و الف منقلب از و یا از باب افعال است و باب افعال  
اینجا برای منالغه است مثل کسب و اكتسب زیرا که  
بجود هر دو متعدیست و فائده منالغه اظهار نیاز  
نعمت و استعمال از با علی برای تظہیر اصرار  
یا اقبال یا مانند است الامتنان کشیدن تمشیر  
بعضی از دین نیز ذکر سنیف تا نامی بر تخریب است  
عداوه بفتح عین اسم مصدر از باب افعال است  
معنی عداوات شخذه نشین با نقطه و طاء بنقطه  
و ذال با نقطه بصیغه ماضی باب منع و ضمیر متشبه  
راجع بعد قیاس است الشخذه بفتح شین و سکون جا  
تبدیل کردن کارد و مانند آن طبعه بضم طاء با نقطه  
و تحذیرت باء بک نقطه و تا تا تفسیر عوض از و ای

در تفسیر

دم کار و مانند آن مدنی بضم هم و فتح و کسر نیم  
 و سکون دال ببقیة و یاء دو بقیة در پایین  
 کار در زیره و اضافه طبعه بمدی لامیه است <sup>مفید</sup> آن  
 بره ببقیة و فاما ضی معلوم با سبب انشا الله  
 نازل کردن دم کار و نون نیزه مانند آنها شباهت  
 بفتح شین مجید و تخفیف باء موحده و الف مقصوره  
 جمع شباهت است نظیر تهر و تهره الشبابة نون هر  
 چیزی کویا مأخوذ باشد از شبوة که بمعنی <sup>نیش</sup>  
 عقرب است بفتح طاء مهمله و تشدید دال مهمله  
 وحد بلغی تندی و بمعنی طرف میتواند بود و  
 بنا بر اول هر دو اضافه در سبب اخراج لامیه است  
 اگر تندی شخص خودش مراد باشد که آنرا در عین  
 حدت نیز میگویند و استعمال فل بنوعی از مجاز  
 و اگر مراد تندی کار دش و مانند آن باشد اجتناب  
 ثانیه یاد می آید نسبت خواهد بود همچنانکه اگر  
 مراد جلد طرف باشد و او هم مثل اصل جلد است

داف

داف بدل ممله و فاف از باب نظایست الدوف  
 بر وزن خوف آبختر چیزی بختری و خیسانیدن  
 دوا و غیر آن باب و مانند آن القواتل جمع  
 قاتله کشنده ها التهم بضم سین ببقیة  
 جمع سم بفتح و ضم سین زهرها و بر سبب هم نیز جمع  
 میشود و اضافه اولی در قواتل بصحبه معنی  
 من یا امانه صفت بموصوفست و ثانیه  
 لامیه است سدد بمهلات از باب تفعیل  
 التشدید است کردن و این در وقت اراده زور  
 می باشد و آن خلاف تعرض ریح و مانند  
 آنست که در وقت عدم اراده زور نیست نحوی  
 بفتح نون و سکون طاء مهمله است و بقید  
 الی بحیثیت و در بعضی نسخ بجای نحوی الی آ  
 بحرف جر و ضمیر متکلم و بنا بر آن حاجت بقید  
 نیست القواتل بفتح صاد مهمله و همزه و یاء  
 موحده جمع صفت بضم های در وقت و کاصلا

داف

کجی در آنها نیست سهام بکسرین جمع سهم است و  
 اجزایه در آن مثل قواثل هموم است <sup>بصیغه</sup> تم  
 قایمه باب علم است عن در معنی برای سببیت است  
 یا باعتبار تضمیر لم تم معنی لم تغفل است عین فاعل  
 لم تم است الحواس بکسره ممله و تخفیف راه ممله  
 و منان ممله یا سبانی و درین کلام استعاره  
 مکنیه و تخییل و ترشح است حیوانی ممله غائب  
 باب نظر است بر آن دو مفعول میدارد میگویند  
 سمت البلا یعنی بازو آوردم آنرا و بحر عین  
 بحم و بلا ممله و عین ممله ثابت تفعیل است  
 الخرج حیره حیره آشنا نیدن و غالب این لفظ  
 در آشنا نیدن محض و مکان مستعمل میشود  
 الزفاف بضم ذال محجه و تخفیف عین ممله و فا  
 زهر و در حقیقت کامله بضم زای و قافست و  
 آن معنی آب سبنا نده است که کسی را تاب آشنا  
 آن تابش آمد و بفتح میم و تخفیف راه ممله تلخی

و درین

و درین کلام نیز استعارات سابقه هستند فا در  
 فنظرت یغیبیه است و در بعضی نسخ فنظرت  
 و بنا بر آن جمله بیانید خواهد بود ضعیف بفتح و  
 ضم ضا و محجه و سکون عین ممله است احتمال  
 تا با آوردن و بر داشتن الفواجح بفا و دال و  
 حاء ممله جمع فادح چیزهای سنگین یا انحصار  
 انتقام عن متعلق با انحصار است بحار بینه  
 متعلق بقصد فی و انحصار میتواند فی بنا بر  
 اول اجزایه مصله بفا عل است و بنا بر دو م  
 مفعول نیز میتواند بود و در بعضی نسخ لم حاد  
 بالام جاره است و بنا بر آن متعلق بقصد فی  
 و بس و اجزایه بفا عل است کثیر فی تنوین و  
 و مضایفین است و در بعضی نسخ با تنوین و  
 ممن یا من جاره و من من موصوله است تا اول  
 بیون و همزه که گاه منقلب بالف میشود ماضی یا  
 مفاعله است المتناوین و شمی کردن ما خوردن

و درین

اذوق بفتح نون و سکون و او و همزه که معنی  
 برخاستن است چون هر کدام ایشان بجانب  
 دیگری بر میخیزد و متوجه میشود برای دفع او  
 ظاهراً و باطناً از صادم مجرور است بعطف  
 خبر مدحی و در بعضی نسخ از صدام است  
 بصیغه فعل ماضی و عطف بر نادانست که از صیغه  
 مهمالات مصدر باب افعال انتظار کشیدن و  
 باللام مستعمل شود مثلاً یجا یعنی مهتا کردن است  
 برای چیزی غایت است تا در قیامها وقت از چنانک و ما  
 آنست ایستادن بیاد و نقطه پایین و در ال همزه  
 ماضی مخاطب باب تفعیل است التامید تقویت  
 الازر بفتح همزه و سکون زاء مجمر و همزه نشسته  
 و معنی قوت نیز آمده و هر دو احتمال دارد  
 بنظر من بی تا است و در بعضی نسخ بنظر تک  
 یا تا است فللت بقاء و و لام ماضی مخاطب  
 باب تضرع است الفاعل مخفی و ملامت دارد و عملشند

آن

آن انداختن خدایتها بخا و زال جمعین ماضی  
 باب مضارع الخذلان یکبارگی یاری نکردن  
 کسی یا عدده اگر بفتح عین مهمله و فتح دال است  
 معنی لشکر است یعنی از مجاز و در اصل اسم  
 مصدر عدت بشداید دال است بمعنی شمریدن  
 و اگر بضم عین است بمعنی آنچه مهیا کرده میشود  
 برای حوادث زمان از مال و براق و غیر آن  
 و در بعضی نسخ حدیده است و آن چند معنی  
 دارد یکی اسم مصدر حد که مذکور شد دیگری  
 مانند و همتا دیگری حدای زه کان و همزه  
 مناسبت و بنا بر آخر کتاب مجاز مینماید  
 الحشد بفتح حاء بینقطه و سکون شین بانقطه  
 و دال بینقطه جماعت فراهم آورده شده و آن  
 در اصل مصدر باب مضارع است بمعنی فراهم  
 آوردن لشکر و مردم و در باب معنی فراهم آمدن  
 نیز آمده و صاحب قاموس گفته حشد میخشد

۱۶

بجشد جمع و جوهری گفته حشید و بجشد و ن  
بالکثر ای اجتماع و بفتح شین نیز بمعنی جماعت  
قاموس الجسد و بفتح کعب بفتح کاف  
و سکون عین مهمله و براء بکفظم بر چهار از جمله  
یا اطلاق میشود اول بلند می نشت باد و مر  
قاف است که چی قضبه کبری از دو قضبه ساق  
تا زانو رسیده سیوم استخوانی که میان عقب و  
ساقست چهارم قاف و خشی که چی قضبه صغری  
از دو قضبه ساقست که بتدریج باریک شده  
و بزانو رسیده و هر تقدیر مراد پاست مجازا  
و مراد از احلا کفست است المکانید نیاء دو نقطه  
در پایین جمع مکنده و کیدها و مکرها و جاهای  
کید و مکر و آلتها آن و هم مناسبت ضمیر ددته  
لاجم بر جمع الیه بالاج باست و او در و لوم شیف  
حالیه است و ضمیر لاجم بر جمع ضمیر ددته است  
و فاعلی است و غلیله مفعول ضمیر لاجم بر جمع  
معلوم است

معلوم است

معلوم است و اگر بصیغه مجهول است غایله مرفوع  
و نایب فاعل است و اگر بصیغه غایله معلوم است  
ضمیر مستتر لاجم بکانه فاعل است و اگر بصیغه  
غایله مخاطب معلوم است ضمیر مستتر مخاطب  
فاعل است و بریزد و تقدیر غلیله مفعول است  
الغلیل بفتح غین با نقطه حرارت تشنگی و کینه  
و علاوت و هر دو مناسبت و در بعضی نسخ  
بعین بنقطه است بمعنی بیماری و مراد از آن  
دل دشمن است که بیماری حسد و کینه و علاوت  
گرفتار است و شفای آن دراضت که از نیق  
خضم خود بکشد و لم برید بصیغه غایب معلوم با  
نصر یا باب تفعیل یا مخاطب معلوم از انها یا غایبه  
مجهول از انها یا غایبه معلوم باب حسن است  
و بنا بر اول و دوم حرارت مکتور و مفعول است  
و بنا بر سیوم مرفوع و نایب فاعل است و بنا بر  
چهارم مرفوع و فاعل است الی و التبرید



کردن الزود خند شدن و غیظه بفتح غ  
مجهه و سکون یاء و طاء بانقطه است  
بممله و مجهه ماضی مضارع باب علم است  
برشته و متعدی بنفس و بابا و علی نیز مستعمل  
میشود پس علی نامله بحر فجر و بحر نامله میتوان  
بود و بحر فجر و یاء متکلم و نصب نامله  
میتواند بود الغض بفتح عین دندان کردن  
انامل جمع انمل است و آن بند سر انگشت است  
ادیر بممله و موحده و مهمله ماضی معلوم باب  
اضعالت الادیار نیت کردنیدن و در بور بضم  
دال نیز همین معنی است و تولیه نیز همین معنی  
پس مولیا حال و کده از فاعل ادیر است و فاعله  
تاکید دفع توهم نیست که شاید نیت کردیند  
برای کرجین نباشد و کاه بر عکس نیز مستعمل  
میشود چنانچه در سور و غزل و قصص است که  
دال مندر اول کسرت و لایحه بفتح ل و بانقطه

وفا

وفا و قاف غایبه معلوم باب فاعل است لایحه  
بدست نیاوردن غنیمت از جنگ و بر کشتن  
ضیاد از شکار بی صید و بر نیامدن حاجت  
حاجتمندان و در محیفه کامله اخلفت بخاء  
بانقطه و فاء است الاخلاف و فاء بوحده تفرج  
و متفر شدن طعم خوردن و غیر آن التریایا  
بفتح مهمله و واء مهمله و یاء و نقطه یا بدین جمع  
سریه مثل عطیه لشکرها من دروس معتقد  
بیانیه است لایغلب بصیغه مجهول مخاطب  
یا غایب باب ضرب است انما بفتح هـ و تخفیف  
و الف است لایغلب بصیغه معلوم مخاطب یا  
غایب از باب علم انعم بصیغه جمع است و صا  
کشاف در آیه سور غل فکفرت بانعم الله گفته  
انعم یا جمع نعمة است بکسوف و بنابر اینکه اعتدال  
بناء مذکوره اند و نظیر درع که جمع شده یا در  
آنها بجمع جمع کرده اند و یا جمع است بضم

وفا

وسكون عين نظير بوق من وبقوس وبقوسا بودي  
گفته که او را مضبوط بودن قواعد و عدم آتش  
بر این واداشته باشند ولاحاقی این تکلف  
نیست واکثر گفته اند که جمع فعله بکسر فایر فعل  
میباشد و چون این وزن جمع قلة است شاره  
باینکه شاکر بودن بر نعمت قلیله مستلزم شاکر  
بودن بر نعمت جلیله است و نظیر این نکته را  
مفسرین در بابیه مریوطه گفته اند و در بعض  
نسخ جای آن بغائب است و آن بالانک آفتی است  
و بعضی عبارت از نعمت است که از آن بر صاحبش  
ظاهر شود و بناء این وزن بر اینست که آن جاری  
مجرای احوال ظاهر شده مثل حمل و عوداء **المعشوق**  
او خدای من بسیار دشمن که کشید بر من شمشیر  
دشمنیش را و تند کرد برای من دم کار دوزخ کش را  
و ناز کرد برای من نولک تندیش را و در آید  
کفایت برای من زهرهای کشنده اش را و راست

و ادانت

و ادانت بجانب من تیرهای راست روش را و  
نوا بید برای من چشم با سبانیش و در خاطر گرفتار  
که وارد آورد بر من خوشیش را و بیاشاماند مرا  
زهر تلخش را پس نگاه کردی صبوی مستی من از  
برداشتن بارهای کران بلاها و صبوی ناقوفی  
من از انتقام کشیدن از کسی که وضعت من کرده  
تجنک خود و صبوی تنهایی و یکسوی من قیاس  
لشکر بسیار آنکس که با من دشمنی کرد و صبوی  
آماده و مهتیا کردن ایشان برای من در بیاب  
چیزی که بکار نرفتم من فکر و تدبیر خود را  
برای آماده کردن برای ایشان مانند آنچه را  
که ایشان آماده کرده بودند پس قوت دادی  
مرا بر وجود و بستی دشت مرا بیاری خود و  
ریختی برای عانت من نولک تند را و در دست  
برداشتی از مدد او بعد از آنکه فراهم آورده  
لشکر و یارانش را و بلند کردی سیاهی مرا بران



ان لغوی است و تعریفی است  
لغوی است از لغوی

باخ و موحده و معجزه ماخوذ است از معنی اخیر چه اگر  
ماخوذ از معنی اول میبود یعنی علی میگفت مکن  
آنکه از قبیل حذف و ایصال باشد لا شریک معجزه  
و ممله جمع شریک بفتح شین و فتح راء اما شریک  
اسم جنس است و احاطه شریک است مثل امر و قره و در  
صحیفه کامله شریک است مصانده ممله و یا و نقطه  
در بابین و ممله جمع مصید مثل منبر و مصیده  
بکسر میم التهای صید اضافه اشراک تصانده  
از قبیل اضافه حرفی بجمله در وقت ناپیدایی است  
الترافیه بکسر ممله یا میدن چیزی و اضافه نیاید  
اضبکاً بمعجزه و موحده و همزه ماضی معلوم باب  
افعال است ماخوذ است از ضب و ضبو که معنی  
شدن صیاد است رجائی برای صید و آن مو  
مضنه است میگویند و یعنی چسبیدن بر زمین  
آمدن و بر هر تقدیر میتوانند بود که با فعلی  
مخبر باشند مثل قلت ما قلت و میتوانند بود که

برای

برای تقدیر باشد و مفعول محذوف باشد تقدیر  
نفسه و در صحیفه کامله اصحاب الی و آن بتضمین معنی توجه  
و میل است اصحاب السبع مفعول مطلق برای تشبیه است  
و در بعضی نسخ بجای اصحاب ضب و در بعضی ضبوا است  
آنکه از قبیل لغت نباتات است الطریقی بفتح طاء ممله و کسر  
باء ممله و سکون یاء و نقطه در بابین و ممله صید  
انتظاراً منصوب و حالت بمعنی منظر یا مفعول که  
است الا نهان بیون و زای مصد باب افعال است  
آوردن لغز بضم نون بمعنی فرصت است و اینجا  
مخض بدست آوردن همراه است چه فرضه مذکور است  
فرضه بضم فاء و سکون راء ممله بمعنی توبه و وقت  
و در بعضی نسخ بجای فرضه فرضیه است و آن بفتح  
فاء و کسر طاء و سکون یاء و ممله است بمعنی صیدی که  
شیر آن را گرفته یا در عرض گرفته است ماخوذ است  
از خبری بفتح فاء و سکون راء که در اصل بمعنی گرفتن  
گرفت است و در عرفان و در هر چه کشتن نیز مستعمل

عکس

میشود و در صحیفه کامله انتظار آلتها از الفرضه  
لفرضیه است و او در وجه خالیه است الفرضیه  
بفتح موجه و تخفیف معجزه اولی کتاده روی الملق  
بفتح میم و فتح لام و قاف و وسطی مهر با فی صبیحا  
و کف زبانه غیر آنچه را که در ولست چنانچه در  
تفاهق میباشد و بکسر لام مرد منافق و سکون لام  
نیز در اخیر جایز است مثل کیف و کتف بیسوط  
بموجده و مهملتین از باب نصر است البسط کشود  
غیر صفت و مجهول است طلق بفتح و کسر و ضم مهمله و  
سکون لام و بفتح مهمله و کسر لام و قاف شکفتگی  
و کتادگی و اولی نیست که ملق بکسر لام و سکون نش  
باشد و طلق نیز بر وزن آن باشد لیک در صحیفه  
کامله بفتح لام مضبوط شده و بالجمله مراد اینست  
که چون مرای پدید روی در هم کشیده خود را میکشند  
و شکفته میشوند برای اظهار اینکه بجهت دیدن  
نوحی خالی شدیم و فعل بفتح مهمله و فتح صبیحا و میازد

سریه مهملات بر وزن قبیله لاز که پنهان کرده  
میشود و اینجا مراد آن نیست مینویسند بود ضمیر انطوی  
راجم باجم و سریه مینویسند بود و بنا برین انطوی ضمیر  
نخواهد داشت فی ملت بکسر میم و شد لام مقصوره و  
دو نقطه بالاست و ظرف متعلق به شرط است و در بعض  
نسخ ملینه بفتح میم و فتح لام و شد موجه است و کویا که  
و کویا که اسم مکان باشد معنی جای آلتیه بفتح لام  
و شد موجه که بمعنی مختار است و مراد دل باشد و  
درین هنگام متعلق بانطوی است و بعضی گفته اند  
که ملینه بفتح میم و فتح لام یا ضم لام است و اسم مکان  
از لب بمعنی اقامه چنانچه در لبتیک گفته اند یا بکسر  
میم و فتح لام اسم آلت است از آن یا بضم میم و فتح لام  
اسم مقصوره است ماخوذ است از البیت الفرس یخ  
بر سینه او نسیم لبیا یعنی سینه بند را تا زین حکم  
کرد و بر هر قلعه ظاهر اینست که مراد از آن اسلا  
باشد و در بعضی نسخ جای میملیه قلبه است و آن

وآن ظاهر است مگر بنا بر آنکه ضمیر بعد از علیه بوده  
باشد که تکلفی دارد و اصح عطف بر انطوی است و فیه  
اول برای انطوی است و فقره اول برای بیان عداوت  
باطنی است و ثانیه برای بیان عداوت ظاهریه  
و در بعضی نسخ بجای او او است و بنا بر آن او یعنی  
بل ترقی میتواند بود و برای تردید نظر باوقات  
میتواند بود و معنی او میتواند بود بحالیا بحکم  
موجده اسم فاعل باب فاعل است لاجلاب جمع کردن  
شکر و در بعضی نسخ بجای با یک نقطه یا در نقطه  
در پایان است و آن بصیغه اسم فاعل با تفعیل  
یا باب فاعل است التجلیه و لاجلاب چیزی را آشکار  
و ظاهر کردن و پرده اندوختن و کار برداشتن و مراد اینجا  
اظهار عداوت نمودن و مواجحه با کسی شمنی کردن است  
الی با حرف جر و تشدید یاء است که از قلب یا حرف  
جر و ضمیر متکلم هم رسد و استعمال اجلاب و تجلیه  
با الی متضمن معنی توحید و میل و مانند آنست

و در بعضی

و در بعضی نسخ بجای آن است ارکنه بمهلین  
مخاطب معلوم باب فاعل است لاجلاب سر بنیب  
کردن کسی را در وقت او بختن لام در لام راسه  
بمعنی علی است مثل و آن اساتر فلها یا بمعنی صدا است  
مثل قمر الضلوه لذلک الشمس و مؤید اول است  
استعمال علی در نظیر اینجا مثل آنچه در حدیث وارد  
شده اکتبه الله علی محرابه فی الشار و مراد با تم بر آن  
جای مغز است که آنرا امر الدماغ نیز گویند و آن وسط  
سراست و نظیر این عبارتت عبارت صحیفه کماله  
ارحم کبونی محرومی و بعضی زبان معینهای دیگر  
میکویند ایت بصیغه خطاب است بنیان بضم موجده  
و سکون نون و تخفیف حاتم است اساس بفتح  
همزه و تخفیف همزه است بمعنی تبه دیوار که محکم  
ساخته میشود که بنا بر آن گذاشته شود و مراد از  
ایشان بنا از هیچ سرزگون کردن آنست نحو یکدانش  
آنرا نماید و نظیر اینست کتب صوفیه و غیره فی الله

و در بعضی

بدینا لغز من القواعد فخر علیهم التفتض ضعت بهملا  
 بصیغه مخاطب باربع است الضرع افکندن الزین  
 بضم میجر و سکون موحده و خاتمه کوی که کده میشود  
 برای گرفتن شیطان و بینه بهملا و خاتمه مخاطب  
 باب افعالیت و در بعضی فتح و در بعضی از باب تفعیل  
 الازداء و التردید اهلک میفرموی و سکون ها  
 اسم مکان باز ضرب حای امتداد و مراد اینجا تک  
 چاه است خفیه بضم هملاه و فتح فار سکون خاتمه و  
 مصغر هم کوی مثل چاه و در بعضی فتح مصغر نیست  
 زان فعلیه بمعنی مفعول است و در بعضی فتح حفرته  
 الحد بفتح خا و تشدید هملاه کونه طبق بفتح هملاه  
 و فتح موحده و قاف بمعنی برده است صحاح قاموس  
 گفته الطبق محترکه عطاء کل شی و در او برده  
 خاک یا نمودن کثافت الطبیعی است برای خاکساری  
 و بر وی در انداختن و نمیتواند بود که مراد طبق  
 طرف معروف باشد که بر آن میگذاردند و هملا

این باشد

این باشد که در وی اول در زیر خاک پای کردی و خفا  
 طبق در زیر مظروف میباشد پس اگر مراد از تراب  
 و جل خاک است حقیقه پس این کلام کنایه از  
 نگو نداری و معنی آن سخن و مراد نیست و اگر مراد خالک  
 مطلقا و تعبیر تراب رجل مجاز و برای تفسیح و تشویر  
 این کلام برای افاده و محض افسا و اهلاک و <sup>بند</sup>  
 او در زیر خاک خواهد بود و بکر هملاه و سکون  
 موحده بمعنی مطابق و موافق است چنانچه طبق  
 بحریک نیز همای بمعنی آمدن و هر مناسب و موافق  
 حقت بفتح و یون و قاف مخاطب معلوم باب نصر  
 الخفق بفتح خا و کسوف کلو که کردن کسی را دان  
 کسر لا نیز خفق گویند بر وزن مصهدش او بفتح  
 واو و فتح تا دو نقطه بالا و هملاه ده کان و معنی  
 آن و بفتح واو و سکون تا کینه و مکر بهار لغت اهل  
 فالجه که ایشان را و درین معنی مکی و مکی گویند و در  
 صحاح و مفتوح باهل مجاز و مکی این مکی گویند و

این باشد

تمییز در هر دو معنی کرم میدهند ذکیت بخیر و  
 خاتم مخاطب با تغییر است التذکیه ذبح المشا<sup>نقص</sup>  
 بفتح میم و میجر و کرف و ممله جمع مشقص بکسر میم  
 بیکانهای راز و همین کبیت بدو موحده مخاطب باب  
 نظر است الکر بفتح کاف بر وزن ناخن کسی را چون  
 بیایا فعال نقل شود لازم میشود میگوید کبیته  
 فاکت و این از نوادر است و مراد این نیست که همیشه  
 لازم مستعمل میشود چنانچه از کلام اکثر مفهوم میشود  
 چه صاحب قاموس کتب لا متعدی نیز ذکر کرده و  
 چند حدیث نیز متعدی مستعمل شده که اکبه الله  
 علی مخزیه فی النار و در بعضی نسخ کبیته بیاستند  
 سکون باء دو نقطه باین است مأخوذ است از  
 کبوه بفتح کاف و سکون باء و کبوه بضم کاف و  
 تشدید و با و است یعنی برآمدن و از باب قلب  
 باضعیف بیامین و اندو در مثل املیت در اصل  
 و بنا بر این تخفیف باء بکف و بوزن مخاطب است و این

احتمال اوفق است چه بنا بر اول از وای ماخوذ  
 خواهد بود و قلب او و یا و می ندارد لام مخفی  
 لام لام بلاسه است و میان شد الخی بفتح میم و سکون  
 نون و فتح طاء معجزه و ممله و بضم هر دو و بکسر هر دو  
 و بفتح اول و کسر دوم اسم مکان باب نظر ضرب است  
 جایی از بیتی که آواز در آن میپیچد و آنرا خیشوم  
 مینامند و بنا بر دوم از قبیل مدهن و منخل است  
 و بنا بر سوم کرمیم محجه اتباع کسره خاء است و این  
 از نوادر است چه وزن مفعول در کلام عربی در  
 النحر بفتح نون و سکون خاء ممله کوی بالائی سینه  
 یا جای قلاده و مراد از آن در اینجا کلوست ظاهر  
 آوردید در خبر باصابت از این است که مکرا و را  
 بر خودش فرود آوردی و بخورد خودش را دی  
 موافق کریمه و لایحیق لکر التی آلا باهله یا صارت  
 از این است که این آرزو در دل او ماند و در گوش  
 گوه نشد و معنی صافی آن بجزل نیامد و نقت به آه  
 فقه



وقاف مخاطب یا بفعیل است و در بعضی نسخ بقیته  
 برآید ببقیظه و با و کتفه از باب ضرب است <sup>و نیز</sup> الرقیب  
 ضرب کوفتا کردن بر بقیه بکراه و سکون با معنی  
 آنچه بر کردن اسیر میکند نام بفتح نون است  
 افئنه بفا و نون و آء خانمه مخاطب باب <sup>است</sup> فاعل  
 و در بعضی نسخ بقیته بفاء و تاء مثناة فوق وقاف  
 الفتن شکافتن و از هم دریدن و در بعضی نسخ  
 فتنه بنون بجای قاف است و آن از باب ضرب <sup>است</sup>  
 الفتن کداختن طلا و نقره و مراد اینجا مطلق <sup>خفتن</sup> کلام  
 است و در بعضی نسخ فتنه تریا <sup>است</sup> سه نقطه و همزه  
 است الفتنه کند کردن چیزی استخدا <sup>است</sup> بجمعین  
 از باب استفعال برای میا لغه است نظیر <sup>استقر</sup> استقر  
 الاستخداک بغایت ترک کردن کاری استخدا <sup>استخدا</sup> بجمعین  
 و همزه از باب استفعال است الاستخدا مطبوع و منقاد  
 شدن و در بعضی نسخ برای ببقیظه است بجای  
 ذال و بصیغه مجهول است و آن ماخوذ از <sup>است</sup> جزیل

بمعنی رسوائی الاستخفاء طلب رسوائی کسی کردن  
 تضاد ل بجه ماخوذ از باب تفاعل است التضاد <sup>حک</sup> اول  
 کردن اندام که در وقت نهایت عجز و فروتنی میباید  
 الخوة بفتح نون و سکون مجرأ افتخار انفع بقاف  
 مهمله ماخوذ از باب تفاعل است الانقاع فرو کوفته شد  
 الاستطاله بطاء مهمله کرد کشی الماسور بد و مهمله  
 بسته شده باشه بفتح همزه و سکون سین و آن  
 در اصل شتمیه است که گرفتار را آن می بندند  
 و اینجا مراد مطلق گرفتار است الرقیب بکسر مهمله  
 و سکون موحد و قاف ریسمانی که در آن حلقه <sup>است</sup>  
 که هر حلقه بگردن حیوانی انداخته میشود و هر  
 کدام از آن حلقه را ربقه میگویند و جمع از ربق  
 بکراه و فتح باء است و اینجا هر دو محتمل است <sup>است</sup> حیا  
 بکراه است بمعنی بای ام و مراد اینجا مطلق دام <sup>است</sup>  
 و در بعضی نسخ حیا ناله بصیغه جمع است موقل معاد  
 باب بفعیل است و <sup>است</sup> حیا ناله بصیغه جمع است موقل معاد

التامیل و الاصل آن زود داشتن سقوط بفتح سین ممله  
 و سکون طامه جمله آوردن و بر کسی غالب شدن  
 بزود و شدت نیل جمله از باب ضرب است و آن خبر  
 کت است و لولا حرکت جمله معتضد میان اسم و  
 خبر کاد است و درین ترکیب تاویل باید کرد چه شرط است  
 در خبر افعال مقابله اینکه منسند باشد بصیغی اسم  
 آنها و اسناد آنها بسبب فاعل قلیل است مثل کاد  
 یخرج فالامه مکرر منسند بسبب اول توان شد  
 بمنسند بصیغی مثل کاد و یخرج نفسیه که بمعنی کاد  
 بیوت است پس این ترکیب نیز جاو است باینکه و  
 کت یارب ائبلی بدلانه و در بعضی نسخ بجای نیل  
 محل بلام و صیغه ماضی است بوقیم اینکه خبر لوات  
 و این فاعل است چه خبر کاد باید مضارع باشد یعنی  
 مقترن بآن غالباً یا مقترن قلیلاً و تمام التامیه  
 بهلترین فضای پیش خالها **التعین** ای جدای من  
 و چه کلمه است که ظاهر آن در این کلمات است

خرد و واداشت برای من دامهای شکار کنند خود را  
 و موکل و پاسیان کرد بر من جستجو و پایدن خرد را  
 و بر من چسبید برای من مانند بر من چسبید  
 شیر برای شکار خردش بر حالیکه انتظار میکشید  
 جستن فرصت خرد را و او میمورد در ظاهر عین  
 کشاده روی دوستی را و میکشود برای من روی  
 در هر کشیده خرد را پس وقتیکه دیدی ضیاء باطن  
 او را و بدی آنچه را که باطن او بران مشتمل شده بود  
 برای شریک او در مذهب و ملتش و کرده بود لشکر  
 کشنده سوی من بسببستم وجودش او یحیی او را  
 بر مغزش و حراب کردی بنای او را از بنیادش پس  
 انداختی او را در دامگاه خردش و هلاک او را  
 در گنج خردش و کردی اسیدی روی او را پرده برای خا  
 پای او و مشغول کردی او را باعتبار امور متعلقه  
 بیدش و زرقش و زدی او را بسنگ خردش و  
 کله که کردی بر او و خردش و خردش و خردش و خردش

بکلهای خودش و افکندی او را بر بینی اش و بر  
گرد آید می مکر او را در سینه خودش و در بندگی  
او را به پیشانی اش و بر طرف کردی او را با دوه و  
حسرتش پس ضعیف شد و مطیع شد و گویک شد  
بعد از تکبرش و فرو کوفت شد بعد از کردن کشیت  
خوار و گرفتار در حلقه های دامهای خودش که آندو  
داشت که بیند مراد آنها و در روزی فردی خود  
و تحقیق زد یک بودم ای صاحب کل اختیار من  
اگر رحمت تو نمیبود این که فرو آید بمن آن بالا که  
بخانه واده او فرو آمد پس تو راستت سپاس ای  
صاحب کل اختیار من تویی آن نواز که مغلوب عشیق  
و آن صاحب حلی که شتاب زدگی نمیکند در وقت  
بر محمد و آل او که و بگردان مر از جمله شکر کردی  
نغمه های خود و از جمله یاد آورندگان احسانهای  
خود **تمه الدعاء** الی و کتم من حاسد مشرق  
حسده و شیخی بفرطه و مملکتی محمد لیثا سینه

و شایسته است بحسرت  
و شایسته است بحسرت

و در غیبت

و در غیبت یوم عینیه و جعل عرضی عرضا لیر  
و قد فی خلا لا لکم نزل فیہ فنادتک یاریت  
مستجیرا بک و ایتقا سرعہ اجابتک متوکللا  
علی مالک اذل اعرفه من حسن و فاجک عالما  
اقتد کن یضطهد من اوی الی ظل کفک و ان  
لا تفرح القوادح من حجا الی معقل الانتصار  
بک فخصدتی من یاسیه بقدرتک فک الحمد  
یاریت من مقتدر لا یغلب و ذی انا و لا یجمل  
صل علی محمد و الی محمد و اجعلنی لا تبعک من  
الشاکرین و لا الایک من التاکرین شرقین  
معجبه و راء مهله و قاف معلوم باب علم است  
الشرق بر وزن فلق در کلو ماندن آب و مانند  
آن باد بحسده برای آتاست و در بعض نسخ  
حسده بحسرت است و در بعض نسخ بعد ازین  
فقره و قد تمثل بحسده همت و مناسب فقرت  
دیگر امثل است شیخ نشین محمد و جم معلوم

در غیبت

و در غیبت یوم عینیه  
و جعل عرضی  
نادره

انصر فیه  
لا و کتابتک و ایتق  
یو لا یتک  
ان لا تفرح القوادح

لنعمانک  
من الشاکرین

علم است الشیخ بر وزن فی استخوان و مانند آن در  
 کلمه ما مذک سلفی بسین مهمله و قاف معلوم باب تصریح  
 حد بفتح حاء بیقظه و تشدید الهمله است و در  
 بعض نسخ بعد ازین فقره و وجهی بقنون غیبیه است  
 و ظاهر اینست که آن بدل فقره و و خرفی بود و عینه  
 باشد که بعد از آنست حرکات آنها مشابیهت خطی  
 دارند و الله اعلم و خبر جمیع معلوم باب تفعیل است  
 لام درلی بمعنی الحاست مثل سقناه لبلد متب با  
 در بقنون برای تعدیه است القنون جمع فن  
 اقسام و انواع چیزی عیبیه بفتح مهمله و سکون حاء  
 و موحده است و عیب مصرده آمده بمعنی نسبت  
 دادن نقصی بکسی و اسم نیز آمده بمعنی اهل همان  
 نقص یا بجای عین مهمله عین مجر است الغیب  
 مشک و بلکه کیفیت و هم مناسبست و خرفی بجای  
 مجر و زای از باب ضربت الخرف طعن و زدن نیز  
 و عیر آن مؤن بضم میم و سکون هیر و قاف کوشه

چشم

چشم که در طرف بینی است و گاه بجای هیر و او میباید  
 همان معنی و در صحیفه کامله بقرف عیبیه است  
 القرف بفتح قاف و سکون لا و فالحمت زدن و در  
 بعض نسخ و خرفی بشیبا سنان است و در اول  
 دعا شیبا مذکور شد و مراد از سنان در اینجا ابان  
 علی الظاهر پس در این فقره استعاره مکینه و  
 تخمیل و ترشیح است العرض بکسر عین مهمله و  
 را و ضاد مجر ناموس و در بعض نسخ بجای حیل  
 عرضی و جعلنی است العرض بفتح معجمه و الهمله  
 و ضاد معجمه نشانه المرای جمع مرماه بکسر میم که اسم  
 التماس است الای رمی قلدی ماضی باب تفعیل است  
 التقليد چیزی را مثل قلاده بگردن افکندن  
 بکسر خاء مجر جمع خله بفتح خاء خصلتها فادرفنا  
 تعقیبیه است و در بعض نسخ فی قاء است  
 از باب ضربت و در بعض نسخ انعرفه از باب تفعیل  
 القرف بسیار شناسان چیزی بضم طه و ضاد

وطاء مهمله و دال مهمله غایب محمول بآب افتعال  
 است الاضطرار غایب شدن و ستم کردن  
 ماضی معلوم با ضرب یا باب تفعیل است الاضطرار  
 بضم و کسر هجره و کسر واو و التاویه فرود آمدن  
 الکنف بفتح کاف و فتح نون و فاحصار محکم کزاز  
 آفات محفوظ است و در بعضی نسخ بعد از کنف  
 چنین است و کفایتک و اعتضد بولایتک  
 الاعتضاد تکیه بر چیزی کردن آن در آن لا  
 تفرح مخفیه از مشقه است چون بعد از علم  
 است پس لا تفرح بقاف و در مهمله غایبه باب  
 منع مرفوع است القرح کوفان و در بعضی نسخ  
 لا تفرح بقا و ذی یا نقطه غایبه باب افعال یا  
 باب تفعیل است الاقراع و التفریع کسی را خوف  
 ترس از آنرا حقن و گاه بمعنی از آن خوف نیز میسازد  
 ضد معنی اول و آن ایجا مناسب نیست و در بعضی  
 نسخ بجای آن است و بنا بر آن فعل ماضی منصوب  
 است

الفوادح

الفوادح بقا و دال بینه نقطه مرفوع و فاعل است  
 من منصوب المحل و مفعول است و اگر بفرع بقا و ذی  
 بصیغه غایب باشد الفوادح منصوب خواهد  
 بود بتقدیر من الفوادح و من فاعل خواهد بود  
 و در صحیفه کامله لفظ الفوادح نیست و در  
 بعضی نسخ بجای الفوادح الحوادث است المعقل  
 بفتح میم و سکون عین و کسراف پناه و در بلک بر  
 استعانت است **المعنی** ای خدای من و چه بسیار  
 رستگ خوار که گرفت گره عصبه و در شکله کوشش  
 و زورفت استخوان خشم و اندوه در حلقش و آزار  
 کرد مرا به تندی زبان خودش و روانه کرد بجانب من  
 اقسام بدکویی و نقص خودش را و طعنه در من زد  
 بگونه چشم خودش و کرد آید ناموس مرا نشانده  
 برای تیراندانهای خودش و کرد آید ناموس مرا  
 نشانده برای تیراندانهای خودش و بگردن من  
 انداخت خصلتها و پاک همیشه آن خصلتها

الفوادح

بود پس درین حین من تو را خندانم بر حالیکه  
گیرنده بودم بتو اعتماد کننده بودم بر زودی  
تو توکل کننده بودم بر آنچه همیشه میشناختم  
که آن خراب دفع کردن تو است آزار را از من  
بودم اینرا که هرگز مغلوب و عاجز نمیشود کسی که  
آین بسایه پاسبانی تو و اینرا که نمیکوید و خرد  
بارهای کران بلاها کسی را که پناه آورد بگریزگاه  
انتقام کشیدن بوسیله تو پس محافظت کردی تو  
مرا از شدت و قوت او بتوانایی خرد پس تو را  
سپاسی صاحب کل اختیار من که تویی آن توانا  
که مغلوب نمیشود و آن صاحب کل که شتاب زدگی  
نمیکند درود فرست بر محمد و آل محمد و بگردان مرا  
از جمله شکر گوین نعمتهای تو و از جمله یاد آورده  
اصالحای تو **نعمه السماء** الهی و که من سخاوت  
مکرمه جلالتها و سماء نعمه امطرانها و جلال  
کرامت اجزایها و اعزبت اعدائ طمستها و

اجلیتها

ناشته

کرمه اجزایها و اعزبت اعدائ طمستها و  
نعمه نشرتها و جنته طافیه البیتها و قواریر  
که بابت کشفنها و امور جاریه قدرتها گم  
تجربک اذ طلبتها و که تمنع علیک اذ اردتها  
فلك لکمد یاریت من مقتدر لا یغلب و ذی انافه  
لا یجمل صل علی محمد و آل محمد و اجملی لکم  
من الشاکرین و لا یلک من الذاکرین الشاکرین  
بفتح مهله و مهله دیگر و کسفره و موجه جمع سخاوت  
ابرها جلالتها عظیم و یا مخاطب معلوم باب تفعل  
و در بعض نسخ بصیغه باب فعالست سماء مذکره  
مؤنث مستعمل میشود و اینجا مؤنث مستعمل شده  
و سماء چند معنی دارد و مراد از آن در اینجا ابر است  
و در اصل یعنی هر چیزیست که سایه اندازد مثل سقف  
این جمع جبر است که بمعنی چشمه آب و چشم آمده و اینجا  
هر دو معنی متلفه میباشند لیک مناسبت محانب و جلال

میرک

لینمازک

ناشته

معنای اول است احداث بفتح هـ جمع حدث بفتح حـ است  
 طمست بملین مخاطب معلوم باین خبر و ضرب است  
 الطمس کور و بر طرف کردن ناشئه بزور و شین  
 مجید و هنر است العوام بزمین و مجید و لاء جمع عامه  
 فر و کیمندها مخفی غاند که چهار اضافه که در اول  
 این فقره است از قبیل اضافه لوانم مشبه به  
 بمشبهه یا اضافه مشبهه به بمشبهه است پس بنا  
 بر اول در کلام استعاره مکینه و تخمیل و تر شیخ  
 است و اضافه بضم آن قبیل اضافه صفت بموصوف  
 و ششم مثل چهار اول و هفتم مثل بجم و توصیف  
 امور بجانیه از قبیل توصیف در آیه و ما من آتیه  
 فی الارض و لا طائر یطیر بجانیه است المعنی ای  
 خدای من و چه بسیار ابرهای ناخوشی که بر طرف کرده  
 آنها را و بسیار ابر نعمت که با آید آنها را و بسیار  
 جوهرهای کرامت و حرمت که روان ساختن آنها را و  
 بسیار چشمهای حوادث و آفات که کور کرده  
 بسیار

بسیار چشمهای حوادث و آفات که کور کرده آنها را  
 و بسیار رحمت تاز که بچین کرده و کسند و آنرا و بسیار  
 سپهرافیت و فراغت که بچین سائید آنرا و بسیار و بسیار  
 و مصدیات فر و کیمند که بر طرف کرده آنها را و بسیار  
 کارهای روان که تقدیر کرده آنها را و بجز بکردن  
 آن کارها در وقتیکه جستمی و طلب کرده آنها را و  
 سران نزدیکان فرمان تو در وقتیکه خواستم آنها را  
 پس تو راست سپاس ای صاحب کل اختیار من که  
 تویی آن توانا که مغلوب نمیشود و آن صاحب بر با  
 که شتاب نزد کنین کند در روز فرست بر محمد و آل  
 و بگردان مرا از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و از  
 جمله یاد آورندگان احسانهای تو **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 وَ كَمْ مِنْ ظَنٍّ حَسَنٍ حَقَّقَتْ وَ مِنْ عَدَمٍ اِمْلَاقٍ  
 جَبْرَتٍ وَ مِنْ مَسْكَنَةٍ فَادِحَةٍ حَوَّلَتْ وَ مِنْ صَرَفَةٍ  
 مَهْلَكَةٍ اَنْفَسَتْ وَ مِنْ مَسْقَدَةٍ اَمْرَحَتْ لَا تَسْتَلِ بِهَا  
 سَيِّدٌ عَمَّا قَعَلَ بِالسَّيِّئِ وَ اَلَمْ يَرِثْهُ اَلْمَوْتُ وَ لَا

کثیرا

مغش

بِنَقْصِكَ مَا انْفَعَتْ وَلَقَدْ سَنَلْتُ فَأَحْطَيْتُ وَ لَمْ  
 تَسْأَلْ فَأَبْتَدَأْتَ وَ اسْتَفْجِحَ بَابُ فَضْلِكَ فَمَا الْكَدْبُ  
 أَكْبَيْتَ لَكِ الْإِنْعَامَ وَ أَمْتِنَا نَا وَ لَا تَطُوقُ لِي يَا رَبِّ وَ  
 إِحْسَانًا نَا وَ أَكْبَيْتَ يَا رَبِّ إِلَّا أَنْتَ يَا رَبِّ حُرْمَاتِكَ وَ اجْتِرَا  
 عَلَى مَعَاصِيكَ وَ تَعَدَّى بِالْحُدُودِ وَ ذَكَرَ وَ عَقَلَةٌ عَنْ  
 وَ عَمِيدِكَ وَ طَاعَةٌ لِمَدْرِي وَ حَلْفٌ لَكَ لَمْ يَنْفَكْ  
 يَا الرَّحْمَنُ فَاصْرِحْ بِإِخْلَافِي بِالشُّكْرِ مِنْ إِقَامِ إِحْسَانِكَ  
 وَ لَا تَحْجِرْنِي ذَلِكَ عَنِ أَرْبَابِ كِتَابِ مَسَاخِيكَ  
 حَقَّقْتَ تَعَدِّي وَ حَقَّقْتَهُ اسْتِغْنَاءً عَنِ مَهْمَلِ  
 وَ سَكُونِ دَالِ مَهْمَلِ وَ بِنَفْحَتَيْنِ نَادِرِي وَ فَعْلَشِ أَنْبَاءِ  
 عِلْمِ اسْتِغْنَاءِ مِيكَوَيْدِ عَدَمِ الشُّقْرِ عَدَمِ وَ جَوْنِ بِيَابِ  
 أَعْمَالِ نَقْلِ شُرُوعِ مَسْتَعْمَلِ مِيكَوَيْدِ عَدَمِ الرَّجْلِ  
 يُعَدُّمُ وَ اسْمُ فَاعِلَتِ عَدَمِ وَ عَدَمٌ مَعْدَمٌ أَمَدٌ وَ ابْنِ  
 نَظِيرِ أَكْبَيْتَ كَمَا بَقَا مَدْرُوكُ شَدَامَلِاقِ مَصْدَرِ  
 كَلِمَةٍ اسْتِغْنَاءِ بِنَفْحَتَيْنِ عَدَمِ دَرُوشِي إِضَافَةِ دَرُوكِ  
 أَمَلِاقِ بِنَفْحَتَيْنِ مَعْدَمِ وَ مَرُوحِي مَعْدَمِ كَمَا مَهْمَلِ لِقَطْرِ أَمَلِاقِ

انبیا کا محرماتک  
 حق سبک

نیت و اگر املاق ماخوذ از معنی لازم ملقوب باشد  
 از متعدی آن ماخوذ باشد که میگوید املاق الرجل  
 ما معه یعنی آنچه فریاد و گنجینه اضافه مستبب  
 بسبب خواهد بود و در بعضی نسخ بجای عدم کسرت  
 و بنا برین اضافه مثل اخیر است لجر و معنی املاق  
 جبریت بحکم و موحده و لا جمله مخاطب باب نضار  
 متعدیست پس جبریت بتقدیر جبریه است الجبر  
 فقیر و تواتر نکردن و شکسته لاجتناب از همین با  
 مطاوع این دو معنی نیز آمده فادحه بفا و دال  
 ببنقطه و حاء ببنقطه است الفتح سکن کردن  
 بار کسی را القرع بفتح صا د ببنقطه و سکون لا مهمله  
 و عین مهمله افکندن و افکنده شدن انغشته  
 و عین مهمله و شین محج مخاطب معلوم باب افعال  
 جهری گفته نغشه الله یعنی نغشار و نغره و لا  
 يقال انغشه الله انحت بزای بانقطه و حاء مهمله  
 است الا نغشه لجر و مفعول محذوف ضمیر



راجع به شقت است و اگر برای مصلحت باشد بخند و فریضه  
صاحبها خواهد بود لا تسال اشاره است بآیه  
سوره انبیا لا یستل تمایفعل و هم یسألون استیعج بیا  
دو نقطه در پایین و جاه بین نقطه مجهول بار استغما  
الاستماع طلب عطا کردن اکرامت بدل مصله و یا خاتم  
مخاطب با ملاحظه است لا کما بر کردانیدن کسی از چیزی  
و کم خرج شدن کسی اینهاک مبالغه هک است مثل  
الکتاب و کتب و هک در اصل یعنی رهنه کردن  
استخوان است از گوشت و کفایه میتواند شد از  
برده برداشتن از چیزی و رعایت نکردن آن  
**المعنی** ای خدای من و چه بسیار کان نیکو که  
بتو داشتم راست آوردی آنرا و بسیار شکستی  
از راه ناداری و بی چیزی که بستی و با صلاح آوردی  
آنرا و بسیار دوری که بپشت طاقت مرا کوان بار  
گوده بود نقل فرمودی آنرا و سنگینی آنرا انداختی  
و بسیار و کم کردن هک است که گشتن و خوار گشتن که در حد

آنرا و از خاک مذلت بر کفایت صاحبش را و بسیار  
آنرا و تعب که بر طرف کردی آنرا بر سیده و اعتراض  
کرده نمیشوی ای بهتر من از هر چه میکنی و محال  
بر سیده میشوید از کرده های ایشان و کم نمیکند  
خرین قدرت و توانایی تو را آنچه خرج کردی و هم  
آینه تحقیق سوال کرده شدی پس جادی بعد از  
سوال هر سوال کرده نشدی پس خود ابتدا به بخشش  
آیدی و پیش از سوال بخشیدی و طلب نوازش  
کرده شد از درگاه فضل و احسان تو پس درنگ  
سرباز زدی و ابا کردی نواز هر چیز مکر احسان  
و نعمت دادن را و مکر عطا کردن را ای پروردگار  
من و نیکی کردن را و سرباز زدم و ابا کردم من از  
هر صفتی مکر رعایت نکردن فرقه های تو را و بر  
کردن بر نوازها نهایی تو را و در گذشتن از قرار دادها  
تو را و بچین بودن از ترسانند تو را و فرمان  
برداری برای تو بخش خود و دشمن تو را که شیطا

باز نشد تو را ای خدای من وای یاری دهنده من  
 ضایع و ناقص کردن من سیاسی و ستایش تو را از  
 کامل کردن تو احسان خود را و همچنین منع نکرد مرا  
 این شیوه پسندیده تو از مرتکب شدن جاهای خشم تو  
 و غضب تو که گناهانست **تمتع الدعاء اللهم وهذا**  
**مقام صبر** دلیل ضعیف اعتراف **لک بالتوسید**  
**و اقر علی نفسیه بالتصبر** اذ اذ حقیق و شهید **لک**  
**یسویع نعمتک علیه و جمیل عادتک عنده و احسان**  
**الیه فهدیک یا الهی و سیدی من فضلك ما اریده**  
**سبب الی و محبتک و ائحده سلم اخرج فیر الی**  
**مرضا نیک و امن ید من سخطک بعرض لک و طو**  
**و یحیی بربیک محمد و الایمة صلوات الله علیه و**  
**علیهم اجمعین فک الحمد یاری من مقتدر لا یمکن**  
**و دعی ناه لا یجمل صبر علی محمد و ال محمد و اجملنی**  
**لا یحکم من الشاکرین و لا الایة من الشاکرین**  
 هذا مقام صبر دلیل تا آخر گناهان دعا ایستاد

عادتک  
 از تده

لینما نیک

خود مرا

خود شاست تو حید در اینجا مصلده با بقیع لآ  
 برای مبالغه یعنی بغایت بیکانگی و بی همتای بی سوخ  
 مصلده با برضی است یعنی کامل و تام بودن اجزا  
 جمیل عبادت اضافه صفت خوب وقت داده ما خود  
 است از عود یعنی رجوع و برگشتن و باین اعتبار  
 صفتی لکه شخص کمر آرا میکند عادت نامیده اند  
 و احسانت عطف بر عادتت و بر جمیل میتوان بود  
 جرتک قسم است برای منوالی که در فحش شده سببا  
 مفعول تا فی اریده است بضمین الاده یعنی جعل  
 و تصبیرا و در بعض نسخ سببا نیست و بنا بر  
 استعمال اراده بالی با صبارتضهین معنی میل است  
 و در بعض نسخ کفمی ارتد بفتح هـ و را ببقطه و  
 بیا و و نقطه در بالا و سکون دال ببقطه ضبط  
 شده و ما خود از ارتداد یعنی طلب و جستجو  
 و الی یعنی من گرفتار شده و مخفی نیست که مخروم بود  
 فعلی محتمل در الی و ارتداده میباشد مگر اینکه

خود مرا

مبین بر تشبیه مآه موصوله بما شرطیه باشد و این که  
 شاهدی داشته باشد بدیعت **المعین** خداوند  
 این مقام که من در آن مقام بنده ایست بخوار نا توان که  
 اعتراف کرده برای تو نهایت بکمال و شریک نداست  
 و اقرار نمودی بر خودش بکمال تقصیر و کوتاهی در جلال  
 حق تو و گواهی داده برای تو بر سالی و فراخی نعمت تو  
 بر او و طریقه خوب و نیکی تو در نزد او و نیکی  
 کردن تو بسوی او پس بخشش مرا ای خدای من و بهیمن  
 من از جمله فضل تو آنچه را که گردانم آنرا بسبب تو بسوی  
 رحمت تو و فضل اکرم آنرا زبانی که بالاروم در آن  
 بسوی مرتبه رفاه تو و ایمین و خاطر جمع شوم بر سبب  
 آن از عصبیت تو بجز بکثرت عزت و بزرگی تو از احسان  
 تو و بحق بی غیر تو تجلوا منه صلوات الله علیه و علیهم اجمعین  
 پس تو را مست ستادش او خداوند من که تو می توانی  
 که مغلوب و عاجز نمیشود و آن صاحبی و باری که  
 شتاب زدگی نمیکند و در حق من عیبی و عجزی و کجایی

و بگردان

و بگردان مرا از جمله شکر کویان نعمتهای تو و از جمله  
 با داد و ندادگان احسانهای تو **تقنه الذمات** الهی  
 که من عبد امسلی و اصبح فی کبر بل لولیت و  
 حشر حشر الضمیر و النظر الی ما تقشع منه لجلود  
 و تقزع الیه القلوب و انا فی ظافیه من ذلک  
 کله فکلت الخد یاریت من مقتدر لا یغلب  
 و ذی اناه لا یجمل صل علی محمد و آل محمد و خطی  
 لا ینعک من الشاکرین و لا الایک من الذاکرین  
 کرب بفتح کاف و سکون را بمعنی خزن و اندوه است  
 حشرجه بفتح حاء و سکون شین و فتح و او جیم بمعنی  
 حفره نفس و آمد و شد آگشت در وقت مردن  
 استعمال فرغ بالی بتضهین معنی میل است و ظاهر  
 که مراد از ما تقشع منه لجلود آتش حفره و عذابها  
 آن باشد و مراد از ما تقزع الیه القلوب هبشت و  
 نعمتهای آن باشد و اول نظر بمؤمنان و دوم نظر  
 بکافران باشد یا هر دو نظر هر دو باشد و این مبین

لینعمانک

و بگردان

بر اینست که مریدیت که هر کس در نظر مردن جای  
 خوردن می بیند آن هبشت یاد و زخ و محمل است که الیه  
 بمعنی منه باشد و مراد از آن نیز آتش و عذابهای  
 آن باشد و الله اعلم **المعنی** ای خدای من و چه بسیار  
 بنده که بشام رسیده و بصبح رسیده بر حالیکه در اندوه  
 و غم مردند و در حالت آمد و شد نفس است  
 در حلقش و در حالت ملاحظه کردن و نگاه کردن  
 بسوی چیزیست که میلزد از دیدن پوستها و  
 بخوف و هراس می افتد بر حالت توجه بسوی او درها  
 و من در عاقبت و خلاصی هر سنگار بر این بلاها  
 همگی بر تو راست سپاس و ستایشی پروردگار  
 من که تویی آن قولی که مغلوب نمیشود و آن صبا  
 حلم و براری که شتابزدگی نمیکند درود فرست  
 بر محمد و آل محمد و بگردان مرا از جمله شکر گوایان  
 نعمتهای تو دران جمله یاد آورندگان احسانهای تو  
**نقته النعماء** اللهم من عندك تسبيح واصبح

موجعا

موجعا مدينا في انبياء وعوئل يتقلب في حمة  
 ولا يجد حيصا ولا يسبح طعاما ولا يستغذب  
 شرا با و انا في حمة من الكبدن رسلا مية من  
 العيش كل ذلك منك فلك الحمد يا رب من  
 مقتدر لا يغلب و دري نامة لا يجعل صل على محمد  
 و آل محمد واجعلني لا تنك من الشاكرين ولا اذك  
 من التاكرين ان فقمه در بعض منخ بنست و  
 ظاهر بود است چه مضمون آن با بعضی از فقرات  
 آینه موافق است ليك ما توضيح آن ميكييم موجب  
 بصيغة اسم مفعول باب افعالست الايجاع بليرد  
 آوردن مدنف بصيغة اسم فاعل يا اسم مفعول يا  
 افعالست الادناف حسته کردن مرض بیمار را  
 اتیان بصيغة اسم فاعل از اسمعنى برای شخص بیمار  
 غير قیاس است مثل اتیان محسن بصيغة مفعول  
 از احسن بمعنى تزوج في معنى مع یا برای طرفیت  
 محبان یا اشت این مصدر تا بصیرت است بمعنى ناله

اشه  
 في النفس  
 لتعانيك

اصح

کردن و در بعضی نسخ بجای مد نفا فی این فی اینه  
است و اینه بفتح هزه و تشدید نون معنی این  
است جویل اسم مصدر باب فاعل است لا عوال  
بلند کردن آواز بگریه الحیض اسم مکان باب صفا  
گرمین گاه بیسبغ مضارع باب فاعل است لا ساغفره  
بردن طعام و شراب از کلو و میتواند بود که آن با  
ضرب باشد چه ساغ لانه و متعدی و بر هر تقدیر  
ان باب بصره ضرب آمده الاستعداد نیکو و شیر  
شردن آب منک حار و مجرور و خبر کل است و  
میتواند بود که منک بفتح میم و تشدید نون  
باشد و الله اعلم **المعنی** ای خداوند من و بسیار  
بنده که شام رسیند و بصبح رسیدن بر حالیکه بیمار  
باشد آزرده شده است خسته کرده شده بیمار نیست  
در ناله کردن و فریاد کردن است میغلظد در  
اندوه و حزن خوردن یا یعنی که کدورت و حزن  
اطرافه و کوفتند می بلاید کوفت کاه و آسان فرود

مبهر

مبهره از کلو طعام میرا و شیر شمشیر در در کام خرد  
آبی را و من قرین بند سستی بدم و در سلامتی ننگ  
همگی این نعمتها از جانب قدرت بر تو راست است  
و ستایش ای پروردگار من که تویی آن توانا که غلو  
تمیز شود و آن صاحب برده ای که شتاب روی نمیکند  
در روز هست بر محمد و آل محمد و بگردان مران جمله  
شکر که از ان نعمتهای تو و ان جمله یاد آورند که  
احسانهای تو **اللهم** و که من عبدی است  
و اصبح خایفام من بامسهدا مشوقا وحیدا  
و جلالها را با طریقی **مخبر** فی مصیبتی آن  
مخبره من الخابی قد ضاقت علیه الارض  
بر جبهه و لا یجد حیلته و لا یجی و لا ماوی و لا  
مهر با و انا فی امن و امان و طمانینه و حافیة  
من ذلک کله فاک الحمد یا رب من مقتدر لا یغلب  
و ذی اناه لا یجمل صول علی محمد و آل محمد و لا یجمل  
لا تعین من الشاکین و لا یغلب من الذاکرین

مخبر

مخبر

لنعمانک

مبهره

مرعوب را ببنقطه و عین بنقطه است از عرب ضم لا  
 و سکون و ضم عین معنی خوف و ترس است و اشتقاق  
 آن مثل اشتقاق محوم و محلا و است مستهدا بسین  
 بنقطه و ال بنقطه اسم مفعول باب تفعیل است  
 التمهید کتبی را بجزاب کردن و در بعضی نسخ بجای و ال  
 بنقطه است و همان معنی است مشتقا اسم فاعل باب  
 افتعال است و آن هرگاه مستعمل شود با فعلی معنی هر بابی  
 و بقطه است و هرگاه مستعمل شود با من معنی خذیر  
 تر است و در اینجا من مفعول است بقدر من عذره  
 و در بعضی نسخ بجای مشتقا محجور است و در بعضی نسخ  
 بعد از مشتقا و حیدان نیست طریقه بطا بنقطه و ال  
 بنقطه و ال بنقطه فعلی معنی مفعول است الطرم  
 را بآن شریف بنشین با نقطه و را بنقطه و ال  
 بنقطه است و اهل لغت شریف را تفسیر بظرف کرده  
 یا آنکه سر را متعدی بظرف نموده اند و لازم آنرا معنی  
 تفرق گفته اند و با اول غایت توجیه ممکن است و در

بعض

بعضی نسخ شریف نیست مخجرا بنقطه و ال بنقطه  
 است ال مخجرا از ممنوع شدن و در بعضی نسخ مخجرا است  
 معنی ممنوع و در بعضی نسخ مخجرا است از باب تفعیل  
 مخجرا بنقطه و ال بنقطه و همزه است ماخوذ است  
 از حب بنفح طاء و سکون باء معنی پنهان کردن و  
 پوشانیدن و قلبه آن در مخجری با حاء از است  
 با در وجهها برای مصاحبت است المعنی ای خدا  
 من وجه بسیار بنده از بندگان تو که هشام رسیده  
 و بصیر رسیده بر جالیکه ترسان بوده و هر اسبان بوده  
 مخجرا در زبان و بی هم و بی نشان و مضطرب  
 خاطر که بران رانده شده از دوستان بر آکنده شده  
 از خان و مان یا بر جالیکه خریده بوده در تنگنا  
 یا کنجی پنهان از کنجها بجهت تنگ شدن روزی با آب  
 کشادی و وسعتش بجهت تنگ در هر جا را می رود  
 مهیاست و در هیچ جا خاطرش جمع نیست معنی باید  
 برای هر چه جا بود و لا و نه جای هر جا و نه جای را میرا

جمع

وند جای که نریلا و من در امنیت و خاطر جمعی و رستگاری  
 ازین بلاها و محنتها همی بی تو راست سپاس و ستایش  
 ای پروردگار من که تو بی آن تو نا که مغلوب و عاجز  
 نمیشود و آن صاحب علم و پرورد باری که شتاب نزدیک  
 نمیکند درود فرست بر محمد و آل محمد و بگردان مران  
 جمله شکر از ان نعمتهای تو و از جمله یاد آورندگان  
 احسانهای تو **نعمه الذی طاه** اللهم و سیدی و کرم من  
 ضعیف امسئ و اصبح مغلوب لا مکتب الا باحدید یا بدی  
 العداة لا یرحمونه و قتیلاً من اهلله و ولده منقطعاً  
 عن اخیانیه و بکده یوقع فی کل ساعة یا بیه  
 قتلته یقتل و یا بیه مثله یمثل به و انا فی طافیه  
 من ذلک کلمه فاک لحد یا رب من مقتدر لا یغلب  
 و ذی نایة لا یجمل صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی  
 لا ینک من الشاکرین و لا لایک من لدا کرین  
 مکتباً بصیغه اسم مفعول با بفعیل است التکبیل  
 کسی را مقتدر ساختن و کبیل و وزن حمل بند کردن

فی الحدید  
 و الکفار یتدا و کونه  
 یا رب  
 یمثل

لنما ناک

کویند

کوان را کویند باحدید متعلق بمغلوبا و مکتبلا است  
 بر سبیل تانغ و در بعضی نسخ بجای باقی است عداة  
 بضم عین جمع عادیست بمعنی دشمن قتله بکسر قاف  
 مثله بضم و سکون ناء سه نقطه اسم مصدر با ب  
 مضارع است که لازم است و متعدی میشود بنا المثل  
 بفتح میم و سکون ناء عداة که در کس و بریدن بینی  
 و اطراف کس و در مغز چنین است مثله آنست که  
 بعضی از اعضای شخص بریده شود یا روی و سیاه  
 شود و میتواند بود که بکسر میم و مصدر نوعی باشد  
 مثل قتله که در فقه سابقه است مثله بفتح میم و  
 ضم و سکون ناء بمعنی نفس عقوق بناست و مصدر  
 و در اینجا آن نیز محتمل است یمثل مجهول با ب مضارع  
 و از با جحد ف و ایصال است زیرا که مثل لازم است  
 پس بقدر یمثل با ب است و در بعضی نسخ نه موجود  
 اگر چه موافق صحیح نبود نش بهتر است و میتواند بود  
 که یمثل مجهول با ب تفعیل با تفعیل صاحب قاموس

...

...

گفته مثل بفلان مثلا ومثله بالضم لكل مثل مثلا  
 وهي المثلة بضم التاء وسكونها لجمع مثلات جوهری  
 گفته مثل ببعث مثل مثلا ای نکل به والا المثلة بالضم  
 ومثل بالضمیل جمع وثلثه بفتح المیم وضم التاء العو  
 قتله ومثله چون تائیت حقیقی ندارد رعایت  
 تذکیر و تائیت هر دو میآید که در لهذا در اول ایه  
 مذکور شده و در دوم بای و در بعضی نسخ در اول  
 نیز بای است **المعنی** ای جنای من و آقای من  
 وجه بسیار بنده از بندگان تو که بشام رسید و  
 بصره رسید و بر حالیکه حل کرده شده است بندگم  
 شده است با من گرفتار است در دستهای دشمنان  
 و کافران بر خالی که دستت بدست میگرداند و آ  
 و شفقت بر او نمیکند و در مانده از اهلس و ولدش  
 بریده شده از بلادش و وطنش انتظار دارد  
 هر ساعت که آیا بکدام محلی کشتن کشته خواهد شد  
 در دست دشمنان یا بکدام حقیقت میگردانند

کرده

کرده خواهد شد و من در دستکاری و عاقبتم ازین  
 بالاها همگی پس تو راست سپاس و ستایش ای پرورد  
 من که تو بی آن توانا و غالب که مغلوب نمیشود و آن  
 صاحب حلم و بردباری که شتابی بر زوکی نمیکند در  
 فرست بر محمد و آل محمد و بگردان مرا از جمله شکر  
 گزاران نعمتهای تو را جمله یاد آورند کان احسانها  
**توضیح الفاظ** الهی و سیدی و کرم من عبدی منسلی  
 و اصبح بقیاسی الحزب و مباشرة القتال بنفسه  
 و قد عشیته الأعداء من کل جانب و اللیب  
 و الة الحزب یتقمع فی الحدید مبلغ مجهوره  
 و لا یعرف حبله و لا یفتدی سببلا و لا یجد ذریعا  
 قد اذیف بالحر الحات او متخطا بیدیه تحت  
 الشناک و الا زجل یتقی شریبه من ماء او  
 حبه من ماله او نظرة الی اهله و عدله و لا  
 یقدر علیه اذ ان فی طایفه من ذلک کله  
 فذلک الحد یا و دستت میگردانند و ذی القرب

تذکره  
 غشته  
 قد بلغ

فلا شربت الارض من دینه  
 و اکتب السباع محال الطیر  
 مؤرخه ۲۲



لا تجعل صل على محمد وال محمد واجعلني لا نعمانك  
 من الشاكرين ولا الا نك من التاكرين المقاساة  
 بگردن کردن که فتح چیزی بعنوان ریخ و محنت غشیه  
 بعین با نقطه و شین با نقطه و بیا ماضی طایفه معلو  
 باب علم است ماخوذ از غشی بمعنی فرود کردن چیزی  
 کسی را بپوشاندن چیزی چیزی را یا از غشیان بمعنی  
 آمدن بجانب کسی و غاشیه که نام روز قیامت است  
 ماخوذ از یکی ازین معانی میتواند بود و از کلام  
 جوهری ظاهر میشود که از معنی دوم است و در  
 بعضی نسخ یا موجود نیست و بنا بران شین مشد  
 از باب تفعیل است ماخوذ از غشیه بمعنی پوشاندن  
 چیزی چیزی و میتواند بود که شین مخفف باشد  
 ماخوذ از غشو بفتح هین و سکون شین که بمعنی  
 آمدن است و فعلش غشاه یعنی پوشاننده است چنانچه  
 صاحب قاموس نقل کرده و السیوف و الله الحرف عطف  
 بر الاعداء است و در بعضی نسخ السیوف و الاعداء

جای السیوف و الله الحرف است و بر هر تقدیر  
 یقعق استیناف است التقعق اضطراب و حرکت  
 کردن مبلغ منصوب و صفت مصدر محذوف است  
 و بمعنی مقدار و اندازه است و در بعضی نسخ مبلغ  
 قد بلغ است محمود بمعنی جهاد است مثل مقنون  
 که بمعنی فتنه است و متخطط عطف بالمعنی  
 بر یقاسی مقدر او و متخطط و عطف آن بالمعنی بر  
 یقعق یا بر ادب فتنه محمل است التخطط اغشیه  
 و آلوده شدن چیزی سبب آن شین با نقطه و یق  
 و کسر باء یک نقطه جمع سنبک است بضم سین و ک  
 نون و ضم باء یک نقطه که بمعنی طرف هم است  
 استر و مانند آنها است و لا رجل عطف بالسناک  
 است و اول نظر سیوان لشکر است و دوم نظر به  
 بیادگان او حبه من ماله در بعضی نسخ نیست و در  
 بعضی نسخ بعد از لا بعد علیها این فقه هست که  
 قتلها است لا یصل من دمها کل استماع و الطیر



من بجز وفقره دوم آرمشمل بجز مشا فرست  
 چنانچه محفی بنیت **المعنی** ایضای من و آقا  
 من وجه بسیار بنده از بندگان تو که بشام رسیده و  
 بصبح رسید بر جالی که بگردن گرفته و مشقت و محنت  
 جنک را و متوجه شدن کارزار را بدین خرد تحقیق  
 فر گرفته اند و در آتشها و آلت جنک اضطراب میکند  
 برای خلاص خود در میان آهن بقدر طاقت و توان  
 خردش و نمی بیند حمله و چاره را و نمی باید که بر کاهوی  
 محقق عاجز کرده شده بر زمینها یا بر جالی که آغشته شده  
 بچون خورش در زیر سیمهای آسمان و پاهای مردمان  
 آرزو میکند شرف از آب با حذر از مالش یا نکا  
 دیبوی عیالش و فرزندانش و مقدود او غیشود و  
 میسرش نمی گردد و من در عاقبت دستکایم ازین  
 کوفه بلایها که آن بیرون است سپاس و ستایش  
 ای پروردگار من که تویی آن توانا که مغلوب و عاجز  
 میباشی و آن صاحب علم و پروردگار یک ستم است  
 نمیکند

نمیکند درود فرست بر محمد آل محمد و بگردان مرا  
 از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و از جمله ناز و نوا  
 احسانهای تو **تمه الذمات** اللهم کرم من عبدک  
 امنی و اصبح فی ظلمات البحار و عواصف الرياح و  
 الأهوال و الأمواج يتوقع العرق و الهلاك  
 لا یقدر علی حيلة او یسئل بصا عقیه او هدیه  
 او غریب او شرف او حریف او خصم او و یسئد  
 قدف و کافئ عافیة من ذلک کله فذلک الحمد  
 یارب من یفتکر لا یعلب ذوی ناة لا یجمل  
 یجمل علی محمد و آل محمد و جعلنی لا نغفک من  
 الشاکرین و لا لایک من التاکرین فی ظلمات  
 حال فاعل امسی و اصبح است اضافه در عواصف الرياح  
 اضافه صفت بصو صفت العصف تند و زید و باد  
 الأهوال معطوف بر بحار و ظلمات می تواند بود و محبت  
 است الأمواج او مبتلی عطف بر فی ظلمات و خبر است  
 و اصبح است یا عطف بر اصبح و صفت عبد است

لینما آنک



ببقظه اسم فاعل باب منع است در بعضی نسخ <sup>مطا</sup>  
 شین باقظه و میم و طاء مستطراست و هر دو مناسب  
 و اول ماخوذ است از شط بفتح شین و سکون و فتح  
 حاء یا شط بضم شین و سید اما در حدیث الله مصدر  
 آنرا شط گفته بر وزن بعد و کلام قاموس و صحاح  
 دلالت بر آن ندارد و در و مع ماخوذ است از شخوص  
 بمعنی رفتن از شهری بشهری و سیم ماخوذ است  
 از شط بفتح شین و سکون میم بمعنی آمیخته کردن  
 دو چیز مغایر یکدیگر همچو چنانچه موی سیاه و سفید  
 شط گویند بفتح شین و میم و مرد را شط وزن را  
 شط گویند و صحاح را شط گویند برای آمیخته بودن  
 سفیدی و وز سیاهی شیب بر اینقیاس سایر معانی  
 آن و چون این معنی متضمن معنی افترا و است صحیح  
 استعمال آن با عن و میتوانند بود که ماخوذ باشد از  
 قول ایشان که ذهاب یوم شط طیط و جادت الخیل  
 شط طیط ای تنفر و مفردش شطط است بر وزن

تندیل

تندیل وصال الثوب شطاطیط ای تشق و مفردش  
 شطاط است بر وزن کرباس و این تخریج را سید  
 داماد علیه السلام کرده الوحید بی هدم الفرید تنها <sup>المعنی</sup>  
 ای خدای من و چه بسیار بنده از بندگان تو که بشنا  
 رسید و بصبح رسید بر حالیکه مسافر است و در  
 شده از اهل خرد و وطن خرد و فرزندان خرد بر جای  
 سرگردانست در بیابانها حیرانست با وحشیان  
 صحرای چهارپایان و جانوران گزنده بر حالیکه بی  
 هدم و تنهاست نمیشناسد چاره و حیل را نمیند  
 راه را یا سفر کرده بر حالیکه در آثار و محنت است  
 بسبب همایا که مایا که سنی یا برهنکی یا غیر آن از  
 سختیها از آنچه من از آنها فارغم و خلاصم در رعایت  
 و لاحق از آن گونه بلاها بگریس تو راست سپاس  
 و ستایش ای خدای من که تو یگان توانا که مغلوب و  
 عاجز نمیشود و آن صاحب بر داری که ستار بزدکی  
 نمیکند در روز است بر حالیکه در آن روز و در آن روز

تندیل

جمله شکر از آن نعمتهای تو در جمله یاد آورند کان  
 احسانهای تو **نعمه الدماء** الهی و سیدی و کرمی  
 عبید آسبی واضح فقیرا طایلا طاریا ملقا مخفقا  
 محمورا اطایفا طایفا طایفا تا منتظر من یعود علیه  
 بفضله او عبید و جیه هو و جیه من عندک  
 انشاء عبادة لک مغلوبا مقهورا قد حمل  
 ثقل من تعب العتاة و شدرة العبور و کلفة  
 الرق و قتل الصبیبة او مبتلی بباله شدید  
 لا قیل له بید الا یحتمل علیه و انا الحمد و من المنعم  
 العالی المکرّم فی ما فیة ما هو فیه فک الحمد  
 یاریت من مقصدی لا یغلب و فی انا لا یحتمل  
 صل علی محمدا و آل محمدا و اجعل منی لا نعم من  
 الشاکرین و لا لایک من لایا کرین ملقا اسم  
 فاعل بار بار فعال و لایم است لاملاق در و غیره  
 مخفقا بخاء بانقطه و فاق و فاق نیز اسم فاعل بار بار  
 و لایم است لاملاق در و غیره

طمان محمدا  
 بفضله  
 و

علی ذلک کلید

لایم لایک

تاورد

تاورد و بشکار رود و صید نکند و حاجتی را طلب  
 کند و نیاید محمور در اینجا ما خود است از حمد بفتح  
 جیم بمعنی مشقت میگویند حمد را اجل بصیغه محمول  
 و در بعض نسخ بعد از محمورا محمورا نیز هست ظا  
 غیر منصرف است زیرا که مؤنث آن ظا است پس  
 اذخالتون در آن چنانچه در اکثر نسخ است بنما  
 اخوات و ست و در بعض نسخ بی تو نیست یعود  
 ما خود است از عاده بمعنی احسان بفضله بضم  
 راجع بمواسمت و در بعض نسخ فی ضمیر است و مراد از  
 فضل در اینجا نماند از جمله مالست و اگر مراد از آن  
 احسان بوده باشد و در یعود از کتاب تجرید  
 نمود و مستقار بود که بفضله با تا بوده باشد و  
 مراد از آن نیز نماند از جمله مالست جوهری گفته و  
 الفضلة و الفضالة ما فضل من شیء الضربیه  
 بانقطه و راه و راه بدینقطه و باء یکنقطه ما لک  
 بنما بکره چون لایم لایک در و غیره

تاورد

هر روز یا هر هفته یا هر ماه یا هر سال محسوس از غنا  
**المعنی** ای خدای من بجز بسیار سبده از بندگان  
تو که بشام رسیده و صبح بیدار بر حالیکه در وقت  
عیال بالاست برهنه است و بیضا عتلاست تا امید  
بمشقت افتاده شده است و سادست که سادست  
کشته است نظار میکشد کسی را که هر طایفی کند بر او  
بجیشتی یا چه بسیار بنده از بندگان صاحب قدر  
منزلت تو که او را منزلت بیشتر است از من در نزد تو یا  
عبادت و بیشتر است برای تو بر حال است که در غله  
زنجیر بندگی است مغلوب و مقهور است و تحقیق  
با کرده شده با سسکیمی از محنت آزار کشیدن  
سختی بندگی کردن و مشقت غلامی و سسکیمی با تو  
مالی که بر او مقرر شده با بر حال است که مبتدی و گرفتار است  
ببالاتی سختی که معا و منتی نیست و در آن بلا مکرر است  
و شفقت تو بر او و من آقام خدمت کرده شده ام در  
رستگاری و نجات از آن که بنده بلاها که او را در اینست

پس

تو راست سپاس و ستایشی ای پروردگار من که تو  
آن توانا که مغلوب و عاجز میشوید و آن صاحب قدرت  
شتاب زدی که نمیکند در و در فرست بر محمد و آل محمد و  
بگردان مرا از جمله شکر اگر ان نعمتهای تو وار جمله  
یاد آورندگان احسانهای تو **نعمته الدعاء** مولای  
و سیدی و کرم من عبده امین و صاحب طریقتی با  
خبر لا تا سحر احاطا بقا خاصا فی الصحاری  
و البراری قد احرقه الحرق و البرد و هو فی حرق  
هون العیش و صنیک من الحیوة و ذل من المقام  
ینظر الی نفسه حسرة لا یقدرها علی غیره ولا  
تفیع و انا حلو من ذلک کله یجورک و کرمیک  
فلا اله الا انت سبحانک من مقیدها لا یغلب  
و ذمی نایه لا یجمل صل علی محمد و آل محمد و علی  
لا یغلبک من الشاکرین و لا لایک من التذکرین  
و از خمی بر خمتیک یا از حمه الراحمین حیران در  
بعضی نیک منصرف است و در بعضی ضعیف منصرف است

الهی

ادققه برین

لینماک مالک

صحیح است زیرا که اگر اتفاقاً فعلان را اعتبار کنیم شرط  
 الف و نون مزید تین در تا نیز محقق خواهد بود  
 اگر وجود فعلی را اعتبار کنیم محقق نخواهد بود چه  
 مؤنث آن حیرت دارد و آمده اگر چه مناسبت اخوات نیز  
 محرز حرف پیش و دانسته اعلم صحیح است مبالغه حیرت است  
 بین تا حیرت آن موافق است با ترقی حاسر بحرف ممالا  
 بمعنی کثیر است که اولان زده و کلا هر دو نباشند و اگر  
 با نقطه باشد بجای جا بی نقطه بمعنی یا کار و مقصود  
 زده خواهد بود المراد جمع رقیه بفتح یاء و تشدید  
 لاء و یاء مستدرة زانده بیا باها ضرر در ضمن العیش  
 ضم ضاد و تشدید لاء بدقیقه است بمعنی نونی حال  
 لا غری نیز آمده و در بعضی نسخ برض بفتح یاء یک نقطه  
 و سکون لاء و ضاد با نقطه است بمعنی چیز اندک ضنک  
 بفتح ضاد با نقطه و سکون نون بمعنی تنگی است فخر  
 ضرر و لا نفع بفتح ضاد است **المعنی** اعیان من  
 وجه بسیار است از این که در کتب و کلام بسیار است

رسید بر حالیکه دور کرده شده است بر آنگه بر پیشانی  
 کرده شده است مدعوی است و که نسبت بر پیشانی  
 است برهنه است در صحیها و بیا باها تحقیق سوزاننده  
 او را که او سها و او در حالت سختی از زندگان نیست و  
 حالت سختی از زندگان نیست و حالت تنگی از رسیدن  
 و حالت خواری از بودن در دنیا است ملاحظه و کا  
 می کند بخود نیز از روی حسرت و بچار که توانا نیست  
 برای خودش بر دفع ضرری و نه بر جلب نفعی و منجاری  
 و فارغ از این محنتها همگی برکت بخشش تو احساس  
 تو نیست خدای مکر تو بغایت منزه می تو که تویی آن  
 توانا که مغلوب و عاجز نمیشود و آن صاحب برج با  
 که شتاب زده نمیکنند در روز فرست بر محمد و آل محمد  
 و بگردان مرا از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و از جمله  
 یاد آورندگان احسانهای تو و رخم و بخشش کن مرا  
 بخشش خودت ای بخشنده تر بخشندگان **تمت القیامه**  
 مولای من سید من و کرم من و عزیز من و صاحب من و سلطان

الهی

تجارتش  
تقلب

مریضاً سقماً مدافعاً علی قریش العیلة و فی لباسها  
تقلب مینماید و شما الا لا یعرف شدیداً من لذة الطعم  
ولا من لذة الشراب یبظر الی نفسه حنرة لا  
یستطیع لها فراراً ولا نفعاً و ناخلو من ذلك کله  
یحودک و کرهتک فلا اله الا انت سبحانک من  
مقتدر الایکب و قولنا لا یجزل صل علی محمد  
وال محمد واجلین کتبتک من الشاکرین  
ولا لایک من التاکرین و از حتم بر خجرتک یا ارحم  
الراحمین مدفع بصیغه اسم فاعل یا اسم مفعول  
باب فعالست اذا فحست کردن مرض بیمار را این  
استان بصیغه اسم فاعل از ای معنی که متعدی است با  
بیمار بغير قیاس است چنانچه سابقاً گفتیم قریش بضم  
فاد و ض لا و شین با نقطه جمع قریش بکسر فاء است و  
در بعض نسخ قریش مفر است و می تواند بود که  
قریش بفتح فاء و سکون را بوده باشند و این موافقت  
بالباس و ظاهرش قریش با جمله امضا قریش و کمال

لک من العابدین و خ  
لعمراً نیک  
ملاک

بعثت

بعثت از قبیل مشبه به بمشبهه است یا از قبیل امنا  
اطفال المیتة است یا قریش و لباس حقیقی مراد است  
ای قایم و معتز من و چه بسیار بنده که بشام رسید  
و صبح رسید به حالیکه ناخوش است بیمار است در  
است بر فراش در و مندی و لباس آنست میغلطد نظر  
راست و جب غمی بد در کام خود چیزی از لذت طعام  
و لذت شراب نگاه میکند بسوی خود مشرب و در وقت  
و اندوه توانایی ندارد برای خودش بر دفع محنتی و غیر  
جلب نفعی و من خالی و فارغ از آنگونه بالاها همگی بیک  
احسان و بخشش تو بر نسبت خداوندی که تو نیز بر تو  
میکنم که تو بی آن توانا که مغلوب عاجز نمیشود و آن  
صاحب بر در بار یک شتاب در کی نمیکند در روز فرست  
بر محمد و آل محمد و بگردان از جمله شکر گزاران نعمتها  
تو و از جمله یاد آورندگان احسانهای تو و بر بخشش  
به بخشش خودی بخشند بر بخشندگان **تعالی**  
مولا و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره

بعثت



ذاتی یومۀ من حقیقۀ وقد احدثت بید ملک الموت  
 فی افواهہ بعامج سکرات الموت وخیاضه قد  
 عیناه یمینا وشیمالا یبظر الی اجنابہ واولیائہ  
 واخلایہ قد منع من الکلام وحبیب من الخطاب  
 یبظر الی نفسہ حسرة فلا یستطیع لها ضرا ولا  
 نفعاً وانا خلوت من ذلک کلمه یجودک وکرمتک  
 فالله الا انت سبحانک من مقتدر لا یغلب  
 ووفی اناة لا یجمل صل علی محمد ووال محمد واخلایه  
 لک من العابدین ولنعما لک من الشاکرین و  
 از حنین برحمتک یا ارحم الراحمین سکرات بقیع  
 سیرت وفتح کاف جمع سکره بفتح سیر و سکون کاف  
 که در جمع مفتوح میشود وآن بمعنی سختی و اندوه  
 و بهوش حالت مرگ است حیاض جمع حوض است یا  
 منقلب از اول است و حیاض چون استعاره شده  
 برای حالات و احوال آن باعتبار تشبیه آن عجزی  
 که هر جا اندازی آن شود آن و جمع اولین تا آخر

مالک

و در بعض ششخ حیاض بخا با نفطه مکسوره است و  
 آن مصلد حیاض محض است بمعنی دخول و آن با جمعیت  
 سکرات نام لایم است المعنی **المعنی** علی قای من و متر  
 من و چه بسیار شده از بندگان تو که دیشام رسید  
 و بصر رسید بر حالیکه نزدیک رسیده روزند که  
 او نسبت بر دیش تحقیق احاطه کرده با و حضرت  
 ملک الموت با مله کالان او چاره جوئی میکند  
 سخنهای مردن را و وارد شدک عرضهای آنرا  
 میکرد و چشمهای او در چشم خانه بجانب راست و  
 چپ نظر میکند سوی دوستانش و هواداران و  
 محبانش تحقیق منع کرده شده از سخن گفتن و در بر  
 کرده شده از گفتگو کردن نگاه میکند بسوی خود  
 از روی حسرت و اندوه بیر قدرت ندارد برای  
 خودش بر دفع ضرری و نه جلب نفعی و من خالی و  
 فالعجم انان کوهه بلالها همی بوسعیله احسان تو  
 و بخشش تو همی و کوهه بلالها همی بوسعیله احسان تو

که تو بی آن توانا که مغلوب نمیشود و آن صاحب برود  
 که شتاب و کرم نکند در روز فرست بر محمد و آل محمد و  
 بگردان مران جمله عبادت کنندگان تو و از جمله شکر  
 کز آن بختهای تو و بخشش بر این بخشش خود ای بخشند  
 تر بخشند کان **نعمه القدر** مولای و سیدی و گد  
 من عبدی منسی و اصبح فی ضایق الحیوس و السجون  
 و کرمها و کرمها و ذکرها و حدیدها تبتا و له  
 اعوانها و ابوابها فلا بد منی ای حال یفعل  
 و ای مثل یفعل به فیه من العیش و  
 صنیک من الحیوة یبظر الی نفسه حنرة لا یستطیع  
 لها ضرب الا نفعاً فانما جلت من ذلك کلمه جود  
 و کرمک فالالعالا انت سبحانک من مقتدر  
 لا یغلب و فی اناه لا یجعل صل علی محمد و آل محمد  
 و اجعلنی لک من العابدین و لکنما لک من الشاکرین  
 فان صحت من صحتک یا انجم المراجین مضایق  
 بانقطه و یار و نقطه بالین و عایشین و قلیب یار

و کرمها تبتا و لونه تبتا و لید

و لا الایک من القاکون  
 مالک

جمع همزه جایز نیست مثل معایش الزمان بر وزن کرم  
 جمع زبینه بر وزن شرمه آنجا است که با مر پادشاه  
 و کلند بکارهای سخت مثل جو بکیان و در یکایان  
**المعنی** ای آقای من و مهتر من و چه بسیار بنده از  
 بندگان تو که بشام رسیده و بصبح رسیده بر حالیکه  
 رفتار بوده در تنگناهای بندها و زندانها و ناخوش  
 آنها و اندوه آنها و خواری آنها و آهن آنها دست بند  
 بسیار زند و لاعلم آن زندانها و موکلان آنها پس او  
 نمیداند که چه کار کرده میشود با و چه عقوبت فرود  
 آورده میشود بر او پس او در ناخوشی معاش و زند  
 ملاحظه میکند بسوی خودشان از روی اندوه و حسرت  
 قدرت ندارد برای خودش رفع مکر و محرومانه جلب  
 نصرت او من خالی و فاضل از آن همگی به برکت بخشش  
 تو و احسان تو پس نیست خدای مکر تو تنزیه میکنم  
 تو را که تو بی آن توانا که مغلوب عاجز نمیشود و آن  
 صاحب برود یک شتاب و کرم نکند در روز فرست

بر محمد و آل محمد و بکر جان مرا از جمله عبادت کندگان  
 برای تو و از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و بر بخشش  
 بخشش خودی بخشیده تر بخشندگان **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 سَتَدِي وَمَوْلَايَ وَكَذَمِي مِنْ عَبْدِ امْسِي وَاصْبِرْ قَدِ اسْتَمَرَّ  
 عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَاحْدَقَ بِرِ الْبَلَاءِ وَالْكَفَارُ وَالْأَعْدَاءُ  
 وَآخَذَتْهُ الرِّمَاحُ وَالسِّيُوفُ وَالسَّهَامُ وَجُدَّ لَ  
 صَرْبًا وَقَدْ شَرِبَتْ لَأَرْضٍ مِنْ دَمِيهِ وَكَالَتْ السَّبَاعُ  
 وَالطَّيْرُ مِنَ الْجِدَّةِ فَأَنَا خَلَوْتُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ  
 كَرَمِكَ يَا اسْتَحْسَنَ وَصَيْتِي يَا إِلَهَ الْأَنْتَ سَخَا نَكَ  
 مِنْ مَقْتَدِرِي لَا يَغْلِبُ وَدِي نَاةً لَا يَجْعَلُ جِئِلَ عَلَى حَجَلِي  
 وَالْحَجَلُ مَا جَعَلَنِي لِيَتَمَّ نَكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَالْأَلَدُ  
 مِنَ الدَّاكِرِينَ وَأَرْحَمِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
 قضا اگر بگفت و بمعنی قضا سوء باشد استمر میتواند  
 بود که ما خود از مردود هاب باشد و میتواند بود  
 که ما خود از مرتب یعنی تلذ و با استفعال برای مبالغه  
 باشد و اگر قضا با باشد استمر از قضا بمعنی استحکام

حَدِيدٌ

يَا مَالِكُ

اطراف

اطراف و جالب و صعوبت خلاص و مخرج خواهد  
 بود صاحب قاموس گفته که بعضی مستمر ای قوی محکم  
 جدل مجبول با بصریب و با بقیل میتواند بود الجدل  
 و التجدیل انداختن جداله یعنی جیم که بمعنی است  
 صریح حال مؤکلاست چه صریح نیز بمعنی انداختن  
 بر زمین است **المعنی** ای آقای من و مهتر من و  
 چه بسیار بنده ان بندگان تو که بشام رسید و صبح  
 رسید بر حالیکه بحقیق تلذ شده بر او قضا و قدر تو  
 با این معنی قضاهاست که در مذاکره کلام است در حق  
 او بجز آمده و محیط شده با و بلا و کفار و دشمنان و  
 گرفته او را نیزها و شمشیرها و نیزها و انداخته شده  
 بر زمین و بحقیق آسمان دیده زمین از خون او و خون  
 درندگان و مرغان از گوشت او و من خالو و فادغم  
 اناها همگی بر رکت بخشش تو و احسان تو و به وسیله  
 استحقاق از من ای آنکه نیست جدای مکتوبت میگویم  
 تو را که بوی آنست و آنکه مغلوب و غلبه شدی و آنکه صاحب

اطراف

برو با یک شتاب در کی نمیکند درود فرست بر محمد و آل  
محمد و بگردان مرا از جمله شکر گزاران نعمتهای تو روان  
جمله یاد آورندگان احسانهای تو بخشش مرا بخشش  
خودت ای بخشنده تر بخشندگان **تمه الدعاء** مولای  
و سیدی و گمراه من صبیح و آفتاب من صبح فلاستان ای  
الذی انزلنا الریح فیها الی خاطر بنفسیه و ما له حرصا  
منه علیها و قد کذب الفلک و کسرت هو فی افاق  
البحار و نظرها بنظر الی انفسیه حشره لا یقیدها  
علی حصر و لا یفزع و انا حلو من ذلک کله بحورک و  
کرمک فالاله الا انت سبحانک من مقتدر الی  
یغلب و ذی اناه لا یجمل صلی علی محمد و آل محمد و  
احسن الیک من العابدین و لیسوا لک من الشاکرین  
و لا یحیی برحمتک یا ارحم الراحمین این فقره فقیر  
آینده در بعض نسخ نیست الخاطره مشرف شدن بر هلا  
بادن بنفسیه برای تعدیر است و باور بر برای ملامت  
لهبت **الحمد** ای قهار من و ما یستوی من و ما یسجد

و لا یسجد من الذاکرین

بنده از بندگان تو که بشام رسیده و صبح رسیده بر تو  
مشتاق شده بسوی دنیا برای خواهش و میل خاطر آن  
تا کار بان رسیده او را که مشرف بر هلاک ساختن خویش  
و مالش را بجهت سواد شده کشتیم با او شکسته شده  
آنها با او پس او که قنار است در خاطر او در یاها و تاریکیها  
آنها نگاه میکند با حال خود از روی حسرت قدرت تمام  
برای خودش بر دفع ضرری و نه بر جلب نفعی من خالی و  
فارغ از نیکنه بلاها همی برکت بخشش و احسان  
نیست خدای مکتوب تزییر میکند تو را که تویی آن توانا که  
مقلوب عاجز نمیشود و آن صاحب بر داری که شتاب  
زد که نمیکند درود فرست بر محمد و آل محمد و بگردان  
مرا از جمله عبادت کنندگان برای تو از جمله شکر  
گزاران نعمتهای تو و رحم و بخشش کن بر من ای بخشنده  
بخشندهگان **تمه الدعاء** مولای و سیدی و گمراه  
من صبیح و آفتاب من صبح فلاستان علیک القضاة  
و احسن الیک و ما یسجد من و ما یسجد

اخلاءه وامن حقير اسير اولياء في يد الكفا  
 والاصلاء يتداولونه يمينا ونميا لا تدخل في المطامير  
 وتقتل بالحد يد لا يرى شيئا من جنات الدنيا و  
 لا من روحها ينظر الى نفسه حيرة لا يستطيع لها  
 حرة ولا فعلا وانما خلق من ذلك كماله بحدوث  
 كرمك فلا اله الا انت سبحانك من مقتدر لا  
 يقرب وديناه لا يجعل صله على محمد وال محمد  
 لك من العباد يدون ولتغناك من الشاكرين وان تحب  
 برحمتك يا ارحم الراحمين المطامير جمع مطوره سياه  
 جاهل المعنى اي قامن واي مبرهن وجه بس  
 ان بندگان تو كصبي رسيد وبنام رسيد بر جاني  
 بغايت تلخ شده بروضاي تو و فو كه گفته او ابلاي  
 جدا شده استنابان خود را و محبان خود را و دوستدار  
 خود را و كرده بي قدر و اعتبار خود را و دستهاي  
 جماعت كفار و دشمنان بلكه در دست بدست  
 متكرر شده و بطرف لاشه است و در دست او است

حضرت طاهر  
 كبري  
 و الا انك من الناس

درسيه

درسيه چالها و سنگين كرده شده اعضاي او بفعل و بغير  
 آهن نمي بيند چيزي از روشني و نياد و نه چيزي از  
 نسيم آنكارا نگاه ميكند با حيل خود از زوي حسرت  
 تواناي ندارد براي خود شرح دفع ضرر و بلا و نه جلب نفع  
 و من خالي و فادع ان ميگردد بلاها همي هر كس بخشش  
 تو و بجان تو دين نيست چنانچه كوتوبه نميگردد تو را  
 كه توبه آن توانا كه مغلوب و عاجز نميشود و آن صاحب  
 بر داري كه شتاب ديگ نميكند در دو فرست بر محمد و آل  
 محمد و بگردان مر از جمله عبادت كنندگان براي تو  
 و از جمله شكر گويان نعمتهاي تو و بخشش مراي بخشند  
 بخشند كان **تمت الدعاء** و عزت يك يا كريم لا ظلم  
 فيك لا ذكرك ولا احق عليك ولا جبرن اليك ولا مد  
 يد في حقك مع جرمها اليك فمن اعمور يا ارب  
 و يمن الورد لا اجد طي الا انت افردين وانت معقول  
 و علمك متكلي استلك باسبك الذي وضعته  
 على السماء و انت تعلم بكل الارض و انت سمع صوت

بقرتك و جلالك

متكلي

درسيه



آنها که چنانکه آنها را بزرگ آنها را و فرسخ کنی بر من از  
 جمله روزی آنچه را که برسانی مرا بزرگی دنیا را آخرت  
 ای بخشنده تر بخشنده کان **تمه الدعاء** مولانا **عزیز**  
 استغثت فضل علی محمد وال محمد و اغثنی و بارک  
 استجیت فضل علی محمد وال محمد و اجنی و اغثنی  
 و طاعتک عن طاعة صیادک و عسا لکن عن سئله  
 خلقک و اغثنی من ذل الفقر الی عز العنی و من  
 ذل المعاصی الی عز الطاعة فقد فضلنی علی کثیر  
 من خلقک جود امینک و کرم الایمان استحقاق صبیح  
 الهمی فک الشکر علی ذلک کله صل علی محمد و آل  
 محمد و اجعلنی لنعماک من الشاکرین و لا الایمان  
 من الذاکرین و ارحمنی برحمتک یا ارحم الراحمین  
 استغثت بغین بانقطه و ناء سه فقط معتل العیز  
 وادی باب استغناست الاستغانه طلب عوت وینا  
 کردن و اغثنی امر باب استغناست از همان ماده و در  
 بعض نسخ استغثت بعین بیقطه و تون استغانه

استغثت  
 اغثنی

طلب عوت

طلب عوت واری نمودن و اعن امر باب استغناست از  
 همان ماده **المعین** ای قای من بجانب تو در خوا  
 کردم پس در روز فرست بر محمد و آل محمد و دادی کن  
 مرا از جانب تو طلب جار و همسایگی کرده ام پس در روز  
 فرست بر محمد و آل محمد و مراد جار و همسایگی خود جا  
 ده و بی نیاز کن مرا بوسیله فرمان برداری خود از  
 فرمان برداری بنده کانت و بوسیله سؤال خود از  
 سؤال مخلوقات و برابریان از بخاری و درویشی  
 بیسوی عزت تو انگری و از بخاری نافرمانها بیسوی  
 عزت فرمان برداری چه تحقیق ترجیح دادی مرا بر  
 بسیاری از آفریدگان کانت از راه بخششی از تو و احسان  
 نه بوسیله استحقاقی از من کس بود است بسیار  
 ستایش بر این نعمتها همگی در روز فرست بر محمد و آل  
 محمد و بگردان مرا از جمله شکر گزاران نعمتهای تو و  
 از جمله یادآورندگان احسانهای تو و بخشش مرا بر  
 بخشش خودت ای بخشنده تر بخشنده کان شکر

طلب عوت

سَجَدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ فِي سَجْدَةٍ وَجَّهِي الْمَالِي  
الْقَائِي لَوْ جَمَعْتُ الْقَائِمَ الْبَاقِي سَجَدَ وَجَّهِي الذَّلِيلِ  
لَوْ جَمَعْتُ الْغَرِيرَ الْجَلِيلِ سَجَدَ وَجَّهِي الْفَقِيرَ لَوْ جَمَعْتُ  
الْعَلِيَّ الْكَبِيرَ سَجَدَ وَجَّهِي وَسَمِعِي وَبَصُرِي وَجَّهِي  
وَدَمِي وَجِلْدِي وَعَظْمِي وَمَا أَقَلَّتْ لَأَرْضٍ مَتَى لِلَّهِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ عُدْ عَلَيَّ بِحَبْلِكَ وَعَلَيَّ  
فَقْرِي بِعَيْنِكَ وَعَلَيَّ دُمِّي بِعِزِّكَ وَعَلَيَّ صُغْفُرِي بِقُوَّتِكَ  
وَعَلَيَّ خَوْفِي بِأَمْنِكَ وَعَلَيَّ حُطَايَايَ بِعَفْوِكَ وَ  
رَحْمَتِكَ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُكَ  
فِي نَخْرِي فَلَا أُنْزِلُ فِي أَعْوَدِيكَ مِنْ شَرِّهِ  
فَأَكْفِنِيهِ بِمَا كَفَيْتَ بِهِ أَنْبِيَاءَكَ وَأَوْلِيَاءَكَ يَا  
صَالِحِي عِبَادِكَ مِنْ قُرْآنِكَ عِبَادِكَ وَطَعَامِهِ أَهْلًا  
وَشَرِّهِ جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا رَحِيمُ الرَّاحِمِينَ  
إِنَّكَ قَلَى أَكُلِ شَيْءٍ قَدِيمٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
الْحَقِيمِينَ ثُمَّ سَجَدَ فَأَخْرَجَهُ وَكَثُرَتْ بَيْتِهِ  
تَقْدِيرُ سَجْدَةٍ مَرَامٍ فِي الْإِنْفِ فَلَا تَنْفِي مِنْ

المتين

رسلطانية

دعوت

عذاتك خلقك

مهدی

مهدی نیست چرا و هلاک شده بوده و این دعا بجهت  
ادای شکر نعمت بوده چنانچه از روایت اولی مستفاد  
شده پس شاید مراد هرگز یا غیر او باشد یا هلاک  
شدن او که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت  
امام موسی کاظم علیه السلام خبر داده بمعنی شرافت بران  
باشد یا مراد تعلیم شیعه باشد که اگر خواهند بعد از  
دعای دشمن درین رویداد نفرین کنند روش آنرا  
**المعنی** بعد از آن سجد کرد حضرت امام موسی کاظم  
علیه السلام و گفت در سجده اش اینرا که سجد کرد روی  
کهنه و اعتبار بقبای من برای ذات ثابت دائمی تو  
سجد کرد روی کهنه در ویش مسکین من برای ذات  
بلند پایه بزرگ قدر تو سجد کرد روی من و کوش  
من و چشم من و گوش من و خون من و پوست من  
و استخوان من و جمیع آنچه برداشته آنرا زمین از جمله  
اعضای من بر آنکه که صاحب کل اختیار عالم است خدا  
خداوند مفضل کن بر ادای من بر مدارای خود

تعمیر

تعمیر

تعمیر

تعمیر

مهدی



کن بر رویش من بتواند خرد و تفضل کن بر خوار  
من به عزت خود و تفضل کن بر ناتوانی من برود مند  
خود و تفضل کن بر ترس من با امنیت خود و تفضل  
کن بر کناهان من بخشش و مهر با بی خود ای بغایت  
مهربان ای بخشنده کناهان خداوند ابدی مستحق که من  
دفع میکنم بلا را بوسیله تو در خلق فلان بن فلان  
و پناه میکنم به تو از شر او پس کفایت کن مرا بخیر  
کفایت کردی و محافظت نمودی با آن منی پیغمبران خود  
و دوستان خود را و نیکان بندگان خود را از شر  
فرعون صفتان بندگان و کردن کشتن دشمنان  
و از شر جمیع آفریدگان ترحمت و بخشش خودت  
ای مهربانتر مهربانان بده هستیکه بر من  
توانایی و درود کناد الله بر محمد  
والله اعلم  
بمعن الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

*الله که مرمان و امر زنده است*

الحمد لله رب العالمين كما انزلنا لفضاله

*سوره سب اسرار که برورد کار عالم است بهر که در مقام حسن و اتم*

وصالوته على خير خلقه محمد وآله اذ عتبه

*در حق او بر بهترین آفریده جان او که محبت و او دعا می رسد*

رواية أبي جعفر الباقر عليه السلام عن أمير المؤمنين

*روایت ابو جعفر باقر علیه السلام از امیر المؤمنین*

عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه

*علیه السلام گفت که بود برای پیغمبر خدا صلی الله علیه*

وآله سراً لا يعلمه الا قليل فلما حضر عليه

*و آله سریکه نمیدانست آن سر را که آن که از صحابه پس در قرآن الله علیه*

كان يقول وانا أقول لعنة الله وملائكته

*بر آن سر بود که میگفت پیغمبر و صحابه بعد از آنکه میگفت که لعنت و ملائکته او*

وأنبيائه وصالح خلقه على من فشى شربه رسول الله

*و پیغمبران او و نیکوان خلق او بر فاش کننده سر پیغمبر خدا*

صالح

*[Faint bleed-through text from the reverse side of the page, including phrases like "الحمد لله رب العالمين"]*

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى غَيْرِ ثِقَةٍ فَكُتِبُوا  
صلى الله عليه وآله بسوی غیر امانی پس پوشانید  
سَيَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَفَات  
راز بیخبر خدا را صلى الله عليه وآله چه بدستیکند  
سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ  
شنیدم از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله میگفت که  
يَا عَلِيُّ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحَدٌ نَكَرَ إِلَيَّ سَمِعْتَهُ  
یا علی ای بر بستی که حدیث کنیم تو را که آنچه شنیده است  
أَذَلَّايَ وَدَعَاهُ قَلْبِي وَفَطَّرِي وَبَصَّرِي إِنَّ كَيْدَ  
دو کوشش من و جاداه آنرا دل من و نگاه کردم بر آن چشمم اگر نموده باشد  
بِكُنْ مِنَ اللَّهِ قُرْبَى سَوَّلَهُ نَعِيمٌ خَيْرٌ نَبِيلٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
آنچه که شنیده ام از جنت پس از جانب سوره آیه بعزیزت جبرئیل علیه السلام  
فَايَاكَ يَا عَلِيُّ أَنْ تَضَيِّعَ سِرِّي هَذَا فَأَفَات  
پس در روایت از علی از یک نابود و فاش کنز را مرا که نیست چه بدستیکند  
دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَدِينَنِي مِنْ بَضَائِعِ  
خواستام از ضایعی تعالی ای یک پیشانند کس که تلاطم و فاش کند

و نظر الیه

تألیف

ادع

سری

سِرِّي هَذَا جَرَانِي بِمَجْهَمِ اعْلَمُ أَنْ كَثِيرًا  
راز مرا که این را از شهان بر چشمم بدان ایزاک بسیار  
مِنَ النَّاسِ وَإِنْ قَلَّ تَعَبُدُهُمْ إِيَّادَا فَعَلُوا مَا  
از مردمان هر چند کم باشد خاسته و بندگی ایشان را نگاه آنرا  
أَقُولُ لَكَ كَلِمَاتٌ فِي اسْتِدْرَاجِ الْعِبَادَةِ وَأَفْضَلِ الْأَجْمَلِ  
که میگویم بر این روشها در بر تبه سخت تر بندگی و فاضل تر از بهتر بندگی  
وَكَلِّ لَطْفًا هَذِهِ الْأُمَّةَ لَنَتَّبِعَ هَذَا السِّرَّ  
و اگر نمیورند که این است هر آینه متفق در آن جمیع مردم کنیم  
وَلَكِنْ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ الدِّينَ إِذَا يَضْمَعُ  
ولیکن تحقیق دانستم ایزاک دین در نوقت نابود میشود و  
أَحْبَبْتُ أَنْ لَا يَنْتَهِي ذَلِكَ إِلَّا إِلَى ثِقَةٍ إِنَّ  
دوست میدادم ایزاک نرسد این راز که بسوی شخص معتد بر بستی  
لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ فَأَتَهَّمْتُ إِلَى السَّمَاءِ  
وقر که بسیر در شب فرودم بسوی آسمان پس بسوی آسمان  
السَّابِعَةَ فَفُجَّحَ لِي بِبَصَرِي إِلَى قُرْبَةِ فِي الْعَرْشِ  
هفتم آنکه کشته شد بر این چشمم بر این سر خود و فاش در عرضش

اعلم ان صحتهم

این راز را

و نظر الیه

تألیف

ادع

تَعُوذُكَ قَوْمًا الْقُدُورِ فَكَأَنَّكَ لَأَبْصَرًا  
که بچویشد مثل بچیدن دیگر پس قید کرده بودم بارگشتن را  
أَعْدَتُ عِنْدَ تِلْكَ الْفُرْجَةِ ثُمَّ نَوَيْتُ  
تشیبیده شدم و در نزد آن رخنه و شکاف بعد از آن ذکر کرده شدم  
يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ  
که ای محمد بدستی که بر روی تو میخواند بر تو سلام را و میگوید که  
أَنْتَ أَكْرَمُ خَلْقِهِ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ عِلْمٌ قَدْ  
تو عزیز تر خلق او ایسر بر او و در نزد او علم است که تحقیق  
رَوَاهُ عَنْ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَمِيعِ أُمَّمِهِمْ خَيْرُكَ  
پنهان نموده آنرا از هلی پیغمبران و هلی امتان ایشان سوار تو  
وَعَبِيدُكَ لِمَنْ لَمْ تَرْضَ لَكَ اللَّهُ مِنْهُمْ  
و سوار است تو جایزه است بر کسی که در پیش تو بر او از ایشان  
أَنْ يَكْفُرُوا لِمَنْ بَعْدَهُمْ لِمَنْ لَمْ يَرْضَوْا  
ای که فکرها سازند آن سرا بر کسی که بعد از ایشان باشد بر کسی که راضی باشند  
لِلَّهِ مِنْهُمْ رَأْنَهُ لَأَبْصَرًا بَعْدَمَا أَقُولُ لَكَ  
برای تو از ایشان چه بگویم که ایشان نیست که در پیش تو از ایشان بگویم

ذنب

ذَنْبٌ كَانَ قَبْلَهُ وَلَا حَافَةَ تَأْتِي مِنْ بَعْدِهِ  
که گزشته پیش از آن و نه خوفی و ترسیمی که بر آید بعد از آن  
وَلِذَلِكَ أَمَرْتُ بِحِجَابِهِ لِئَلَّا يَقُولَ الْعَالَمُونَ  
در این امر است که امر کردم تو را به پنهان کردن آن برای آنکه گویند عالمیان  
حَسْبُنَا هَذَا مِنَ الطَّاعَةِ ذَعَاءُ أَوْلَادِ  
که بس است ما را این عمل از عبادت خداوند

يَا مُحَمَّدُ قُلْ لِمَنْ عَمَلٌ كَبِيرَةٌ مِنْ أَمْرِكَ فَأَرَادَ  
ای محمد بگو بر کسی که کرده باشد که امر بزرگ از خدا است تو پس حجت است  
مَحْوَاهَا الظُّهْرَةَ مِنْهَا فَلْيَطْلُبْ لِي بَدَنَهُ وَتَبَا  
بر طرف کند آنرا و پاک شدن آنرا سرا پس باید که پاک کند بر آن پیش از او جانها  
ثُمَّ لِيُخْرِجْ إِلَى بَرِّيَّةٍ أَرْضِي فَلْيَسْتَقْبِلْ وَحَيَّ  
بعد از آن باید بر روی رود بر سحر از زمین پس باید که متوجه شود در روی بخت  
يَعْنِي الْقَبِيلَةَ حَيْثُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ ثُمَّ لِيُفْرَغِ  
یعنی قبیله را در جاییکه نه بیند او را کسی بعد از آن باید بگریزند  
يَدِيهِ إِلَى فَاثَةٍ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ حَائِلٌ  
دوست خود را بسوی من چه بگویم که میان من و تو نیست چیزی میان من و تو

برای محو گناهان کبیره  
و پاک شدن آنرا

ذنب

وَلَيْقُلْ يَا اَسْمَاعِيْلُ احْسِنْ هَانْدِيَه وَ يَا  
و باید که بگوید از فراغ رحمت بخوبی احسنش و ای  
فَضْل رَحْمَتِيه وَيَا مَهْدِيَا لِيَشْدُو سُلْطَانِيه  
بر بادق و قش و در بر سینه بر سر ستر پادشاه پیش  
و یا را احباب کل مکان ضربه اصحابه الصرا  
و در کشته خلق در جانی و مرضی که رسیده باشد او را اسب سخت  
فَخْرِجَ إِلَيْكَ مَسْتَعِينًا بِكَ إِنِّي إِلَيْكَ هَائِلًا  
پس بیرون آید با اسب تو بر طایفه پناه جوینده تا بتو رجوع کند به سر تو  
لَا يَفْعُولُ عَمَلْتُ سَوْءٍ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَبِعَفْوِكَ  
بر او نمیکنند به کرده ام بد را وستم کرده ام خود را و بر او سرش  
حَرَجْتُ إِلَيْكَ اسْتَعْبُدُ بِكَ فِي خُرُوجِي مِنْ  
بیرون آمده ام بجان پناه میجویم بتو در بیرون آمدن خود از  
الْتِجَاءِ بِعِزِّ جَلَالِكَ تَجَاوَزْتُ فَجَاوَزْ يَا كَرِيمُ  
آتش بغت نترس تو الله و تو تجاوز کرده ام پس بگذر از او رحیم  
خَرَجْتُ إِلَيْكَ الَّذِي تَسْتَعِينُ بِهِ وَجَعَلْتَهُ فِي كُلِّ  
خارج شدم به تو آن کسی که استعینت به و کردی به هر جا که می  
عظمتك

تسبیح  
ملکوت  
و یا ای  
پادشاه

عَظَمَتِكَ وَصَمَّ كُلِّ قَدَمَتِكَ وَفِي كُلِّ سُلْطَانِكَ  
بزرگی خود و با تمام توانی خود در تمام پاوش هر خود  
وَصَيَّرْتَهُ فِي قَبْضَتِكَ وَتَوَدَّتَهُ بِكِتَابِكَ هُ  
و کردی انبیه آنرا در دست تصرف خود در روشن کردی انبیه آنرا بکتاب خود  
وَكَانَتْهُ وَقَارًا مِنْكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَطْلُبُ  
و پویشانیده آنرا بکتاب آید از قبضه خود از الله ارا الله سیمو ا هم  
إِلَيْكَ أَنْ تَصِلَنِي عَلَى كَحْمَدٍ وَالْحَمْدُ لَكَ وَتَنْفِخِ  
بسوز اینرا که در روز قیامت بر هر چه و آل و عجز و اینرا که بر طرف  
عَمِّي مَا أَتَيْتَكَ بِهِ وَانْفِخْ بَدَنِي عَنْ مِثْلِهِ  
از من آنچه را که آمده ام نزد تو با آن و جدا کن بدن مرا از مانند آن  
فَإِنَّ بِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اعْتَصِمْ وَيَا سَمِيحًا لَدُنَّ  
چه بجز تو که بر تو نیست خدای مگر تو چک نیزم و تمام توان نامی  
فِيهِ تَفْصِيلُ الْأُمُورِ كُلِّهَا مُؤَمَّرٌ هَذَا  
در آن نیست چه کردن کارا از یکدیگر تا امر آنها اقرار کننده ام این  
إِعْتِرَافٌ فَلَا تُخْلِدُنِي فِيهِ وَهَبْ لِي حَافِيَةً وَبِخِي  
اقرار است به حق تو حق کن مرا و بخش بر این شکم و در تو  
عظمتك

بعضی در بر عظمت تو در دست  
تو در بر عظمت تو در دست  
آن هم در بر عظمت تو در دست  
بعضی در بر تو در بر عظمت تو در دست

فیه

مِنَ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ هَلَكْتَ فَتَلَا فِي عَجْرٍ حَقْوُكَ  
 از گناه بزرگ هلاک شد امیر ربان را می خفتند  
 كَلْبًا يَا كَرِيمُ فَارْتَدَّ الْمَلِكُ بِمَا أَمَرَكَ بِهِ  
 گلهایا یا کریم فارتد ملک بیا امرتک به  
 غَيْرِي خَلَصْتَهُ مِنْ كَيْدِي بِتِلْكَ حَتَّى اعْتَفَرْتَهَا  
 غیر من خلاصتیم او را از گناه بزرگ آن گناه معلوم با برتیرت  
 لَهُ وَالْأَطْفَالُ الْأَبْدُ مِنْهَا لَا تَفْقِدُ عِلْمَكَ  
 انبیر او و پاک میکنم او را و عارفان را که از گناه بزرگ  
 اسْمَاءُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدَّاعِي دَعَاءُ دَوْمٍ يَا مُحَمَّدُ  
 نامهای که احب میکنم بجز اسمها دعا و دعا کننده  
 مِنْ كَثْرَتِ ذُنُوبِهِ مِنْ لِقَمَتِكَ فِيمَا دُونَ  
 کیسه بسیار باشد گناه او از جمله است تو در چیز که پایین تر  
 الْكَبِيرِ حَتَّى يُشْفِرَ بَكْرَتِهَا وَيُفَقِّتَ عَلَى  
 از گناه بزرگ تا تا پاک شود و بکریتها و میفقت علی  
 اِشْبَاعِهَا فَلْيَعْتَدِلْ عِنْدَ طُلُوعِ الْعَجْدِ  
 بر سر آنرا پس با بر کف خود کند از نزد بر آمدن خلیفه و صبح

مرگ زخم آن کبیره را کرده  
 کنه که دیگر کند ۴۴  
 محبت خود کنایان  
 ۳۵  
 کینه  
 بزرگ آن صغیر ۴

أَوْ قَبْلَ إِخْرَاجِ الشَّفَقِ وَلَيْسَ صَبْرٌ وَجْهَهُ الْهَيْكَلُ  
 یا پیش فرو رفتن سر مغرب و باید صبرت ارد در رخسار سبکی  
 وَلَيَقْتُلُ يَارْتِي يَارْتِي فَلَانُ بْنُ فُلَانٍ  
 و باید که بگوید ای برادر گناه ای برادر گناه فلان کس بر فلان کس  
 عَبْدُكَ سَدِيدٌ حَيَاؤُهُ مِنْكَ لَتَعْرِضَ حَيْبُهُ  
 بنده است مطیع بنهایت شرم او از تو انبیر سر راه گرفتن او  
 لِرَحْمَتِكَ لِإِصْرَارِهِ عَلَى مَا هَمَيْتَ عَنْهُ مِنْ  
 رحمت تو حاصل تو را بر اصرار کردن او بر چیز که نه خفت تو از آنچه از  
 الذَّنْبِ الْعَظِيمِ يَا عَظِيمُ ارْتِعَظْ مَا آتَيْتَ  
 گناه بزرگ از بزرگ برتیرت بر سبکی بزرگ آنچه آید از تمام تو  
 بِهِ لَا يَعْلَمُهُ خَيْرٌكَ قَدْ شَمِيتَ بِهِ فِي بَيْتِ الْقَرِيبِ  
 او را هم از گناه بزرگ اسرار تو تحقیق شناسان غمخیز در آن باب نزدیک  
 وَالْبَعِيدِ وَاسْأَلْنِي فِيهِ الْعَدُوَّ وَالْحَبِيبِ  
 و دور و دوست بر او شناسان از دشمن و دوست  
 وَاللَّيْتُ بِسَيْدِي الْبَيْتِ طَمَعًا لِأَقْرَبِ وَاحِدٍ  
 و افکنده ام خودم را در بیتی که در آن است بر او چشمی که در آن است

کینه  
 محبت خود کنایان  
 ۳۵  
 کینه  
 بزرگ آن صغیر ۴



يا من تعشني لباس الثور الساطع الذي  
*الذي يشبهه جانه زكورا* كلبته غنا بهنت ان غوزر كه  
استضاء به اهل سمواته ويا من حزن  
*رشي حستد بان الهات ساهار او* وان لك بهنان نموده  
رؤيتك عن كل من هو ذونك وكذلك ينبغي  
*دين خود را ذكر سكاو* غير اوست و همچنين سزاوار است  
لوجه الذي عننت ووجه الملائكة  
*بارزات له ان ذابك فو تزكده رواد* فرشتگان  
المقربين له ان الذي كنت لك فيه  
*صاحب قربت بران بر سكاو كو بودم من برار تودان*  
من عظمتك حاجدا استك من كل يفاق  
*از بزرگي تو سكو غير قوتت تربت از هر نفا في*  
فاغفر لي مجودي فاقت انتك ثانيا وها  
*پس با بر بزرگي انك مرا چه بديك از انده ام نزد تو بگو و اينكه*  
انا ذا اعترف لك على نفسي بالفرية عليك  
*من خاتم اعتراف و بگويم بر تو بر خودم گناه و در حق بر تو*

فاذا

فاذا امهلت لي في الكفر ثم خلصتني منه  
*پس بر سر نهاد با همت و او مرا در دار كدر با زور با يك صبر از ان رهايد و او مرا*  
فطو قتي حبا لايمان الذي اطلبه منك  
*پس طو قن كردن كرم كرم و در ايمان و اعتقاد حق ان با يك طلب كنيم انرا از تو*  
يخرج ما لك من الاسماء التي صنعت من دونك  
*بج و صوم كبر بر قست از جمل نامها ان نامها سكاو كدر و كبر و كبر كبر است*  
عليها العظم شائنها و شدة جلالها و بالاسم  
*و بزرگيها را بزرگي مرتبه ان بها و بزرگي مرتبه ان بها و بان نام*  
الواحد الذي لا يبلغ احد حصة كنهه  
*يكانه ان ناميكه بزرگه همچس بيان كردن حقيقت انرا*  
و يحققها كلها اخرج ان اعود الى الكفر بك  
*و بجزمت ان نامها با بر انها به ده از اينكه با كشت كنم بسو كرا و فندان*  
سبحانك لا اله الا انت غفرا لك اذ كنت  
*تذبه ميكنم تو را نيست عبود سوا تو معوا هم كز شوق را بر سكاو بودم*  
من اللطالمة فانك اذا قال ذلك لم يرفع  
*از بزرگي تو ان چه بديك او كرا كبر و ان بهار بر بزرگي*

فاذا



نَاسَهُ الْإِعْنَ رَضِي مَعِي وَهَذَا لَهُ قَوْلٌ دَعَا  
مَعُوناً أَرْزَمِينَ كَمَا بَعْدَ خَشْوَةِ رَأْسٍ وَانْتِهَابِ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
بِحَامِلٍ يَأْتِيكَ وَمَنْ كَفَرَتْ هَوْمَهُ فَلَيْدَ عَنِي  
أَرْجِي وَكَيْفَ بَسِيحاً أَلْهَمَهَا وَأَرْجِي مَتَّعْتِ تَقْوِيلٍ  
سِدّاً وَكَيْفَ يَأْتِي الْإِعْنَ وَالْمَوْسِعَ  
مَراد بِنَهْ وَبِأَيْدِي كَوَيْدِ أَرْجِي وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
الصَّبِيحِ وَيَأْتِي بِحَلْفِهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَيَأْتِي  
مَعْنَى دَارِ أَوَّلَ تَرْجِي وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
فَاطِرِ تِلْكَ النَّفْسِ وَعَلَيْهَا فُجُورُهَا وَ  
أَرْجِي بِنَهْ أَيْنَ رُوحِهَا وَبِأَيْدِي كَوَيْدِ أَرْجِي وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
التَّقْوَى تَمَلِّجُ يَا فَارِجِ أَلْهَمْ هُمْ ضَمَّتْ  
وَعُوْدَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
بِهِ ذَرْعاً وَصَدْرًا حَتَّى حَسِبْتُ أَنْ أَكُونَ  
بِلَيْكِ أَرْزَمِي وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
عَرَضَ فَمَنْتَ يَا اللَّهُ وَيَدُكَ تَطْبِئُ الْقُلُوبَ  
تَسَاءَلُ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ أَرَأَيْتَ إِنْ تَبَادَرَتْ قُلُوبُكُمْ مِثْلَ قُلُوبِهَا

بجست بر طرفینند  
اندهما

بجست بر طرفینند  
اندهما

یا مقالب

يَا مَقَالِبَ الْقُلُوبِ قَلْبِي مِنْهُمُ الْهُجُومُ إِلَى الرُّوحِ وَ  
أَكْرَمُ نَهْ دَهَارِ حَاتِرِ الْبُرْكَدَانِ أَلْهَمَهَا بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
الدَّعْوَةَ وَلَا تَشْتَغَلْنِي عَنْ ذِكْرِكَ بِتَرْكِكَ مَا بَلَغَ مِنْ  
وَأَكْرَمُ وَفَافِي سَارِهَا أَرْجِي وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
الهُجُومُ فَاقْتَبِلْ لِيكَ مَتَّعْتِ أَسْأَلُكَ يَا سَمَاءَ  
أَرْجِي وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
الَّذِي لَا يَوْصَفُ إِلَّا بِالْمَعْنَى لِيَكُنْ تَمَلِّجُ هُوَ فِي  
أَنْ تَأْتِي بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
عَيْنُكَ ذَاتِ التَّوَدِّ أَجَلُ حَقِّهِ أَحْرَابُ تَشْرِخِ  
وَجِلْ وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
صَدْرِي بِكَسُوطِ مَا بَلَغَ مِنَ الْهَمِّ يَا كَرِيمُ فَاقْتَبِلْ  
كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
إِذَا قَالَ ذَلِكَ تَوَكَّلْتُ عَلَىكَ هَوْمَهُ فَلَنْ  
چون گوید این دعا را دوست بگیرم او را پس بر طرفینند اندهما او را  
تَعُوْدَ إِلَيْهِ أَبَدًا دَعَا بِحَمْدِ يَا حَمْدُ وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ  
بِسُورَةِ الْبُرْكَدَانِ وَفِي كَيْفَ بِلَاغِ تَقْوِيلٍ

بجست بر طرفینند  
وَتَشْكُرُ سَمِي

یا مقالب

تزلت به قارعة من فقر في دنياه فأحبت  
فردايد باو بلاز محتر از راه در شهر در بار او پس نوشت  
العافية منها فليزل في فيها **وليفعل**  
نجات و شكرا بل از ان بلا پس بايد فرود آيد ب سبب ان بلا و بايد بگويد  
يا محل كوز اهل الغنى و يا معنى اهل  
ار حايكه كجنا ارباب تو انكر و اربابا كنند ارباب  
الفاقة من سعة تلك الكوز العائدة  
در و ايش از فراغ كجنا كجنا با حسان  
اليهم و انظر لهم يا الله لا يمتحن غيرك  
سورشان و در با نيز برشان از الله نايده نميشود سوار تو  
الهائما الالهة كلها معبودة و ذلك يا  
البحر و ان يمتحنك ضايعان كبرناشان پرسيده شده است في تو سبحان  
الفرية والكذب لا اله الا انت يا ساد  
افتر و دروغ نميشود ضايع كجنا تو ار ضنه بند  
الفقر و يا حاجي الكثر و يا كاشف الصبر  
در تخير و سكته بندي شكستكي و اربابا كنند محنته

ويا عالم السلايم ارحم هم في اليك ميت  
از دانا نر منها بنه ارحم كرضق مرا بسورتو از حمت  
فقر استسلك يا ميتك الحال في غناك الذي لا  
در و شيم سوال كنيم تو را بوسيد نام كطول كره و در بنه سورتو ان نامي كجنا  
يفتقر ذا كره ابد ان تعبد في من لزوم فقر  
در و شيم نميشود يا و كنده ان نام كبر ارباب سوال كنيم كجنا و در و اربابا كنند  
اشتمى به الدين او بسوط عين افتقن به  
در و شيم كجنا كبر ارباب و در و شيم و در و شيم و در و شيم و در و شيم  
عن الطاعة بحج اسمائك كلها اطلب  
شوم بسبب كجنا از فرمان و در و شيم نامها سورتو تا مر آنها طلب ميكنم  
اليك من ذوقك كفاقا للدنيا تعصم  
سورتو از روز تو كجنا برار دنيا كجنا و در  
به الدين لا احد غيرك معقدا و الا ارباب  
بان دين را از صل بليبا هم برار محرم غير تو را اندازد روزها خلق  
عندك فانفعني من قدرتك فيها عملا  
در تو دست بسبب لغز جهان را از تو انا بدي تو دست و در و شيم

تَنْزِعُ بِهِ مَا تَزَلُّ بِهِ مِنَ الْفَقْرِ يَا عَفِي قَاتِلَهُ  
 نَفْسُكَ صَالِحٌ وَبِرْطَفِ سَائِرِ سُلَيْمٍ كَيْفَ لَمْ تَزِدْهُ مِنْ زَيْدٍ لَمْ يَأْتِ بِكَ  
 إِذَا قَالَ ذَلِكَ تَزَعْتَا لَفَقْرٍ مِنْ قَلْبِهِ وَعَشِيَّتُهُ  
 جَنِيحُ كَوْبِهِ أَيْنَ عَارِضِيكُمْ رَشِيحٌ فِي رِزْقِ الْأَوْدِ بِنِشَانِهِ أَوْ  
 الْغَنَى وَجَعَلْتُهُ مِنْ أَهْلِ الْفِتْنَةِ عِدَاءَ شَسْتُمْ  
 لَيْسَ تَكُنُّ رَمِيكَوَانِمْ أَوْلَا أَرْجَلَهُ أَرَابَ قَامَتْ  
 يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ تَزَلَّتْ بِهِ مَصِيبَةٌ فِي نَفْسِهِ  
 أَيْ عَمْرٍ وَكَيْفَ فَرُوْدَايِدَ بَاوِ مَحْتَرٍ وَبَلَايِدَ دَرُخُوشِ  
 أَوْ دِينِيهِ أَوْ دُنْيَاهُ أَوْ أَهْلِيهِ أَوْ مَالِهِ فَأَحْتِ  
 يَادِرُوشِ يَادِرُوشِ يَادِرُوشِ يَادِرُوشِ يَادِرُوشِ يَادِرُوشِ  
 قَرِحًا فَلَئِنْ لَهَا فِي وَكَيْفَ لَمْ تَزِدْهُ مِنْ زَيْدٍ لَمْ يَأْتِ بِكَ  
 كَتَبْتُ أَنْ مَحْتَرٍ بَاوِ مَحْتَرٍ بَاوِ مَحْتَرٍ بَاوِ مَحْتَرٍ بَاوِ مَحْتَرٍ  
 أَهْلَ الصَّبْرِ يَتَطَوَّقُكُمْ بِالذِّمَّةِ الَّتِي أَدَخَلْتُمَا  
 أَرَابَ كَيْسِيَا بَرُونَ الْفَلْسُكُ تَوْشِيَا نَرَابَانَ رَحْمَتُكَ وَهَلْ كَرِهْتُمْ  
 عَلَيْهِمْ دَطَاعَتِكَ لِأَحْوَالِ الْوَلَايَةِ الْوَلَايَةِ الْوَلَايَةِ  
 رَحْمَتُكَ بَرَابَانَ سَبِيحَانَ بَرَابَانَ بَرَابَانَ بَرَابَانَ بَرَابَانَ

بجهت طلب صبر در حق  
 و بر طرف شدك آنها

كوكب نوره

قد صحتي

فَدَحْتُمْ مَصِيبَتَهُ قَدْ فَتَنْتَنِي وَلَا عِظَمَتِي  
 سَكِينٌ كَرِهْتُمْ مَصِيبَتَهُ كَتَحْقِيقُ بَقِيَّتِهِ الْفَلْسُكُ وَالْحَسْبَةُ وَالْمَدْرُ كَرِهْتُمْ  
 الْمَسْأَلَةَ لِكُلِّ لَحْمٍ وَهَجَّ مِنْهَا وَأَضْطَرَّ فِي إِلَيْكَ  
 رَاهِبًا سَلُوكَ بَرَابَانَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ  
 الطَّمْعُ فِيهَا مَعَ حَسَنِ الرَّجَاءِ لَكَ فِيهَا فَمَنْ يَشِ  
 طَعِبَ سَبِيحَةً مَصِيبَتُهُ بَاتِكُلِّ مَسِيدٍ بَرَابَانَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ  
 إِلَيْكَ نَبِيْقَسِي وَأَنْفَعَتُ إِلَيْكَ لَصْرِي وَرَجِيَّتِي  
 سَبُورِي بَجُودِي وَكَيْفَ جَهْتُ شَسْتُمْ سَبُورِي تَوْشِيَا نَرَابَانَ رَحْمَتُكَ  
 لِدَعَايِي قَدْ هَلَكْتُ فَأَعْفِنِي وَأَجْبِرْ مَصِيبَتِي  
 بَرَابَانَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ  
 جَلَالًا كَرِهْتُمْ مَصِيبَتَهُ كَتَحْقِيقُ بَقِيَّتِهِ الْفَلْسُكُ وَالْحَسْبَةُ وَالْمَدْرُ كَرِهْتُمْ  
 بَرَابَانَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ بَرُونَ  
 فَأَتَاكَ أَنْ خَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ مَا أَنَا فِيهِ هَلَكْتُ  
 جَدِيدٌ سَكِينَةٌ تَوَكَّرُ وَالنَّارُ مِيَانَهُ مِيَانَهُ مِيَانَهُ مِيَانَهُ مِيَانَهُ  
 فَلَا صَبْرِي يَا ذَا الْأَسْمَاءِ الْجَامِعِ فِيهَا فِيهِ عَظِيمٌ  
 جَهْتُ شَسْتُمْ سَبُورِي تَوْشِيَا نَرَابَانَ رَحْمَتُكَ وَهَلْ كَرِهْتُمْ

قد صحتي

الشيءون كلنا يحقك اهنى بغير مصيبت  
کار ما بهما که باقی خود که در این کشتادادان مصیبت  
عشق با کرم قیامت اذ اقال ذلك الهمة و  
از هر صاحب کرم چه بدستیکه او چه بگوید ایند عار و در آن کلمه او  
طوقته الشکر و فرحت عنه مصیبت  
و توان میکردیم او را بزرگوار و در طرفه کیم از مصیبت او را  
بجبر آنها و جاه هضم یا محکم و من خاف سنیما  
ببین که مصیبت از هر چه که ترسد چیزی را  
دونی من کینه الاخلاء واللصوب  
عزیز از هر چه که و صید دشمنان و در آن  
فلیقتل فی مکان الذی یخاف ذلك فیه  
بسیار بگوید در آن مکانی که ترسد آن کار او را  
یا احدنا بنوعی خلقه بها الی قدره والمنفذ  
او را کرده موافقتش از بد کاش بفراره و مقدارش و اگر کند  
چون حکم و ظالمها و جاهل قصر آیه لها  
در آنجا حکم و در آنجا بفرارند آنها و در آنجا قصر آیه لها

بجهت کینه دشمنان  
و در آن

والشافع  
و اگر کشنده آنها

غالبا

غالباً و كلهم ضعيف عند عكبتہ و ففتت  
غالب و بطور همگی ایشان سست و ناتوان در نزد غالب و بجز او اعتماد کرم  
یا استیدی عند قویم این مکروه و الضعیف  
بهر او آقا من در نزد و در نزد خلقان پس بیکدیگر بسجده است  
ولفقتك علی من کادنی تعر ضمت لك  
و بار و در نزد قوی بر آنکه مکر کرده مرا سر راه گرفته ام تو را  
فصلتني منهم اللهم فان حلت بدينهم و بدين  
بسطه است بر ایشان بار خدا را بر هر چه که در پیش ایشان و باین  
فذلک الرجوع منک وان اسلمتني اليهم  
بر آنرا امید دارم از تو و اگر را که از او گذرد و از سوی ایشان  
عزیر و ما بی من نعمک یا خیر المنعمین صل علی  
و در آن سرانند که با هر چه که در پیش ایشان و باین  
محمد و آل محمد و لا تحمل بغير نعمک علی احد  
محمد و آل محمد و در آن در کون کردن نعمتها خوف را بر دست  
احد منو الله لا تغیرها انت بی فقد  
دیگر هر چه که در کون صفات نعمتها و باین

بزرگتر است

حارثیان

که در چه شکند

غالباً

الذی برادری فحل بدین و بیان شری هم بحوت  
آنچه را که اراده کرده و شیعیان را بر سر ایشان میزدن است  
ما یبیه تستحب الذماء یا الله رب العالمین  
آنچه بجهت آنکه مستحب است دعا را از الله که بر درگاه عالمیست  
فایسته اذا قال ذلك نصرته علی اعدائهم  
چون بدینیکه مخصوص کرده گوید اینرا بایر میکنند اورا بر دشمنانش  
وحفظته دعاء هشتم لا تحکد و من خاف  
و حفظ میکنم اورا  
شئنا ما فی الارض من سبع اوها متة  
خبر از جمله آنچه در زمین است از درندگان یا کزندگان  
فلیقتل فی المکان الذی یخاف ذلك منه  
پس باید که گوید در مکانی که ترسد  
یا اذ اری ما فی الارض کلهما یعلیه یعلیک  
از آن فریفته آنچه در زمین است که از زمین بر سر خود بر آید  
یکون ما یکون متادرات وکالت السلطان  
موجود میشود آنچه موجود شود و آنچه آنرا برده و مخصوص است تسلط و شاکر

کتاب  
مجموعه حضرت علی  
و جابونان

علی

علی ما در آت وکالت السلطان العاشر علی  
بر آنچه خلق کرده و مخصوص است پادشاه کفایت  
کل شیء ذو ناک یا عمر بنی یا منیع ان اعوذ بک  
هر چیز غیر تو از صاحب قدرت و صاحب بزرگی است که از پناه میکنم  
و یقصدت تک علی کل شیء من کل شیء یضرب  
و بتواناید تو بر هر چیزی از هر چیز که ضربه  
من سبع اوها متة او عارض من سائر الدعوات  
از جمله درندگان یا کزندگان یا آنچه رود در از جمله جمیع جنبندگان  
یا خالقها یفطرته اذ راها عتی و احمزها  
از آن فریفته آنها منوع خلقش و فعل کن آنها را از فریب و مانع شو آنها را  
ولا تسلطها علی و عافی من شرها و باسها  
و کما را آنها را بجز و عافیت و سستی از بخشش از کسیک آنها و ضرر آنها  
یا الله ذال العظیم العظیم حطی یحفظک من حیوان  
از الله که صاحب دانش بزرگ است نگاه دار که مرا از حیوانه دار تو را عیب  
یا رحیم فایسته اذا قال ذلك لم یضربه ذوات  
از رحیم کننده چون بدینیکه شخص را که بیاورد دعا را بر سر خود اورا جنبندگان

علی

بجهد دفع ضرر جن  
و شیاطین

قلیقل  
پسین که بگوید

الَا نَضْرَاقُ تَرَى وَاللَّيْلِ تَرَى دَعَاءُ نَهْمُ يَا  
نمین آنها که دیده میشود و آنها که دیده نمیشود

حُكْمٌ وَمَنْ خَافَ تَمَّا فِي الْأَرْضِ جَانًا أَوْ شَيْطَانًا  
خبر کسی که ترسد از جمله آنچه در زمین است جن یا دیوانه یا شیطان را

حِينَ يَدْخُلُهُ الرُّوحُ يَا اللَّهُ الْإِلَهَ الْأَكْبَرُ  
در وقت که روح داخل میشود او را خوف امر الله که معبود بزرگتر است

الْفَا هِرْ يَقْدَرُ بِهِ جَمِيعَ عِبَادِهِ وَالْمَطْلُحُ  
غالب است برمانند خودش هر که تمام بندگانش را در فرمان برده است

لِعِظَمَتِهِ عِنْدَ كُلِّ خَلْقٍ وَهُوَ الْمُخَيَّبُ  
بزرگتر است در نزد هر کس و بزرگتر است در نزد هر کس و کدر کننده است هر کس را

لِسَابِقِ قَدَرِهِ أَنْتَ تَكَلَّمْتَ مَا خَلَقْتَ بِاللَّيْلِ  
بزرگتر است در قدرت تقدیرش تو محافظت مینماید آنچه را که آفریده است شب

وَاللَّيْلُ لَا يَمْتَنِعُ مِنْ أَرْوَاتٍ بِهِ سَوْءٌ  
در روز و در شب نیزند کسی که اراده نماید تو با او بدتر را

يَتَنَبَّأُ مِنْ ذَلِكَ السَّمْعُ وَالْأَبْصَارُ  
پسین خبر میدهد از آنکه در آنجا که شنیدند و دیدند آنچه را که در روز و شب

که تو اراده کرده ام

أَحَدٌ دُونَكَ بَيْنَ أَحَدٍ وَمَا تُرِيدُ بِهِ مِنْ  
همگی سوا تو در میان کس و آنچه اراده میکنی با کس از

لَخَيْرٍ كُلِّ مَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى فِي قِبْضَتِكَ  
خبر تمام آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود در قبضه تصرف است

وَجَعَلْتَ مَبَانِلَ الْحَيِّ وَالشَّيَاطِينِ يَرْفَعُنَا  
و گرداننده تو طوائف جنیان را و دیوانه را باین روش که

وَلَا نَرِيهِمْ وَأَنَا لِيَكِيدَهُمْ خَائِفٌ فَا مَعِيَ  
و ما نمی بینیم ایشان را و من بزرگتر ایشان ترسانم پس ای همساز مرا

مِنْ شَرِّهِمْ وَبِأَسْمِهِمْ بِحَقِّ سُلْطَانِكَ الْعَزِيزِ  
از سبب ایشان و ضرر ایشان بحق سلطنت پادشاه تو که غالب است

يَا عَزِيزٍ قَاتِلُهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ  
ای غالب چه برسد به کسی که او را کشته اند و او را نمیرسد بسوی او

مِنْ لِحْيَتِ وَالشَّيَاطِينِ سَوْءٌ أَبَدًا دَعَاءُ دَعْمُ  
از حیوان و دیوانه بدتر هرگز

يَا مُحَمَّدٌ مَنْ خَافَ سُلْطَانًا أَوْ أَرَادَ إِلَيْهِ  
ای محمد کسی که ترسد پادشاه را یا اراده نماید بسوی او

بجهد دفع خوف از  
سلاطین و طلب حاجت  
از حیوان

طلب حاجه فليقتل حين يدخل عليه يال  
خاستن حاجه را پس بايد كه گويد در وقتي كه داخل ميشود بر او امر  
ممکن هلاک تا في يد نير و مسلطه على كل من  
توانا کننده اين را از بچه در دوست است و غالب گفته او بر هر کس که  
هو درونه و معتبر صفت في ذلك لامتحان  
او نيز دوست است و در عرض او نموده درين کار بر او امر  
دينه على كل من دونه انه يستطير  
دين او بر جميع که نيز دوست است و بر هر کس که او گرفت  
بمراجه فيما اتيت من الملك ويخود فينا  
سبب مخالفت او در راه او را از جهل او هر دو هم ميکنند در بيان ما  
ويجبر يا فتخاره بالذي بتكليفه به من  
و نيز ميکنند بسبب از او از او با بجزر او زمايش کرده بان او را که ان  
العظيم عهد عبادك اسئلك ان تسلبه  
چيزيت بزرگ و همت قدرت در ديدگان منو ام از او نيز که بگويد  
ما هو فيه انت بقره لامتناع له عهد  
آنچه که او در است تو دوست بان نيز و نيز بر او امر است او را

ارادتك

ارادتك فيما اتيك امتنع من شئ هذا  
خاستن تو در ان وقت پس بگويد من بر او نيز از سبب اين مرد  
بغيرك واعوذ من قوتك بقدرتك اللهم  
بجز تو و پناه ميگيرم از قوت تو و از توانايي تو خداوند  
اذ فقد عني وامني من جناري منه بحج  
دفع کن او را از من و اين ساز را از احتياط کردن من از تو بحق  
وجحك وعظمتك يا كريم وكيفل اذا اراد  
ذات تو و بزرگي تو را صاحب گرم و بايد كه گويد در وقتي که او  
طلب حاجه اليه يا من هو اولي هذا من  
خاستن حاجه را پس او امر که او صاحب اختيار است اين را  
نفسه و يا من هو اقرب اليه من قلبه  
بجوش او را که او نيز ديگر است سوز اين مرد از دلش  
ويا من هو اعلم به من غيره و يا راز رقه  
او را که او داناست با نيز از غيرش و او را نيز در همت  
ثما هو في يد نير مما احتاج اليه اليك اطلب  
از او آنچه آن در دوست است نيز آنچه نيز حاجه را نيز سوز تو طلب

حاجتكم

ارادتك

وَبِكَ انشفعُ لِحاجِ حاجتي فخذني حيث  
 و بوسید تو شفا عجز من کجمن بران برکن حاجت من پس کبیر از من در وقتیکه  
 أَكَلَهُ بِقَلْبِهِ فَأَعْلَبَهُ لِي سَخِي أَتَبَرَّ مِنْهُ  
 سخن میگویند باو دل او را پیش فکرت کن ل او را بر اثری تا که برانم ازو  
 حَاجِحِي كُلِّهَا إِلَّا امْتِنَاعَ مِنْهُ وَلَا مِيتَ  
 حاجت من را تمام آنرا بدون سرکش ازو و نه منت که از او  
 وَلَا رَدَّ وَلَا فَطْلًا يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ لَا تَمُوتْ  
 و نه بر گردان من و نه در وقت من ای از زنده در تو انکار نمیبری  
 وَلَا تَبْلِي أُمَّتَ قَلْبَهُ عَنْ رَدِّي يَا قَضَاءُ  
 و گننه میشویم بجزان و ش را از بر گردانیدن بدون بر آوردن  
 لِحَاجَتِي وَأَقْضِ لِي طَلِبَتِي فِي الَّذِي قَبْلَهُ  
 حاجت و بر آور بران من طلب را در آنچه در نزد اوست  
 وَخُذْهُ لِي فِي ذَلِكَ أَحَدًا مِنْ مَقْتَدِرِي حَقِّي  
 و بگیر او را بران من درین باب مثل گرفتن غالب توانا بحق  
 قُدْرَتِكَ الَّتِي عَلَّمْتَنِيهَا الْعَالَمِينَ فَأَنْتَ  
 توانای تو آن توانای که عالمیت من را به تو آموختی پس عالمی از آن است که در حق

اذا

إِذَا قَالَ ذَلِكَ فَصَيِّتْ حَاجَتَهُ وَلَوْ كَانَتْ  
 هرگاه بگوید این کلام را بر او بر او حاجت او را در چند لحظه بجز  
 فِي نَفْسِ الْمَطْلُوبِ إِلَيْهِ دَعَاءُ يَا رَحْمَنُ يَا مُحَمَّدُ  
 در همان آنکه حاجت او خواسته شده ای محمد  
 وَمَنْ هَمَّ بِأَمْرٍ مِنْ ذَلِكَ فَاحْتَبِ أَنْ اخْتَارَ رِضًا  
 و هر که قصد کند در کارها پس دست داشته اینرا که بگوید پسندیده تر آن  
 إِلَيَّ فَأَلْزِمَهُ آيَاتَهُ فَلْيَقْبَلْ حِينَ يَرِيدُ ذَلِكَ  
 پس سخن بگوید پس لازم سازم آنرا پس باید که بگوید در وقتیکه اراده میکند آنرا  
 اللَّهُمَّ اخْتَرْ لِي بِعِيْلِكَ مَا تَرْضَاهُ وَوَقِّفْنِي  
 بار خدا یا کزین بران من پس تو آنچه را که پسندد آنرا و توقیف ده مرا  
 بِعِيْلِكَ لِرِضَاكَ وَحُجَّتِكَ اللَّهُمَّ اخْتَرْ لِي  
 پس تو بران خود شنود ز تو و دوست تو بار خدا یا کزین بران من  
 بِقُدْرَتِكَ وَجَنِّبْنِي مِعْتَدَكَ مَقْتَدَكَ  
 توانای تو و دور دار مرا بعزت و بزرگ تو و دشمن تو را  
 وَسَخِّطْكَ اللَّهُمَّ اخْتَرْ لِي فِيمَا أَرِيدُ مِنْ  
 و خشم تو را بار خدا یا کزین بران من پس تو آنچه را که پسندد آنرا و دام از جمله

سجده استخاره

پسندیده را

اذا



هَذَا بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ وَتَسْمِيَّتَهُمَا أَحْتَمِلُهَا

*این دو کار و نام میسر آن دو کار را محسوب است*

إِلَيْكَ وَأَرْضَاهَا لَكَ وَأَقْرَبَهُمَا مِنْكَ

*آن دو را بس تو و بسند به تو آن دو را بر تو و نزدیگتر آن دو را از تو*

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي تَرْتَبِتُ

*بار خدا با برسی که من میخواهم از تو بپسند آن توانایی که چنان نمودی*

بِهَا عِلْمَ الْأَشْيَاءِ عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ

*بپسند آن دانش چیزها را از تمام آفریدگان تو این را که هست*

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَغُلَامِهِمْ وَهَوَايَ

*فرست بر محمد و آل محمد و خاندانش و دلم را و خواهمش را*

وَسِرِّي وَعَلَانِيَتِي بِأَخْذِكَ وَأَسْفَعِ

*و پنهانم را و آشکارم را بگرفتن تو بپند از خواهمش و بپسندم را*

بِنِاصِيَّتِي إِلَى مَا تَرْتَبُهُ لَكَ رِضَى وَرِضَا لِحَا

*موردش تا در امور آنچه من نیز آنرا از تو بپسندم و در این توانم*

فِيمَا اسْتَخِيرُكَ فِيهِ حَتَّى تَكُنْ مِنِّي مِنْ ذَلِكَ

*در باب آنچه طلب می کنم ترا بدان تا با تو که چون از تو بپسندم آنرا بخواهم*

*مجال خود را مگذار*

أَمْرًا لَرَضِي فِيهِ بِحُكْمِكَ وَأَتَكَلَّمُ فِيهِ عَلَى

*کار را که در میانم در آن بپندم تو و میگویم در آن باب بر*

قَضَائِكَ وَكَتَفِي فِيهِ بِعَدْلِكَ وَلَا تَقْلِبْنِي

*قضای تو و کتفایم در آن باب توانایی تو و برگردان مرا بر جای که*

وَهَوَايَ لِهَوَاكَ مَخَالِفًا وَلَا مَا أُرِيدُ لِمَا

*خواهمش من بر خواهمش تو مخالف باشد و آنچه من اراده دارم بر آنچه*

تُرِيدُ لِمَخَارِبِكَ لِغَلَبِ بَعْدِكَ يَا أَلْمِي

*تو اراده دارم از آنچه می خواهی غالب شوی توانایی تو آن توانایی*

تَقْضِي بِهَا أَحْبَبْتُ عَلَى مَا أَحْبَبْتُ هَوَاكَ

*که حکم میکند پس بدان آنچه را که محبتت بر آنچه محبتت بود خواهمش*

هَوَايَ وَبِتَرْتَبِي لِلنَّيْزِيِّ الَّتِي تَرْضَى بِهَا

*خواهمش مرا و آسانم را بپسندم بر طریق همان توانم طریق خوشنود و بشوید*

عَنْ صَاحِبِهَا وَلَا تُخَذِّلْنِي بَعْدَ تَقْوَى بَصِي

*آن از صاحبش دست بردار از من بعد از آنکه شوم من*

إِلَيْكَ أَمْرِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَلْمِي وَسَبِّعَتْ كُلَّ

*بسی تو کارم را بر رحمت تو آن رحمت که کنی با من بارو*

شَمَّيْهِ اللَّهُمَّ أَوْقِعْ خَيْرَ تِلْكَ فِي قَلْبِي يَا فَتْحَ  
 جَنْزِي بَارِضًا سِنْدًا بَرَكِيَّةً مَعْتَدَةً وَرَدِّمْ وَبُكْتًا  
 قَلْبِي لِلزُّمَرِ مَهْلًا كَرِيمًا أَمِينًا قَرِيبًا إِذَا  
 دَلَّهَا بَرَّصِي بِنِزَانِ كَرِيمٍ وَرَجَبٍ كَرِيمٍ جَدِيدٍ مَخْضُوكًا  
 قَالَ ذَلِكَ اخْتَرْتُ لَهُ مَنَافِعَهُ فِي الْعَاجِلِ  
 كَوَيْدِ أَنْزَالِ بَرَكَاتِهِ بَرَّارٍ وَطَائِفِ نِعَمِ أَوْرَاقِ  
 وَالأَجَلِ دَعَاءُ دَوَائِلِهِمْ يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَصَابَهُ  
 أَخُوهُ الرَّحْمِ وَرَكَعٌ بَرَّزُهُ دَوْرًا  
 مَعَارِضُ بَلَاءٍ مِنْ مَرَضٍ قَلِيلٍ نَزَلَ فِيهِ  
 تَبْرَأُ بِلَا إِزْجَارٍ بَسْمًا بِرُفُودِ كَرِيمٍ وَرَأَى بِلَا  
 وَكَيْفَ يَا مَوْجُ أَنْبَاءِ مَلَايِكَتِهِ وَيَا  
 دَائِمًا كَوَيْدِ أَرْصَافِ كُنُودِ بَرْنَاهِ فَرَشْتِكُنْشِ وَيَا  
 مَفْتَحَ تِلْكَ الْأَمْدَانِ لَطَائِفِهِ وَيَا خَالِقَ  
 فَارِغِ سَائِرَةِ أَنْبَاءِ بَرَّارٍ وَرَأَى بِلَا رُفُودِ  
 الْأَدْمِيَّةِ صَحْبًا وَصَيْبَتِي وَيَا مَعْبُودَ  
 أَوْيَانِ تَدْرُسُ وَتُحْتَمَى زَوْجًا وَرُفُودِ دَرُودِ

تألیف فی دفع بیماریها

اهل

أَهْلَ السَّقَمِ وَأَهْلَ الضَّحَى الْأَجْرُ وَالْكَبِيَّةُ  
 اهل بیمار و اهل تندرستی بر سر زود و استخوان  
 وَيَا مَدَاوِي الْمَرْضَى وَشَافِيَهُمْ بِطِبِّهِ وَيَا  
 وار در کفنه چهاران و شفا دهنده ایشان بصلاح نحو و ای  
 مَوْجِ أَهْلِ السَّقَمِ بِالْبِاسِ مِنْ حَافِيَتِكَ وَيَا  
 تدریس کننده اهل بیمار بپوشیدن ایشان بپس بر سر زود و ای  
 مَفْتَحِ عَنِ أَهْلِ الْبَلَاءِ يَا لَيْلًا يَا لَيْلًا يَا لَيْلًا يَا حَبِيبَ رَحْمَتِي  
 برف کفنه از اهل محنت محنتها بر سر زود بزرگ رحمت نحو  
 قَدْ نَزَلَ فِي مَنَ الْأَمْرِ مَا دَفَعْتَنِي فِيهِ أَقَارِبِي  
 تحقیق فرود آمد که من از جمله کارم آنچه ترک کرده در امان باشم نزدیکی  
 وَأَهْلِي وَالصَّادِقِ وَالْبَعِيدِ وَمَا شِئْتَ فِي  
 و اهل نزد و دور و آنچه خواست شما نموده بجز  
 فِيهِ أَحَدًا فِي حَتَّى حُرْتُ مَذْكُورًا بِبِلَا لَيْلِي فِي  
 در آن با دشمنان من تا آنکه گویم یا کرده شده محنت من در  
 أَقْرَابِ الْخَلْقِ وَأَعْيَتِي أَقَارِبِي أَهْلِي  
 در میان خلق من است و عیتهای مرا کفنه اهل

یا مفتحاً یا حبیلاً

الأرض لعلهم يدركوا دوائهم وطيب  
زمن برارگر دهنش بیان بروای در دمن و علاج  
دوائهم عندك مشيت فانفعني  
دوار من در دهنش است در زقوبت کرده شده است پس نفع  
بطيبك فلا طيبك ارجى عندى منك ولا  
مرا علاج نعت چه نیت علاج کننده که امید به پیشتر در زقوبت از تو و نه  
حجيم اشهد تعطفنا منك على قد غيرت  
خوشی که پیشتر به مرماند او از تو بر من جفتی در گون کرده  
بليبتك يعك على تحول ذلك عنى الى  
مخت تو نغمه نورا بر من پس بدان آنرا از من بسوی  
الفرج والرخاء فانك ان لم تفعل ذلك  
کشادر و راحت چه بدرسیده تو اگر کنز آنرا  
بى لمد ارجه من غيرك فانفعنى بطيبك  
عین آید و در خواهم آنچه از غیر تو پس نفع رسان مرا علاج  
و دوائهم يدواك يا رحيم فانته اذنا  
و دواکن را بر دهن خودت ابرام کننده چه بسی که شخصی که

قال

قال ذلك صرفت عنه ضره و عاقبت منه  
گوید اینرا بر میگردد انم از تو مختار و در سکار بر میبخشم  
دعاهم سينهم يا محمد ومن ترك بيد الفخط  
ارجمد و هر که زود آید باور آن خشک  
من امتك فان ائنا ابتلى بالفخط اهل  
از جمله است تو پس بر پیشتر که در این است که گفتا و حکم بر اهل  
الذنوب فليجأوا الى جمعاً أو ليحأرو  
کن ما ترا پس باید و یا در فغان کند بر من مکرشان یا باید فغان  
الى جائرهم وليقتل يا محمدنا على ديننا  
بسوز ستمکارشان و باید بگوید ای یا کننده ما بر دین ما  
يا صيابه انفسنا يا لذي نسر حكينا موت  
بسبب نه دهن او جانها را بر میسند آنچه بر گفته نموده بر او از  
ردقيه ترك بنا امر عظيم لا يقدر على  
روزش فرو داده ما کار بر ترک توانا یا ندارد  
تفرجيه عتاً غير منزله يا منزله محبذ  
بر طرف کردن آن را غیر که زود آورنده است از تو دوا کننده را

بجست رفع قط  
و کما

يا فغان کننده ایشان

قال

العباد عن فرجه فقد اشرقت الابدان  
بينهم ان بر طرفه در آن چه تحقیق نزدیکیه بنهار بندگان  
على الهالك فاداهلك الابدان هلك  
بره گت و هرگاه هلاک شود بدنها هلاک میشود  
الذین یاد یان العباد ومدبر امورهم  
دین افراد بنده بندگان و تدبیر کننده کار ایشان  
بیتقدیرا ذرا قهم لا حولک لشیء بیننا و  
بازاره قوا و دن روز باری کن و هر چه واقع میشود البته بر ارض و زمانه ما  
بیت ردوک و همتنا ما اصبحنا منه من  
در میان روز تو و کوار ساز ما آنچه را که دیده ایم بر آن گشرد  
کر امتک لک متعزیهین قد اصاب من لا  
کرامت است بر او سر راه کندگان تحقیق که گفته شده بر بلا  
دنتب له من خلقک بذنوبنا فارحمنا من  
خداوند تو را از جمله خلق تو ببیند آن ما پس هم کن ما را حق گشرد  
جعلته اهلا لذلک حين تسئل به یا  
کرد انچه او را اللوح بر او شفاعت دهد و یکس سوال کرده شود و

رحیم لا تحبس عن اهلا الارض ما فی السماء  
ارزم کننده بازدار از اهل زمین آنچه را که در آسمان است  
واشر علینا رحمتک وانسط علینا کفک  
و بر کنده کن بر ما رحمت خود را و بگستران بر ما برده حفظ خود را  
وعد علینا بقبولک و خافنا من العنته  
و تفضل کن بر ما به پسند خود و بگشرد کن ما را از آفتان و آرزوی  
فی الدین والدنیا و شامة القوم الکافرین  
در دین و دنیا و در نشانه قوم کافرین  
یاد النفع والضرائک ان اجیننا فیلا  
ار ما ج نفع و ضرر بر ما بکنید تو اگر بر مانده ما را ازین بلا پس نه  
تقدیم مینا لأعمال حسنة ولكن لا تقام  
بیشتر فرستادیم نیتنا کار ما را نیکی و را ولیکن از برار اتمام  
ما بیننا من الرحمة وان رددتنا فیلا  
کون خیریت با ما از رحمت و اگر برگردان ما را و دعا ما را مستجاب کن  
ظلمتک لنا و لکن یجنا بئنا فاعف عنا  
ستیمت تو ما را و لیکن ببیند که ما سبب پس عفو کن از ما

بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
قَبْلَ إِخْرَاقِنَا وَقَلْبِنَا بِإِحْتِاجِ الْحَاجَةِ يَا عَظِيمَ  
مَنْ زُرْتُمْ بَرَكَاتُهَا وَمَنْ لَمْ يَزُرْهَا كُنَّ لَهُ حَاجَةٌ  
فَاقْتَضِهَا إِنَّ لَكُمْ بَرَكَاتٍ كَثِيرَةً  
بِحَبْسِ بَعْضِهَا كَمَا كَرِهْتُمْ  
مَنْ زُرْتُمْ بَرَكَاتُهَا وَمَنْ لَمْ يَزُرْهَا كُنَّ لَهُ حَاجَةٌ  
فَاقْتَضِهَا إِنَّ لَكُمْ بَرَكَاتٍ كَثِيرَةً  
بِحَبْسِ بَعْضِهَا كَمَا كَرِهْتُمْ  
مَنْ زُرْتُمْ بَرَكَاتُهَا وَمَنْ لَمْ يَزُرْهَا كُنَّ لَهُ حَاجَةٌ  
فَاقْتَضِهَا إِنَّ لَكُمْ بَرَكَاتٍ كَثِيرَةً  
بِحَبْسِ بَعْضِهَا كَمَا كَرِهْتُمْ

بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
قَبْلَ إِخْرَاقِنَا وَقَلْبِنَا بِإِحْتِاجِ الْحَاجَةِ يَا عَظِيمَ  
مَنْ زُرْتُمْ بَرَكَاتُهَا وَمَنْ لَمْ يَزُرْهَا كُنَّ لَهُ حَاجَةٌ  
فَاقْتَضِهَا إِنَّ لَكُمْ بَرَكَاتٍ كَثِيرَةً  
بِحَبْسِ بَعْضِهَا كَمَا كَرِهْتُمْ  
مَنْ زُرْتُمْ بَرَكَاتُهَا وَمَنْ لَمْ يَزُرْهَا كُنَّ لَهُ حَاجَةٌ  
فَاقْتَضِهَا إِنَّ لَكُمْ بَرَكَاتٍ كَثِيرَةً  
بِحَبْسِ بَعْضِهَا كَمَا كَرِهْتُمْ  
مَنْ زُرْتُمْ بَرَكَاتُهَا وَمَنْ لَمْ يَزُرْهَا كُنَّ لَهُ حَاجَةٌ  
فَاقْتَضِهَا إِنَّ لَكُمْ بَرَكَاتٍ كَثِيرَةً  
بِحَبْسِ بَعْضِهَا كَمَا كَرِهْتُمْ

وخرج عاتل خرج بعينيه الى من يعينها  
 وخرج من ربه الكبر ثقته واعظم  
 رجائيه وافضل امنيته الله ثقته في  
 جميع اموري كلها به فيها جميعا استعين  
 ولا شئ الا ماشاء الله في عليه اسأل الله  
 خير الخراج والمدخل لا اله الا هو اليه  
 المصير فاتق الله اذ قال ذلك وحث له  
 في صلح خله وخرج الشراء اذ بينه سالما  
 في صلح خله وخرج الشراء اذ بينه سالما

وخرج عاتل خرج بعينيه الى من يعينها  
 وخرج من ربه الكبر ثقته واعظم  
 رجائيه وافضل امنيته الله ثقته في  
 جميع اموري كلها به فيها جميعا استعين  
 ولا شئ الا ماشاء الله في عليه اسأل الله  
 خير الخراج والمدخل لا اله الا هو اليه  
 المصير فاتق الله اذ قال ذلك وحث له  
 في صلح خله وخرج الشراء اذ بينه سالما  
 في صلح خله وخرج الشراء اذ بينه سالما

دعاء بانزله هم يا محمد ومن اراد من اهتلك  
 الا يحول بينه وعائنه وبين جانيه وان  
 احببه لا اتم امره شاء عظيمه كان او صغيرا  
 اقضى حاجته قبل ان يزل فليقتل اخر  
 دعائه يا الله المانع بعدد ربه خلقه والمنا  
 بها سلطانة والمسكط بما في يدي كل  
 من جود ذلك يخيب رجاء را حبه ورا حيك  
 من جود ذلك يخيب رجاء را حبه ورا حيك

دعاء بانزله هم يا محمد ومن اراد من اهتلك  
 الا يحول بينه وعائنه وبين جانيه وان  
 احببه لا اتم امره شاء عظيمه كان او صغيرا  
 اقضى حاجته قبل ان يزل فليقتل اخر  
 دعائه يا الله المانع بعدد ربه خلقه والمنا  
 بها سلطانة والمسكط بما في يدي كل  
 من جود ذلك يخيب رجاء را حبه ورا حيك  
 من جود ذلك يخيب رجاء را حبه ورا حيك

مَسْرُودٌ وَلَا يَخْتِيبُ سَنَّا لَكَ بِكُلِّ رَضِيٍّ لَكَ مِنَ  
*نحو سخنان است تا امید نباشد بخوابم از تو بجز از نعم خوشنود که تو را بپسند*  
كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ فِيهِ وَبِكُلِّ شَيْءٍ حَبْتٌ أَنْتَ  
*بسیب خیر از عبادت که تو در آن هستی و بجز خیر که دوست میداری از آن که*  
تَذَكَّرُ بِهِ رَبِّكَ يَا اللَّهُ فَلَيْسَ بِعَدْلِكَ  
*یا در که شومان خیر و بجز خود ترا الله چه نیست که عدل و نظیر شود ترا*  
شَيْءٌ أَنْ تُضَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَالْحَمْدُ يَا مَنْ حَوَّلَ لِي  
*خیر این را بخوابم که هست فرست بر محمد و آل او و این را که حوالت است*  
وَالِدَاتِي وَوَالِدِي وَالْأَخْوَانِي وَالْأَخَوَاتِي  
*و پدر و مادر ما و فرزندان ما و برادران ما و خواهران ما*  
وَمَا لِي بِحِفْظِكَ وَأَنْ تُقْضِيَ حَاجَتِي فِي كَذَا  
*و ما را را حفظ نگاه دار خیرت و این را که بر آور حاجت طلبی در باب بن*  
وَكُنَّا قَائِمَةً إِذَا قَالَ ذَلِكَ فَضَمَّتْ حَاجَتَهُ  
*و همین چه بیشتر که شخص هر که بگوید این دعا را بر آورد حاجت او را*  
مَنْ لَنْ يَزُولَ مِنْ مَكَانِهِ دَعَاءُ عَشَائِرِهِمْ  
*میشد آنکه بچیند از میان خودش*

*بجست طلب خیر حرکت  
و فتح کارها*

یا محمد

يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَرَادَ طَلَبَ شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي  
*ای محمد و هر که اراده کند چیزی از خیر را آن خیر که*  
يَقْرَبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَيَّ وَاحْتَبَانِ افْتَحْ  
*نزدیکی بخوانند بپسند آن بندگان بسوی من و دست در پیش آید از آن که می آید*  
لَهُ بِهِ كَأَيْتَمَا كَانَ فَلْيَسَّرْ حِينَ يَرِي ذَلِكَ  
*بر او را آن خیر چه باشد آن خیر بر چه باشد پس باید که بگوید و در پیشگاه اراده میکند این را*  
يَا دَالِئًا عَلَى الْمَنَافِعِ لَا تَغْسِنَا مِنْ لُزُومِ  
*ای دله نامی یا بر ما هر نفع بر ما خودی ما که آنجا جسمیه کن*  
طَاعَتِهِ وَيَا هَادِيَنَا لِعِبَادَتِهِ الَّتِي جَعَلَهَا  
*زمان بر آور تو و ای هدایت کننده ما بر عبادتش آن عبادت که کرد امید این را*  
سَبِيلًا إِلَى دَرْكِ رِضَاكَ إِنَّمَا يَفْتَحُ الْخَيْرِ  
*را هر بسوی در یافتن خوشنود او خیر این است که بگشاید در خیر را*  
وَلَيْتَهُ يَا وَيْلَتَى الْخَيْرِ قَدْ آدَعَتْ مِنْكَ لَكُنَّا  
*صاحبی تیار خیر را صفت خیر حقیقی که اراده کرده ام از تو چنین*  
وَكُنَّا وَكَيْفِي ذَلِكَ الْأَمْرُ وَلَكِنْ أَحْمَدُ إِلَيْهِ  
*و چنین را و نام میبرد آن خیر را که اراده کرده و نیافتیم بسوی او*

*یعنی خواه نزدیک باشد  
و خواه که چکند*

سبباً

یا محمد

سبب  
سبب

باب سبب مفتوحا ولا ناهج طريق واخرج ولا  
این در راه را گشاده و نهاده راه را که پدید آید این چه و نه  
تفصیلا سبب بیشتر اعتدلی فیہ جمیع امور  
آماده کردن و سبب آسان کردن کارها را در آن پدید آید  
کلیا فی الموارد والمصادر وانت ولی الفتح  
همگی آنها در دراصل شده و برگشتن و تو صاحب اعتبار کردی  
لی سببک لا تک دللتی علیه فلا تحظر  
برای آن کار را بر آنکه تو راه نمودی بر آن پس منع کن آنرا  
عنی ولا تجهم عنی فلیس یفید علیه  
از من دوست بر شانی که کار دیگر در این چنین است تا آسان باشد بر آن  
أحد غیرک و لیس عند أحدک  
کسی غیر تو نیست نزد کسی دیگر که در نزد تو  
استلک بمفاتیح عیوبک کلها و جلال  
بجز آن از تو بکلیدهای عیبهای تو همگی آنها و بجز بزرگی  
حاکم کلها و عظیم شئونک کلها انت و  
ایش تو همگی آن و بجز بزرگی کارها را تو تمام آنها روشن ساختی

عینی

عینی و اولاخ قلبی و فحنتک ایای نعتک  
چشم مرا و نگاه کردن دل مرا و تو را ساختن تو مرا نعمتهای تو را  
علی بتعسیر و صبار و حواجی و فحنتک فی  
بر من بر سبب آسان کردن بر آوردن حاجت مرا و روشن نمودن حاجت مرا  
حواج من تحت حاجته مقصیة لا  
حاجتها را که روشن نمودن حاجت مرا بر آورده شده  
تقلبی بحقیق عن اعتمادی لك الا بها فانک  
کردن مرا بچشم خود از خاطر همگی مرا است بر تو که بفشارت حاجت  
انت الفتح بالخیرات وانت علی کل شیء  
بزرگی تو توین گشاده و دیده بجز بیسها و تو بر هر چیز  
قدین فیا فتاح یا ملکر همی لی تعسیر  
توانا به پسلی نماید گشاده و دیده از تو که گشاده آماده کن بر این آسان کردن  
سببها و سهول علی باب طریقیها و افح لی  
سبب حاجت مرا و هموار کن بر من در راه آن حاجت را و بکن بر برای من  
من عندک باب مدخلها و لیفتحن جاریک  
از پیشانی خود در دراصل شدن آن حاجت را و بکن بر برای من

مربوب



فيها يا رحيم **فانته** اذا قال ذلك فحتم له  
 در این دعا که گفته چه برکتی در آن است که گوید این را میگویم برای  
 باب الحیر برضائی عنه وجعلته لی ولایتا  
 در خیر و خیر را بخشنود شدن از او و دیگر دعا او را بر حقیقت و سوره  
**دعا هفدهم** لا محذور من اراد من امتک  
 ای محمد و هر که خواهد از دست تو  
 ان اعا فیة من العیال والحسد والزلزلة  
 این را که مانع از بدی و بدی و زلزله و حسد و غمنازی  
 والفجر فلیقل حين یسمع تاذین السحر علی  
 و فاسق بودن پس باید که گوید در وقت پیش از آن که فتنه بر سر  
 مظنی الانوار بیویره و یا مانع الابصار  
 ای خداوند که همه گناهان را بر سر خودش می کشد و جمع و پاره  
 من رؤیته و یا محیر القلوب فی سائمه  
 از دیدن تو شس و ای حیران کننده جمع و پاره را بر کار خودش  
 انک طاهر مطهر مطهر مطهر تک من طهر  
 بر سینه تو باکی پاک کننده پاک بشود سببی تو هر که پاک سازد او را

بجهت ستکباری  
 نیکند صد بار  
 و شوق

الشقیة

لها و لکن من ... انک احد احمج المظهر لک  
 بان که نیک که کبیر ... انک احد احمج المظهر لک  
 ایاه مع لیدین ... انک احد احمج المظهر لک  
 اورا از من از جنت من و من و دل من پس هر کدام حالت را  
 کنت فیها محباننا لک فی الطاعة و الهوى  
 که بوده باشم از دلان ما مجاور همسایه بر تو در فرمان برادر و غم من دل  
 ما از من و این کرمت حث طاعتک  
 پس چندان بر آن حالت هر چند ناخوش داشته باشم در هر فرمان برادر تو را  
 جوی محمل جلالک منک حتمی انال فضیلة  
 بجای جایگاه بزرگی تو از تو که اگر در ایام فضیلت مرتبه  
 الظهدة منک یجمع ششونف دیت واجعل  
 پاک را از تو برتر از کارهای من ای پروردگار من و بگردان  
 ما ظهراً من طهدة تک علی بدنی طهدة  
 آنچه را که آشکار شد از پاک تو بر من من پاک  
 خیر حتی تطهر به منی ما اکون فی صدق  
 بی ضرر تا آنکه پاک سازد من از من آنچه را که در هر روز میگویم و سینه ام





الا وهو عليك في حاجته معتد وفي طلبته  
 كبره لانه بر تو در مطب خود كنيه كنده است و در باب عالمي  
 سايل و من الحفيم سوا الا لك انا و من  
 خوانده است و از جمله بدين خلقان از جهت سوال تو منم و از جمله  
 استد هم اعتمادا عليك انا لا في استديت  
 سخت ترين شيان از جهت كنيه كردن بر تو منم برابر كنيه من زيب شده  
 شد بدان فتي في طلبتي اليك وهي كذا  
 بر طايكه سخت است خاطر من در باب عالمي سورتو و آن مدعا چنين و  
 كذا و ستمها فانك ان قضيتها قضيت و  
 چنين است و نام بر كتر چه بر ستمه تو اگر بر آوردن بر عا بر آورده شود و  
 ان كتم تقضها كتم تقض ابدا وقد كتم  
 اگر بر نيا و در آنرا بر آورده ميشود هرگز و تحقيق لازم شده  
 من لا امر ما لا بد لي منه فلذلك طلبت  
 از جمله كار آنچه ميشود و علاوه بر الزان پس بر آنست كه خواهش كردم  
 اليك لا منصف احكاميه يا مضانها امين  
 سورتو اي كذا كنده فرمايد بر تو بواقع كردن اينها و واقع كردن

قضاء

قضاء حاجتي هذه يا تكفي في عيوب  
 بر آمدن مطب مرا كه است بر نيت كردن تو كذا در جمله پنهاني  
 الاجابة حتى تغلبني بها موحا حيث كانت  
 اجابت تا آنكه در كردن كز زبان حجاب جايك مطب شده  
 تغلب لي هو اجمع عبادك وامن علي  
 طالب من بر ارض خود همها را من نيكانت را و منست كذا بر من  
 يا مضانها و تفسيرها و تجارها و اعادني  
 بر اقع سخن آن حجاب و اسان كردن آن و بر آوردن آن و پناه ده مرا  
 من تكديرها علي تزدادها او يظوا لها  
 از نيزه و دريك كردن آن حاجت بر منم بر كردن اينها حجاب را و از كردن  
 حشيتها الي فار في مضطر الي قضائها و  
 و اسان سازانرا بر من چه بر ستمه من محاسبم سورتو بر آوردن آن حاجت  
 قد صليت ذلك فاكتشف ما في من البصر  
 و تحقيق است تو انرا كه گفتم پس بر طرفي كن انرا كه بهر است از جنبه  
 حقاك الذي تقضي به ما تريد فانته اذا  
 بوسيله تو توان مني كذا كذا و مني انرا كه گفتم انرا كه چه بر ستمه من

در هر جا كه بقد با  
 فيها  
 در آن جا

قضاء



قَالَ ذَلِكَ فَصَيِّتُ حَاجَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ  
 هرگاه گوید آنرا بر او درم مطلبش را پیش از آنکه حرکت کند از جای  
 قَلْبُ طَسْبِ بِنِ لِكَ نَفْسُهُ دَعَاءُ تَوَزُّدِهِمْ يَا حَمْدُ  
 پس باید خوشال شود باین دعه خاطر او ای حمد  
 اِنَّ لِي عِلْمًا اَبْلُغُ بِهِ مِنْ عِلْمِكَ رِضَايَ  
 برستی که بر اعلی است که برسانم آن علم کسی را که دانده آنرا بر تبه رضای  
 مَعَ طَاعَتِي وَاغْلِبْ لَهُ هَمَلًا اِلَى حَسْبَتِي  
 با او بر او بر من و مغلوب سازم بر او و خوش بود بجانب و کسبی  
 قَدْ لَرَادَ ذَلِكَ فَلْيَقُلْ يَا مُزِيلَ قُلُوبِ  
 پس کسی اراده کند اینرا پس باید که بگوید ای کیاننده دلهای  
 الْخَلْقِ قَهْرَ عَنْ هَوَاهُمْ اِلَى هَوَاؤِ وَيَا  
 آفریدگان از خود همسرشان بسوی خود شرفی و ای  
 قَاصِرِ اَفْئِدَةِ الْعِبَادِ اِدْلَاءِ نَضَاءِ الْقَضَاءِ بِتَفَاذِ  
 حبس کننده دلهای بندگان برای واقع آوردن قضای سبب که راستند  
 الْقَدْرِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى طَاعَتِكَ وَمَعْرِفَتِكَ  
 قدر ثابت کنم و دل را بر تو بران و شناخت تو

عجبت تحصیل مرتبه  
 خواهرش طاعت و  
 اجتناب از معاصی

در بوی بندگی

وَدُّ بُوَيْبَيْتِكَ وَاثْبَتَ فِي فَضْلِكَ وَقَدَّرَكَ  
 و پروردگار بر تو و بوی بندگی کن در قضای تو و قدر تو  
 الْكِبْرِيَّةَ فِي نَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي فِي لَوْحِ الْحِفْظِ  
 مبارکی را در باره خودم و اهل و مالم در لوح نگار هدایت  
 الْحَفُوظِ بِحِفْظِكَ يَا حَفِيفُ الْحَافِظِ حَفِظْهُ  
 نگاه داشته بنگار شده است بنگار هدایت تو نگاه دارنده نگاه داشت نگاه دار  
 اَحْفَظْنِي يَا حِفْظَ الَّذِي جَعَلْتَ مِنْ حِفْظَتِهِ  
 نگاه دار مرا بنگار هدایت تو که نگاه داشته تو او را که نگاه داشته تو او را  
 فِيهِ مَحْفُوظًا وَصَيَّرَ شُؤُنِي كُلَّهَا بِمَشِيئَتِكَ  
 بآن حفظ نگاه داشته و بگردان کارها مرا تا ما را نامشیت تو  
 فِي الطَّاعَةِ لَكَ مُؤَاتِبَةً وَحَبِيبًا اِلَى فِي  
 در فرمان برداری بر تو موافق و محبوب کن بسوی من در باب  
 الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَاَحْسِبُ عِلَادَكَ فِي الدُّنْيَا  
 دین و دنیا و زنده دارم بر این در دنیا  
 وَتَوْقِنِي عَلَيْهِ وَاَجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِهِ عَلَى كُلِّ  
 و بر کسی جان مرا بر این بگردان مرا از اهل آن بر هر حال

حَتَّى لَمَّا حَتَّ مِنْ  
 دوستی آنرا که دوستی است  
 حُبِّتِكَ اِلَى ۲۴  
 که آن دوستی است بسوی من  
 ۱۲۴

طالِ احْبَبْتُ اَمَرَ كَرِهْتُ يَا رَحِيمُ فَانْتَه إِذَا  
حال خواه دوست داشته باشم خواه ناخوش داشته باشم از چه بر من که غرض  
قال ذلك لانه اروه في دينه فنته و لسم  
هرگاه گوید اینرا بنیام او را در و پیش بلا بد و ناخوش  
الكرة اليه طاعتى و عرضها في حادادها  
بیکر دلم بسوی او فرمان بردار و درضا مندر بر هرگز  
میستم یا محمد و من احب من امتك و حقى  
ای محمد در هر که دوست دارد از جهت تو در حق  
ویر کافى و رضوانى و تعطفى و قبول  
و برکتها بر من و خوشنودی مرا و مهربانی مرا و پسندیدن مرا  
و ولائى و اجابتى فليقل حين تزول  
و دوستی را و اجابت مرا پس باید که گوید در وقتی که بزوال  
الشمس أو يزول الليل اللهم ربنا لك  
آفتاب یا بزوال میرسد شب بار خدا یا ای پروردگار ما ترا  
لحمدا كله جملته و تفصيلة و كما استجدت  
ستایش تا می آن مجال آن و مفصل آن و همچنان که طلب ستایش کرده

در گذشته

عجبت بحصول تبرکها  
الهی و رحمت و برکتش  
و مهربانی و دوستی و  
اجابتش

بیر الى اهله الذين خلقتم له اللهم ربنا  
باین ستایش سبوح این ستایش آنجمله که آفریده ایشان را بر ستایش خدا را  
لك لحمدا حمدا كما مجدك من الحمد رضيت  
پروردگار با تسبیح ستایششان شکران که ستایش میکنند تو را که بر ستایش ستایششان  
عنه لشكر ما يد من نعلك اللهم ربنا لك  
از تو بر ستایش آنچه باوست از نعمت تو بار خدا یا ای پروردگار ما ترا  
لحمدا كما رضيت به لنفسك و قضيت به على  
ستایش خود را پس پسندیده آنرا بر از خدمت و حکم کرده ما آن ستایش بر  
عبادك حمدا مرغوبا فيه عند اهل الخوف  
بندگانت ستایش که رغبت کرده شده باوران و در نزد اهل ترس  
منك لمها بتك و مرغوبا عند اهل التقة  
از تو برای هیبت تو و ترسیده شده در نزد اهل باز خوردن  
بك لسطوا بك و مشهورا عند اهل الانعام  
در رفیق شدن تو بر گرفتند و گویا تو مشهور معروف شده و در نزد اهل احسان  
منك لانعامك سجا ناك متكبرا في منزلتك  
از جانب تو برای احسان تو بر من بگویم تو را بر حالیکه تو متکبر و در منزلت که

عجبت بحصول تبرکها  
الهی و رحمت و برکتش  
و مهربانی و دوستی و  
اجابتش

تَدْبِيرُ بَيْتِ ابْصَارِ الشَّاطِرِينَ وَخَيْرُكَتِ عَقُولِهِمْ  
مَضْطَرِبَةٌ رِيْدِي بَيْنَهُمْ كَمَا وَوَالِدِهِمْ شَهْرِيْدِي  
عَنْ بُلُوغِ عِلْمِ جَلَالِهَا تَبَارَكْتَ فِي مَنَازِلِكَ  
اِرْسِيْنَ كُنْ بَرَكِي اَنْ يَابِيْ نِيَابِيْ صَاحِبِ رِيْدِي رِيْدِي  
كَلِمًا وَفَقَدَسَتْ فِي الْاَلَاءِ الْكَمِيْلَةِ فِيهَا  
بِيَابِيْ نِيَابِيْ نِيَابِيْ نِيَابِيْ نِيَابِيْ نِيَابِيْ  
اَهْلُ الْكِبَرِيَا يَا اِلَٰهَ الْاٰتِ الْكَمِيْرِ  
صَاحِبِ بَرَكِي عَظِيْمِيْ اِيْ اَلْمَنِيْتِ مَجْمُوْمِيْ كَرِيْمِيْ  
اَلْاَكْبَرِ لِلْفَنَاءِ خَلَقْتَنَا وَاَنْتَ الْكَارِيْنُ  
بَرَكِي بَرَكِي بَرَكِي بَرَكِي بَرَكِي بَرَكِي  
لِلْبَقَاءِ فَلَا تَفْنِيْ وَلَا تَبْقِيْ وَاَنْتَ الْعَالِمُ  
بِرَبُّوْنَ دَائِمِيْ بَرَكِي بَرَكِي بَرَكِي بَرَكِي  
بِيَابِيْ وَنَحْنُ اَهْلُ الْغُرَّةِ بِكَ وَالْعَفْلَةُ عَنْ  
بِاِحْوَالِ مَا اَهْلُ بَارِكِي بَرَكِي بَرَكِي  
سَانَكَ وَاَنْتَ الَّذِي لَا تَعْفَلُ بِيْسِيْهِ وَلَا  
كَارِيْتِيْ وَتَوْبِيْ اَلْمَنِيْتِ غَافِلِيْ بِيْسِيْهِ وَنَهْ

نوم

نَوْمٍ حَقِّكَ يَا سَيِّدِيْ اَجْرِيْ مِنْ تَحْوِيْلِ  
خَبْرِيْ بِجِيْ خَيْرِيْ اِيْ بَرَكِي مِنْ بِنَاهِ دِهْ مَرَا اِيْ نِيْمِيْرِ وَاَدِيْ  
مَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِهٖ فِي الدِّيْنِ وَالدُّنْيَا يَا  
اَجْرِيْ حَسْبِيْ نَعْمِيْنَ اَنْ جِيْرِيْ اِيْ دِيْنِيْ وَدُنْيَا اِيْ حَسْبِيْ  
كَرِيْمِيْ فَاَيْتَهُ اِذَا قَالَ ذٰلِكَ كَفَيْتَهُ كُلَّ الَّذِي  
كَرِيْمِيْ جِيْرِيْ نَحْفِيْ كَوِيْدِيْ اِيْزَا كَارِيْسَارِيْ مِيْكَنِيْ اَوَّلًا مَرَا اَجْرِيْ  
اَلْكَمِيْرِ عِبَادِيْ لِصَاحِبِيْنَ اَلْحَامِدِيْنَ الشَّاكِرِيْنَ  
كَارِيْسَارِيْ مِيْكَنِيْ مِيْكَانِ حَرَمِيْ رَا كَمِيْلُوْكَ اَرَسَدِيْ سَاسِرِيْ كَمِيْلُوْكَ  
دَعَاءِ بَدِيْسْتِيْ بِكُمْ يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ اَرَادَ مِنْ  
اِيْ حَرَمِيْ وَهَرَكِيْ اِرَادَهٗ نَايِدِيْ اِيْزَا جَمَلِيْ  
اَمِيْتِكَ وَحَفْظِيْ وَكَلَامِيْ وَمَعُوْنِيْ قَلِيْبِيْ  
هَيْتُ تُوْكَ اَكْبَرِيْ رَا وَاِسْبَانِيْ مَرَا وَاِسْرِيْ اِيْزَا كَمِيْلُوْكَ  
عِيْنَ صَاحِبِيْهِ وَمَسَانِيْهِ وَتَوْبِيْهِ اَمِيْتِيْ  
دَرَنْدِيْ مَجْمُوْمِيْ وَشَامِيْشِيْ وَخَوَاشِيْ تَهْدِيْ كَرِيْمِيْ  
بِرَجِيْ وَهُوَ اَللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اِلٰهٌ  
بِيْزُوْرُوْكَ حَرَمِيْ وَاَوَّلِيْ اَمِيْتِيْ اِيْزَا مَجْمُوْمِيْ مَرَا كَمِيْلُوْكَ

آيات الدنيا

سنگزاران نه ص  
صحبت محفوظ است  
ان شتر و واقعات



وَمَطَفْتُ عَلَيْهِ قُلُوبَهُمْ وَجَعَلْتَهُ فِي دِينِهِ

*و در میان منم باو دلان بی پند ترا و میگردانم او را در دینش*

مَحْفُوظًا دَعَاءُ بَدِست و دویم یا محمد ایاست

*حفظ کرده ای محمد پرستند*

التَّحَرُّمِ نَزَلَ قَدِيمًا وَلَيْسَ يَضُرُّ شَيْئًا إِلَّا

*جادو همیشه بود قدیم و نیست که کسی برساند چیزی از ضرر که*

يَأْذِي فِي ثَمَنٍ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ عِلْمٍ

*برضت من یکسکه دوست دارد اینرا که بوده باشد از اهل علم است*

مِنَ التَّحَرُّمِ فَلْيَقْتُلِ اللَّهُمَّ رَبَّ مُوسَى وَخَاصِيهِ

*از جادو و پس باید که گوید بار خدا یا ای پروردگار موسی و مخصوص کننده*

بِكَلَامِهِ وَهَارِمْ مِنْ صَكَاةٍ بِحُدُودِهَا

*بسخت خود و گریزاننده آنکه مکرر او را بجادوشن بچسبانی*

وَمُعِيدِهَا بَعْدَ الْعَوْدِ نَعْبَانًا وَمُلَقَّهَا

*و برگرداننده آن عصا بعد از برگشتن از دین و طبع فرزانده آن*

أَنْتَ أَهْلُ الْأَقْبِكِ وَمُفْسِدُ عَمَلِ السَّاحِرِينَ

*باطل اهل باطل را و نابود کننده کار جادوگران*

*بجست دفع سخن*

وَمَبْطُلٌ كَيْدَ أَهْلِ الْفَسَادِ مَنْ كَادَ دِينَ بِيحْرٍ أَوْ

*و بجا کننده مکر اهل نابودی هر که مکر کرده باشد مرا بجادو*

بِضُرِّ حَامِدًا أَوْ غَيْرَ عَامِدٍ أَهْلَهُ أَوْ لَا

*با کسی خنده داشته یا نداشته باشد مرا بخوار یا ندانم*

أَهْلَهُ أَخَافُهُ أَوْ لَا أَخَافُهُ فَا قَطَعَ مِنْ

*آنرا ترسم آنرا یا نه ترسم آنرا پس بربراز*

أَسْبَابِ السَّمَوَاتِ عَمَلَهُ حَتَّى تَرْجِعَهُ عَمِّي

*سبب و سببها را تا آنها کار او را تا آنکه برگردانی او را از من*

عَمْرٍ نَافِدًا وَلَا ضَارِرًا وَلَا سَامِتًا فَبِ

*بر طایفه گذراننده روز و شب که با مراد و سخنانی کننده باشد*

لِي أَذْرَأُ بِعِظَمَتِكَ فِي خُورِ الْأَعْدَاءِ فَكُنْ

*بر کسی که من دفع میکنم سبب را بجزند بگردد و طبع دشمنان پس بشو*

لِيُصْنِعَهُمْ مَخَافًا حَسَنًا مَدَافِعَةً وَأَتَمَّتْ

*بر اینها از ایشان دفع نمایند بگردد و دفع کرده و کاملتر دفع*

يَا كَرِيمٌ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ

*ای صاحب کرم چه بر کسی شخص نگاه بگذرد اینرا ضرر نمیکند او را*

و مبطل

و مبطل







بليست و بضم يا محمد و من اجابته تزويج  
 اي محمد در كه در ياد او را خرد و اضطرار  
 فَاَحْسَبُ اَنْ اَتَمَّ عَلَيْهِ النِّعْمَةُ وَاَهْنَا ه  
 پس دوست داشته باشم با آنكه تمام كنم بر نعمت را و گوارا كنم او را  
 الكِرَامَةَ وَاَجْعَلُهُ وَجِيهاً عِنْدِي  
 عزت را احترام را و بگردانم او را صاحب عزت عباد و زنده  
 فَلْيَقْضِ يَا حَاشِيَ الْعَرْشِ قُلُوبَ اَهْلِ التَّقْوَى  
 پس بايد كه بگويد اي پر كننده عرش و الهای اهل تقوى پر بگردان  
 وَيَا مَوْكِبِيهِمْ حَسْبِي صِرَاطِيهِمْ وَيَا  
 وای دست گرفته ایشان بسبب بر ما طهارت ایشان وای  
 مُؤْمِنِيهِمْ حَسْبِي تَعَدِيهِمْ اسْتَلِكْ بِكُلِّ مَا  
 خاطر جمع كننده ایشان بخوبى سبى كردن ایشان بخوابم از تو تمام كنم  
 قَدْ اَتَمَمْتُهُ احْصَاءً مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَدْ  
 محققان علم کرده آنرا از زودتر از هر چيز كه تحقيق  
 اَتَقَنَّتْ عَلَيَّ اَنْ تَحْتَجِبَ بِتَثْبِيْتِ قَلْبِي  
 پايه بر جا کرده آنرا از زودتر از هر چيز كه محتجب كنم روى لا بائي

دشمن دل نه

عَلَى الظُّلْمِ نَيْبَةً وَاَلَا يَمَانٍ وَاَنْ تَوَكَّلِينَ  
 بر حالت خاطر جمع و تصديق و اين را ميخواهم كه مباشرت  
 مِنْ قَوْلِكَ مَا تَكَلِّفُنِي بِهِ سَهْدَةً  
 از بسند دين تو آنكه مرا كبرياى را بسببان بر بنه سختي  
 الرَّحْبَةَ فِي طَاعَتِكَ حَتَّى لَا اَبَالِي احَدًا  
 رفت و فراموش در فرمان بردار تو تا آنكه پروا نداشته باشم از  
 سِوَاكَ وَلَا اخَافُ شَيْئًا مِنْ دُونِكَ  
 غير تو و نترسم از هيچ چيز كه سواى توست  
 يَا رَحِيمُ فَاتَّعِدْ اِذَا قَالَ ذَلِكَ اَمَّنْتُ  
 اى رحيم كننده چه بترسيد شخص نگاه كويد آنرا امين ميگردانم او را  
 مِنْ دَوَائِحِ الْحَدَثَانِ فِي نَفْسِيهِ وَدِينِهِ  
 از ترس ننگهاي حوادث در باره خودش و در باره دينش  
 وَنِعْمِهِ ذِجَاءً بليست و ششم يا محمد قُلْ  
 و در باره نعمتهايش اى محمد بگو  
 لِلَّذِينَ يَرْتَدُّونَ التَّقَرُّبَ اِلَيْكَ  
 براي بچيكه از راه دلداري نزد من ميروند و حيق را بسوي من

بجبت تحصيل مرتبه  
ترتيب الهی

اعلموا علم يقين ان هذا الكلام افضل  
که بنید داشتن غرض این را که این سخن بهترین  
ما انتم متقربون به الی بعد  
جزئیست تا نزدیکی پیوسته با آن بسوی من بعد از  
الفرایض و ذلك ان تقول اللهم  
و جیبها و آن کلام نیست که بگوید بار خدا یا  
انته که میسر احد من خلقك انت  
به پیشانیان نیست که بشان رسیده چکس از حد طوق که تو  
الیه احسن صنعا صیغه و لا کذا و تم  
بسوی او بگو ترا بشان از جهت که در ازین و نه برای او در انی  
کرامته و لا علیه ابین فضلا  
باشی از جهت احترام و اکرام و نه بر او بلکه ترا بشان از جهت حمد  
و لا به اشده ترفقا و لا علیه اشده  
و نه باو سخت ترا بشان از جهت که او را و نه بر او سخت ترا بشان از جهت  
حیاطة و لا علیه اشده تعطفنا  
حفاظت و نه بر او سخت ترا بشان از جهت مهر بانی

منك

منك علم وان كان جميع المخلوقين  
از تو برین و هر چند بوده باشند تا مرز آفریده شد که ان  
بعثون من ذلك مثل تعدد  
بشوند از جمله این همه مثل شتران من  
فاشهد لي يا كافي الشهادة يا  
پس گواه باش برای این پند گواهی باینکه من  
اشهدك ببنية صدق باث لك  
گواه بگیرم تو را با تقاد و رستی راستی باینکه تو راست  
الفضل والطول في انعامك علي و  
چنان و بخشش در نعمت دادن تو بر من و  
قله شكر لك فيها يا فاعل كل ارادته  
کمی سزا و سپاس بر تو در ان نعمت ای بجا آورنده تمامی خواسته  
صل على محمد و آله و طو قمن اما ناسن  
رحمت فرست بر محمد و آل او و در کردن آفتن بر اطوق نیست از  
خلول السخط لبقلة الشكر و واجب  
فرو دادن غضب برای کسی سپاس گزاری و ثابت کن

منك

لِيَزِيدَ مِنْ آتَائِهِمُ النَّعْمَةَ سَبْعَةَ  
مِائَاتٍ أَلَمْ يَكُنْ عَلَى سَعْيِكَ  
رِزْقًا فَاعْتَدِ بِرَحْمَتِي  
وَأَنْظِرْ فِي خَيْرِكَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَأَلِّهِ وَلَا تَقْأَيْسِنِي بِسِرِّكَ يَا مَعْجَنُ  
وَأَلِّهِ وَأَنْزِلْهُ مَكَرًا - بِبَاطِنِ كَارِئِنِ وَبِغَيْبِ كُنْ  
قَلْبِي لِرِضَاكَ وَاجْعَلْ مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ  
دَلِيلًا لِرَحْمَتِي نُوُودًا وَبِكَرَامٍ أَكْثَرًا لِمَنْزِلِي جِئْتُ بِأَنْ  
إِلَيْكَ فِي دِينِكَ لَكَ خَالِصًا وَلَا تَجْعَلْهُ  
بِسْوَئِي وَرَدِّ دِينِي تُوُودًا نَائِمَةً بِخَيْرٍ وَكَرَامٍ أَنْزِلْهُ  
لِلنَّوُودِ شَهِيدًا أَوْ فَخْرًا أَوْ رِيَاءً أَوْ كِبْرًا  
بِرَأْيِ لَازِمِ شَهَادَتِي يَا فَخْرًا بِرَأْيِ خَوْفِ نَائِمِ كِبْرِي  
يَا كَرِيمَ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ أَحْسَنُ  
أَي صَاحِبِ كَرَمٍ جَدِيدٍ تَكْتُمُ كَرَاهِيَةَ كَوِيدِ أَنْزِلْهُ وَتَمَّتْ  
أَهْلُ سَمَوَاتٍ وَسَمَوَاتٍ التَّشْكُورِ دَعَاءُ  
أَهْلِ آسْمَانِ نَارِ مَرْوَمٍ مِيكَانِ دُونَِ الْغِيَابِ كَرَامِ

یا پندیده کن را خوبتر

حمت رفع تسلط و  
طلبناهل شر

بسته و افم

بِسْتِمْ هَفْتُمْ يَا مُحَمَّدُ وَمَنْ أَنْزَلَ مِنْ  
أَيْ مَعْرُورِ كَرَامَةِ كُنْدِ أَنْزِلْهُ  
أَمَّتِكَ أَنْ لَا يَكُونَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ  
أَمْتٌ تُوُودًا أَنْزِلْهُ بِنُورِهِ بِرَأْيِ كَسْبِ  
مَسْطَرَاتٍ بِكَيْفَاتِي أَيْاهُ الشَّرِّ فَلْيَقْلُ  
وَكَمْ سَبَبٌ بِمَشْرِئِهَا فَطَلَّ مِنْ أَوْلَادِ السَّيِّدِهَا بِرَأْيِ كَبْرِي  
يَا فَارِصًا عَلَى الْمَلِكِ لِأَدْوَنَةِ وَمَانِعًا  
أَي كَبْرِي بِرَأْيِ كَسْبِ مَرْجِعِ عِيَاوَسْتِ وَمَنْعِ كَسْبِ  
مَنْ دُونََهُ نَبِيلُ شَيْءٍ مِنْ مَلِكِهِ يَا مَعْجَنُ  
أَي كَبْرِي عِيَاوَسْتِ وَرَأْيِ كَسْبِ بِرَأْيِ كَسْبِ بِرَأْيِ كَسْبِ  
أَهْلُ التَّقْوَى يَا مَاهَطِيهِ الْأَذَى فِي  
كَسْبِ صَاحِبَانِ بِرَأْيِ كَسْبِ بِرَأْيِ كَسْبِ  
جَمِيعِ الْأُمُورِ عَنْهُمْ لَا تَجْعَلْ وَلَا يَتِي فِي  
تَامِي كَارِئِنِ أَنْزِلْهُ مَكَرَامٍ حَقِيرًا وَرَأْيِ كَسْبِ  
الَّذِينَ وَالَّذِينَ نِيَا إِلَى أَحَدٍ سَمَوَاتٍ  
دِينِ رَأْيِ كَسْبِ بِرَأْيِ كَسْبِ عِيَاوَسْتِ تُوُودًا

بسته و افم

وَأَسْفَعُ بَنُو أَحْمَرَ أَهْلَ الْخَيْمَةِ كَلِمَةً إِسْلَامًا  
وبگیر بگوشان مویشانی اهل خیمه را بگوشان بسوی من  
حَتَّى نَأْتِيَ مِنْ خَيْمِهِمْ خَبْرَهُ وَكَرْنُ لِي  
تا آنکه در بایم از بهتر اهل خیمه که خبر بگویند یا دشمنی بر من  
عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ مُعِينًا وَخَدَى بَنُو أَحْمَرَ  
بریشان درین باب یار کننده و بگیر بگوشان مویشانی  
أَهْلَ الشَّرِّ كَلِمَةً حَتَّى آتَانِي مِنَ  
اهل شر و فساد را بگوشان تا آنکه بشنوا مراد شوم از  
شَرِّهِمْ كَلِمَةً وَكَرْنُ لِي مِنْهُمْ مِنْ ذَلِكَ  
فساد ایشان بگوشان و بشو بگوشان از ایشان از این فساد  
حَافِظًا وَعَيْنٌ مُدَايِعًا وَكَلِمَةً مَانِعًا  
نگه دهنده و از زهر دفع کننده و برای من مانع شونده  
حَتَّى أَكُونَ أَمِينًا بِأَمَانِكَ لِي بِنَوْلَانِكَ  
تا آنکه بوده باشم صاحب امنیت بوسیده امانت بر من بوسیده  
لِي مِنْ شَرِّ مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرَّاهُ إِلَّا  
برای من از کسب هر کس که ایمان نکرده میشود از شر او مگر

ایمانت

بِأَمَانِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ كَلِمَةً إِذَا  
با امنیت تو ای رحیمترین رحیم کننده گان چه بستی که سخن هر که  
قَالَ ذَلِكَ كَلِمَةً بَصِيحَةً كَيْدُ كَايِدٍ أَبَدًا  
گوید این را ضرر نمیرساند او را مگر کند هرگز  
وَقَاءَ بَيْتِهِمْ هَشِيمًا يَا مُحَمَّدٌ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ  
ای حجره و هر که اراده کند از طبع  
أَمْتِكَ أَنْ تَرْجَحَ تِجَارَتَهُ فَلْيَقْتُلْ حِينَ  
بست تو این را که سودمند شود سوداگر او پس باید که بگوید در وقتیکه  
يَكْتُمُ بَيْتَهُ بِهَا يَا مُرَبِّي نَفَقَاتِ أَهْلِ  
شروع مان میکند ای زاری کننده افواجت اهل  
التَّقْوَى وَمَضًا عَفْهَا وَيَأْسًا نَفَقَاتِ  
بر هرگز کارس و ضد برار کننده آنها و ابرارنده و بویها بود  
الْأَرْزَاقِ سَخًا إِلَى الْخَلْقِ قَبْلَ وَيَأْمُضُ لَنَا  
روز میباید بعنوان ریزش بسوی آفریده شدگان و ای ترجیح دهنده  
بِالْأَدْنَى لِقَرِيبِنَا عَلَى بَعْضِ سَقْفِي وَ  
بروزها بعضی ما را بر بعضی بران و روانه کن

بجهت تحصیل نفع در  
تجارات و معاملات

ایمانت

وَجَمْعِي فِي تَجَارَتِي هَلِيهِ إِلَى وَجْهِ عَيْشِي  
در سوخته سازد و سوداگران که همت بسوی راه تو اکر که  
عاجب شکر را خذیه بحسن شکر  
نقدارنده باشد با پیش منده بگیرند تر آن باشد بر یکی سبب  
لَتَنْفَعَنِي بِهِ وَتَنْفَعُ بِهِ مَتْنِي يَا مُدْرِحُ  
نفع رسانای امان و نفع رسانای دکان امان ای سودمند کننده  
تِجَارَاتِ الْعَالَمِينَ بِطَاعَتِهِ سَقَى  
سوداگرهای عالمیان بسبب فرمان برداریشان امان بران  
فِي تِجَارَتِي هَلِيهِ رِزْقًا تَرْتَقِي فِيهِ  
در سوداگران که همت روزگار که روزگار کنان در آن  
حَسَنَ الصَّنْعِ فِيمَا ابْتَلَيْتَنِي بِهِ وَتَنْفَعَنِي  
خوبه کردار و عمل از آنچه امتحان نمودی امان وضع کن مرا  
فِيهِ مِنَ الطُّغْيَانِ وَالْقَنُوطِ يَا حَسْبُ  
در آن روزگار از کردن گش و نا امید ای بهتر  
ثَابِتِ رِزْقِهِ لَا تَسْتَمِتْ لِي بِرِزْقِكَ عَلَيَّ  
کسرتانده روزی خود را خوشحال کن بمن بسوی برادران تو

دعای

دُعَايِي بِالْحُسْنِ إِنَّ هَدْيًا لِي وَأَسْعَدَ لِي  
بجز دعایم بزبان گامی و شمتی را بجز این در یک بخت کردن  
بِطَلَبَتِي مِنْكَ وَبِدُعَايِي إِثْمَاكَ يَا أَرْحَمَ  
رب بجهت طلبت من از تو و بسبب اندک من تو را ای مهربم کننده  
الرَّاحِمِينَ فَاقْتَرَهُ إِذَا قَالُ ذَلِكَ أَرْحَمُ  
درم کننده که چه بر شکرش نفس هرگاه گوید این را سودمند کننده  
تِجَارَتِهِ وَأَزْبَيْتَهَا لَهُ دَعَا بِنَسْتِ وَهَلْمِ  
سوداگر او را و نوسیف نام آنرا بر او  
يَا مُجِدُّ وَمَنْ أَرَادَ مِنْ أَمْتِكَ الْأَمَانَ  
ای محمد و هر که خواهد از جه امت تو امنیت را  
مِنْ بَلِيَّتِي وَالْأَسْتِجَابَةَ لِدَعْوِي فَلْيَقُلْ  
از باری من و اجابت کردن را بر سر دعای من پس باید که بگوید  
حِينَ يَمْعُ تَادِينَ الْمَغْرِبِ يَا مُسَلِّطَ  
در وقتیکه بپوشند آفتاب گفتن بر این هفتاد و شام را ای کارنده  
نَفْتِهِ عَلَى أَعْيَانِهِ بِالْحَيْدَلَانِ لَهُمْ فِي  
خشم خود بر دشمنان خود بوفیق ندان در پیشان را

ایمان را بجا بخت

بجهت امان بلبای تو  
مستجاب شدن دعوی

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ  
*در دار دنیا و خدا بگردن بر ایشان در دار آخرت و*  
يَا مُوسَىٰ فَضْلَكَ عَلَىٰ أَوْلِيَّائِكَ بِعِصْمَتِهِ  
*ای موسیٰ کنده همان خود بر دوستان خود بنگه با خود*  
إِيَّاهُمْ فِي الدُّنْيَا وَحَسْبُ عِلَّادٍ بِهِ  
*در آنجا آن عزیزان را در دنیا و بنگی شفقت و انعام خود*  
عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ وَيَا شَدِيدَ التَّكْوِيلِ  
*بر ایشان در دار آخرت و ای سخت فقاب*  
يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِمَّنْ جَاءَكَ مِنَ النَّارِ  
*ای ای نگو با پیش دادن بنو اب*  
وَيَا بَارِيَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَمَلَأَهُمْ  
*و ای خلق کننده اهل بهشت و آتش و لازم کننده*  
أَهْلِيهَا عَمَلُهُمَا وَالْعَالَمَ بِمَنْ يَصِيرُ  
*اهل آنها عمل و کردار آنها را و دانای بر کسی که با رگشت میکند*  
إِلَى الْجَنَّةِ وَنَارِهِ يَا هَادِيَ الْمَضَلِّ  
*بسوی بهشت او و آتش او ای راه نماینده ای که راه گمراه کننده*

یا کافی

يَا كَافِيَ الْمَعَانِي يَا مُعَاقِبَ إِهْدِي بَعْدَ الْكَلْبِ  
*ای کافی ساز کننده از سگ در هنده از عقاب کننده راه را بر آه خود*  
وَعَاقِبِي بِمَعَا فَاتِكَ مَرِيضِي سَكَمِي حَبْتِي  
*در سگ روزه را بر سگ سردادت و آرام گرفتن از حشمت*  
مَعَ الشَّيَاطِينِ وَأَوْحِي قَاتِلِكِ إِنَّ لَمْ  
*همراه اهل شر و فساد و درم کن مرا چه بترسند تو اگر*  
كُنْتُ وَرَيْسُهُمْ زَجَلُهُ زَيْنَ كَارِكِ نَبَاهُ دَهْ مَرَا  
*تو حشمتی اگر کن من الخاسرین احدی از*  
مِنَ الْخُسْرَانِ يَدْخُلُ النَّارَ وَحَرْمَانَ  
*از زبان کاسر به جل شدن در آتش و محروم شدن*  
الْجَنَّةِ بِحَقِّ كَلَامِ اللَّهِ إِلَّا أَنْتَ يَا ذَا الْعِزِّ  
*از بهشت حق این است که نیست معبودی تو یا حق بنگه ای صاحب*  
الْعَظِيمِ قَاتِلُهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ تَعَدَّتْهُ  
*بزرگ چه بترسند شخص اگر گاه گوید ایضا فرد میگردم او را*  
فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ الَّذِي يَقُولُ فِيهِ رَحْمَتِي  
*در آنجا آنجا که میگوید ای خداوند آنرا در آن برحق خودم*



دعاء سی ام **یا محمد** و من کلمات  
 ای محمد و کسی که بوده باشد از وطن  
 غایب یا صاحب آن از دینیه سالما مع  
 غایب پس دوست داشته از آنکه برسانم او را بطرفش نذر است  
 قضای که الحاجة فی غریبتیه یا جامعاً  
 با وجود آوردن زبیر او و جانشین در لایم غریبتش ای جمع کننده  
 بیت اهل الجنة علی تالف من القلوب  
 در میان اهل بهشت بر اینج الفت و انس که صادر از دهکاه  
 و سیده نواجذ منهم فی المحبة  
 ایشان است و محرم و سوزن و غمخوار از ایشان در دوستی  
 و یا جامعاً بین طاعتیه و بین من  
 و ای جمع کننده میان زمان بردارش و میان آنکه  
 خلقه لها و یا مفرجاً عن کمال محزون  
 آورنده او را بر زمانه و بار و ای کشنده اندوه از هر غمخیزه  
 و یا مؤئلاً کل عریب و یا راحی  
 و ای گریزگاه هر دور از وطن و ای رحم کننده من

بجهت مسافرت در ایام سفر  
 و بر کشتن آن سفر خجالت  
 و سلامت

فلق

پس باید که گوید  
 هر روز

فی غریبتی بحسن الحفظ و الکلاوة و  
 در دور از غریبتی بخوبی نگاه دار و با بسالی و  
 المعونة لی و یا مفرجاً ما لی من  
 باری مبارک و در کشتن و در غمخیزه آنچه با من است از  
 الضیق و الخرب یا جامع بین و بین  
 مگر او را بگردن بسبب جمع آوردن میان من و میان  
 احبتی و یا مؤئلاً بین الاحباء و لا  
 در میان من و ای الفت دهنده میان دوستان بدر  
 تفجعتی یا تقطاع اویته اهلی و ولدی  
 میاور مرا به بریده شدن رجوع اهل من و فرزندان  
 عمتی و لا تفجع اهلی یا تقطاع اویته  
 از من و بدر میاور اهل مرا بریده شدن رجوع  
 عنهم بکل مسألتک ادعوتک فاستجب  
 از ایشان بتمامه با هر سوال تو میخوانم تو را پس استجاب کن  
 لی فذلک دعائی ایاک فارحمی  
 بر این چه هست دعای من تو را پس هم کن مرا

يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **فَاشْكُهُ** اِذَا قَالَ ذَلِكَ  
 ای رحمتی کندگان به بدی که تخصیص کرده بود اینرا  
 اَشْتَهَى فِي عَمَلِهِ وَحَفِظْتَهُ فِي الْاَهْلِ  
 پس میجویم او را در روز قیامت و نگاه میدارم او را در باره بارانند  
 وَاذْكُرْتَهُ سَائِلًا مَعَ قَضَائِهِ فِي كَلِّ الْحَاجَةِ  
 و میگویم او را صحیح و نادرست بر کردن آن برای او حاجت  
 دَعَايَ سَيِّئَةٍ **يَا مُحَمَّدٌ** وَمَنْ ارَادَ مِنْ  
 ای محمد در هر که اراده کند از جمله  
 اُمَّتِكَ اَنْ اُدْفَعَ صَلَاتَهُ مَضِيًّا عَفْوًا  
 است تو این را که بلند کنم نماز او را بر جای که چند بار پیشه آید  
 فَلْيَقْتُلْ خَلْفَ كُلِّ صَلَاةٍ اَفْتَرَضْتِ  
 پس بگوید در عقب نماز هر که وجوب کرده ام  
 عَلَيْهِ وَهُوَ رَافِعٌ يَدَيْهِ الْاِخْرَى كُلَّ  
 بار او بر جای که او بر آورده شد و دستش را در آفر  
 شَيْءٍ يَأْمُرُهُ الْاَسْمَاءُ وَمُبَيِّنٍ  
 چیزی ای که کند به آنها و ظاهر سازند

بجهت سجده بر پشت  
 قرار نمازها

یعنی با یک این دعا  
 تقبیل و باشد

الکمان

الْكِتَابِ وَشَارِعِ الْاَحْكَامِ وَدَارِئِ  
 پوشیده و بیان کننده احکام شرع و آفریننده  
 الْاَنْعَامِ وَخَالِقِ الْاَنْامِ وَفَارِصِ  
 چهار پاگان و موجد کننده انسان و قرار دهنده  
 الطَّاعَةِ وَمُكْرِمِ الدِّينِ وَمَوْجِبِ  
 زمان بر داری و لازم سازنده جزا و ثابت کننده  
 التَّعَبُدِ اسْتَسْلِكَ بِحُجَّتِكَ  
 بندگی میخواهم از تو بکنی منزه بودن تو  
 كُلِّ صَلَاةٍ زَكِيَّةً وَبِحُجَّتِكَ مِنْ زَكِيَّتِهَا  
 هر نماز را که منزه نموده آنرا و بحق آن کسی که منزه نموده آن  
 لَهُ وَبِحُجَّتِكَ مِنْ زَكِيَّتِهَا بِيَهْ اَنْ تَجْعَلَ  
 برای او بحق آن کسی که منزه نموده آن نماز را بوسیله او اینرا بخواهم  
 صَلَاتِي هَذِهِ زَاكِيَّةً مَتَقَبَّلَةً بِتَقَبُّلِكَ  
 کردانی نماز را که این نماز است صاحب تو بپذیرد همه بر چند کردن تو  
 وَوَضَعْتُهَا وَتَضَيَّرْتُهَا بِهَا اَدْبِي زَاكِيَّةً  
 از او بلند کردن تو کرد و کرد از این تو بسبب آن نماز من را صاحب



العظيم فاقته اذ قال ذلك رفعت  
وانا في چهديتكم شخص مراه كويد ان را بلند ميكنم  
له صلواته مضاعفة في التوح المحفوظ  
بر او نازاد را بر طالكه چنين بر كره شده است در لوح محفوظ  
قد وقع الفراغ من كتابه هذه الرسالة الشريفة  
في ليلة الجمعة في شهر ذي حجة الحرام  
من شهر ربيع الثاني ١٢٣٤ هـ  
على يد اقدادات الطالب محمد علي الحيني

عظيمة له ولوالديه

للمؤمنين والمؤمنات

بجنتي وآلها



خطی  
۵